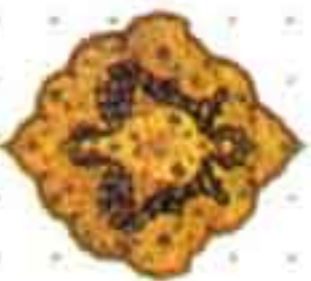




در عصر ظهور

محمد عظیم محسنی دایکندر



رجعت

در عصر ظهور

محمد عظیم محسنی دایکندی

محسنی دایکندی، محمدعظیم، ۱۳۲۹-
رجعت در عصر ظهور / مؤلف: محمدعظیم محسنی دایکندی. - قسم: بنیاد فرهنگی
حضرت مهدی موعود علیه السلام: مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۹.
۳۲۸ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۷۶-۷

۴۲۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. [۲۶۶] - ۲۷۱؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. رجعت. ۲. رجعت - جنبه‌های قرآنی. ۳. رجعت - احادیث. ۴. مهدویت. الف. بنیاد
فرهنگی حضرت مهدی علیه السلام. ب. مرکز تخصصی مهدویت. ج. عنوان.
۲۹۷/۴۴ BP ۲۲۲/۴ / م۳ ر۳



رجعت در عصر ظهور

مؤلف / محمد عظیم محسنی دایکندی

ناشر / بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

ویراستار / محمدرضا مجیری

صفحه آرا / رضا فریدی

شمارگان / دو هزار نسخه

نوبت چاپ / اول، بهار ۸۹

بها / ۴۲۰۰ تومان

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهیدا /

کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان

ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ ☎ تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱ ☎ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام ☎ ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹ ☎ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹

WWW.IMAMMAHDI-S.COM

info@imammahdi-s.com

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۷۶-۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه ناشر

اساسی ترین آرزویی که جامعه بشریت خواستار تحقق آن است ظهور منجی و مصلح کل می باشد. موعودی که با آمدنش بساط تباهی و پلیدی از روی زمین رخت برمی بندد و امنیت و صفا، تعالی و مهرورزی، عدالت و نوع دوستی به جای آن فراگیر می گردد.

در این میان مکتب الهی شیعه با موضوع مهدویت، کامل ترین و روشن ترین دیدگاه را در مورد موعود آخرالزمان فراروی دیدگان سایر ادیان و مکاتب قرار داد و نگاه همگان را معطوف خود نمود.

مهدویت شیعه مجموعه ای کامل و شفاف از موضوعاتی است که به نیازمندی بشر در این زمینه پاسخی جامع ارائه می دهد؛ زیرا هم به انسان قبل از ظهور توجه داشته و حرکت او را به سوی ظهور ترسیم می کند و هم به دوران ظهور و حاکمیت عدل الهی نظر کرده و آن را به زیباترین شکل به تصویر می کشد.

مرکز تخصصی مهدویت در راستای وظیفه اصلی خود که همانا تعمیق و ترویج فرهنگ ناب مهدویت به صورت اصولی در جامعه می باشد بر آن شده است که با چاپ و انتشار کتب مفید و علمی، گامی درست در زمینه اطلاع رسانی شفاف پیرامون مباحث مهدویت بردارد و در این راستا دیدگاه صاحب نظران و اندیشمندان عرصه مهدویت را ارج نهاده و دعوت به همکاری می نماید.

کتاب حاضر که در زمینه «رجعت» و بازگشت گروهی از انسان‌ها به دنیای پس از مرگشان می‌باشد، تلاش علمی برای تبیین این واقعه خارق‌العاده و شگرف است که توسط جناب حجت الاسلام و المسلمین محسنی صورت گرفته است. بدون تردید این اثر، با همه تلاش نویسنده محترم، از کاستی و نقص به دور نخواهد بود. امید است صاحب‌نظران و خوانندگان بزرگوار خواهند بخشند و تذکرات لازم را برای اصلاح آن به این مرکز منعکس نمایند.

در پایان ضمن قدردانی از نویسنده، از همه کسانی که در زمینه تعمیق و ترویج صحیح فرهنگ مهدویت و پالایش آن از بدعت‌ها، خرافات و نظرهای موهوم گام برداشته تشکر می‌کنیم و پیشاپیش از همکاری آنان با این مرکز سپاسگزاریم.

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
بهار ۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله آل الله؛

سَيِّمًا الْحِجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ، الْإِمَامَ الْمُنْتَظَرَ بَقِيَّةَ اللَّهِ.

تقديم به:

او که انتظارش مایه طراوت نهال ایمان در سرزمین دل مؤمنان است؛

به محضر مهدی علیه السلام که مهر پر فروغ سپهر امامت و سروری است؛

به محضر او که ظهورش روشنی بخش دیده تمام مستضعفان جهان است.

اینک که دوران انتظار دیدن رویش به درازا کشیده شده است، با اشک قلم

به پیشگاه مقدّسش عرضه می داریم:

من هجرک یا حیب قلبم، قد ذاب
انظر نظراً إلی، یا بن الأیّاب
إن غبت لسنننا فتبنا تُبنا
أو خفت من العدى فما للأحباب
الجرور فشا علم، المحبّین فقم
یا مُنتقماً بأمر ربّ الأرباب؛

از هجران تو - ای حیب - دلم آب شد.

ای فرزند پاکان! به من نگاه کن.

اگر به سبب گناهان ما غایب شده ای، توبه می کنیم، توبه می کنیم.

یا اگر از دشمنان ترسانی؛ پس دوستان چه کنند؟

ستم بر دوستان شیوع یافت؛ به پاخیز.

ای انتقام گیرنده به فرمان پروردگار همه!

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۳

بخش اول:

مفهوم و ابعاد رجعت

- ۱۸ رجعت در لغت
- ۱۹ رجعت در اصطلاح
- ۲۶ سابقه تاریخی رجعت در اسلام
- ۲۶ الف. رجعت در زمان پیامبر ﷺ
- ۲۸ ب. رجعت در زمان امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام

بخش دوم:

رجعت از دیدگاه ادیان و مکاتب

- ۳۶ ۱. رجعت در دین یهود
- ۳۸ ۲. رجعت در دین مسیحیت
- ۳۹ ۱. بازگشت عیسی
- ۴۰ ۲. زنده شدن گروهی از مردگان
- ۴۱ هدف رجعت مسیح علیه السلام
- ۴۴ ۳. رجعت در دین زرتشت
- ۴۵ ۴. رجعت از نگاه بودا
- ۴۵ ۵. رجعت در ادیان سرخپوستی
- ۴۶ ۶. رجعت در میان مصریان باستان
- ۴۶ ۷. نصرانیان حبشه
- ۴۶ ۸. اقوام مغول
- ۴۷ ۹. رجعت در اسلام
- ۴۷ الف. رجعت از نظر اهل سنت

- جمل احادیث ۵۲
 ب. نسبت ناروای غلو به شیعه امامیه ۵۳
 ج. رجعت از نظر شیعه ۶۰

بخش سوم

امکان و البات وقوع رجعت

- فصل ۱ امکان رجعت از نظر عقل ۶۵
 فصل ۲ اجماع در رجعت ۷۱
 رجعت از دیدگاه علمای شیعه ۷۲
 فصل ۳ رجعت در آیات ۷۶
 الف. آیه‌ای که صراحتاً دلالت بر رجعت می‌کند ۷۷
 ب. آیاتی که به تأویل روایات دلالت بر رجعت می‌کنند ۸۵
 آیه نخست ۸۵
 آیه دوم ۸۷
 آیه سوم ۹۰
 آیه چهارم ۹۲
 آیه پنجم ۹۵
 نظر شیعه درباره دابة الارض ۹۶
 نظر اهل سنت در رابطه با دابة الارض ۱۰۰
 ج. آیات در باب وقوع رجعت در پیامبران و امتهای گذشته ۱۰۲
 ۱. عزیر پیامبر ۱۰۲
 ۲. فرزندان حضرت ایوب ۱۰۶
 ۳. موسی علیه السلام و هفتاد نفر ۱۰۸
 ۴. کشته بنی اسرائیل ۱۱۰
 ۵. زنده شدن هزاران نفر ۱۱۱
 فصل ۴ رجعت در ادعیه و زیارات ۱۱۷
 ۱. دعای عهد ۱۱۷
 ۲. زیارت جامعه کبیره ۱۱۸
 ۳. زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام ۱۱۹
 ۴. دعای روز دحو الارض ۱۲۰
 ۵. زیارت آل یس ۱۲۰

۱۲۱.....	۶ زیارت حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small>
۱۲۱.....	۷. زیارت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۲۳.....	فصل ۵ اثبات رجعت در روایات
۱۲۳.....	اعتبار روایات
۱۲۹.....	وقوع رجعت در میان پیامبران پیشین
۱۳۳.....	آنچه در اتمهای گذشته واقع شده، در این امت نیز واقع می‌شود
۱۳۸.....	وقوع رجعت در امت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۴۱.....	رجعت یا تجلی

بخش چهارم

اهداف و چگونگی رجعت

۱۴۴.....	مقدمه
۱۵۱.....	فصل ۱ اهداف و فلسفه رجعت
۱۵۱.....	۱. تحقق وعده حاکمیت مؤمنان بر زمین
۱۵۲.....	۲. اظهار قدرت و عظمت الهی
۱۵۳.....	۳. شادمانی و تشفی دل مؤمنان
۱۵۴.....	۴. عذاب و ذلت کافران
۱۵۵.....	۵. ارتقای کمال نفس
۱۵۶.....	۶. یاری دین خدا
۱۵۹.....	فصل ۲ ظهور، ظرف زمانی رجعت
۱۶۰.....	الف. ظرف زمانی رجعت در روایات
۱۶۵.....	ب. ظرف زمانی رجعت، در کلام بزرگان
۱۶۹.....	فصل ۳ رجعت و معاد
۱۶۹.....	الف. شباهت‌های رجعت با معاد
۱۷۱.....	ب. تفاوت‌های رجعت با معاد
۱۷۳.....	فصل ۴ رجعت، اختیار یا اجبار؟
۱۷۴.....	الف. مرگ
۱۷۵.....	ب. کیفیت مرگ مؤمنان و کافران
۱۷۷.....	ج. سكرات موت
۱۸۴.....	د. قابضان ارواح
۱۸۷.....	فصل ۵ رجعت و تکلیف
۱۹۱.....	فصل ۶ کیفیت زنده شدن

بخش پنجم رجعت کنندگان

۱۹۴	فصل ۱ روایات.....	
۱۹۴	دسته اول- روایاتی که دلالت بر رجعت، به نحو عام می‌کنند.....	
۱۹۵	دسته دوم- روایاتی که به اشخاص معین، بشارت رجعت می‌دهند.....	
۱۹۶	۱. مردان رجعت کننده.....	
۱۹۸	۲. زنان رجعت کننده.....	
۱۹۹	الف. قنواء دختر رشید هجری.....	
۲۰۰	ب. ام ایمن.....	
۲۰۰	ج. حبابه والیه.....	
۲۰۱	د. سمیه مادر عمّار یاسر.....	
۲۰۱	ه. زبیده.....	
۲۰۱	و. امّ خالد.....	
۲۰۲	ز. صیانه.....	
۲۰۳	ح. نسیمه، دختر کعب مازنیه.....	
۲۰۳	دسته سوم، رجعت‌های ممتاز.....	
۲۰۴	الف. رجعت پیامبران.....	
۲۰۴	ب. رجعت پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام.....	
۲۱۱	فصل ۲ یک شهادت و یک مرگ.....	
۲۱۴	فصل ۳ طول عمر رجعت کنندگان.....	
۲۱۵	۱. طول عمر پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان علیهم السلام.....	
۲۱۷	۲. طول عمر امام حسین علیهم السلام.....	
۲۱۹	فصل ۴ تکرر رجعت.....	
۲۲۰	الف. تکرر رجعت امام علی علیهم السلام.....	
۲۲۷	ب. تکرر رجعت امام حسین علیهم السلام.....	
۲۳۵	فصل ۵ رجعت حضرت مهدی علیهم السلام.....	

بخش ششم

شبهات

شبهه اول: رجعت، با نظام آفرینش و سنت الهی مخالف است..... ۲۴۰

۲۴۳.....	شبهه دوم: رجعت، بازگشت از فعلیت به قوه
۲۴۶.....	شبهه سوم: رجعت با جسم مادی یا مثالی
۲۴۶.....	شبهه چهارم: توبه رجعت کننده
۲۴۹.....	شبهه پنجم: تنافی رجعت با قرآن
۲۵۱.....	شبهه ششم: تنافی رجعت با طبیعت دنیا
۲۵۴.....	شبهه هفتم: رجعت، تقدم فاضل بر افضل
۲۵۶.....	شبهه هشتم: رجعت، مستلزم اجتماع انبیا و اوصیا
۲۵۹.....	شبهه نهم: رجعت، مستلزم تناسخ
۲۶۲.....	الف. اقسام تناسخ
۲۶۵.....	ب. برخورد ائمه <small>علیهم السلام</small> با اعتقاد به تناسخ
۲۶۶.....	ج. شباهتها و تفاوتهای رجعت با تناسخ
۲۶۸.....	د. تدارک یک اشتباه احتمالی
۲۷۰.....	شبهه دهم: رجعت از افکار عبد الله بن سبا و یهودیت
۲۷۰.....	۱. عبد الله بن سبا
۲۷۶.....	۲. ارتباط رجعت به یهود

پیش هفتم

آخرین حاکم در جهان

۲۸۴.....	مقدمه
۲۸۵.....	فصل ۱ حکومت امامان پس از مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۹۰.....	بررسی یک روایت
۲۹۲.....	فصل ۲ حکومت دوازده مهدی
۲۹۹.....	فصل ۳ حکومت حضرت مسیح بعد از مهدی
۳۰۴.....	فصل ۴ حکومت مهدی <small>علیه السلام</small> ، آخرین حکومت با استناد به روایات
۳۱۸.....	سخن پایانی
۳۲۰.....	کتابنامه

پیش‌گفتار

جامعه بشریت، در محیط پر آشوب دنیا، سرگرم رویدادهای گوناگون زندگی، چشیدن تلخی‌ها و شیرینی‌ها و مشاهده زشتی‌ها و زیبایی‌ها است و سرانجام، این جهان را ترک گفته و به عالم دیگر سفر خواهد کرد. در این عالم، بعضی با ظلم و تجاوز، از رفاه و خوش گذرانی برخوردار و برخی دیگر، با محرومیت و مظلومیت در چنگال پیدادگران دست به گریبانند. عده‌ای در پی کسب معنویت و عمل به وظایف بندگی خدای متعال، با زحمات و تلاش‌های مستمر، خواهان رسیدن به مرحله تکامل انسانیت هستند و برخی، در منجلاب مادیت و شهوت‌رانی غرق گشته و در پست‌ترین مراحل جای گزیده و مصداق بارز ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ قرار گرفته‌اند؛ ولی نه گروه اول به مقام واقعی خود دست یافته و نه گروه دوم با سزای اعمال ننگین خویش روبه‌رو شده‌اند.

آیا دنیا، به همین روش ادامه خواهد داشت؟ آیا نیکوکاران خالص و بدکرداران محض در دنیا نادیده گرفته می‌شوند و دنیا برای همیشه، غمخانه مظلومان و عیش و نوش‌خانه عیاشان و طرب‌خانه ظالمان و مستکبران خواهد بود؟ آیا انسان‌های با ایمان، آرزوی اصلاح و قیام دولت حق را با خود به گور می‌برند؟ آیا آرمان‌های پیامبران آسمانی و برنامه‌های عادلانه امامان معصوم علیهم‌السلام هرگز پیاده نمی‌شوند؟

هیچ عاقلی، به این پرسش‌ها جواب مثبت نمی‌دهد. پیروان مکتب رسالت و ولایت با استفاده از بیان وحی و بهره‌گیری از کلام معصومان علیهم‌السلام، این مشکل را پاسخ گفته‌اند و به روز شکوهمند رجعت نوید می‌دهند. این عصر نوید بخش، روزی خواهد آمد، تا سایه شوم ظلم و پیداد را از سر مظلومان و ستم‌دیدگان برداشته و بساط

عدالت گسترده شود. آیا آن روز، روز ظهور مهدی علیه السلام و زمان طلوع دولت دوازدهمین ستاره درخشان آسمان ولایت و امامت است؟ آیا آن روز، روز تحقق وعده‌های خداوند توسط آخرین حجّت و یگانه ذخیره الهی خواهد بود که همه ادیان الهی انتظار آن را دارند؟ یا آن روز، مقدمه و سپیده دم روز موعود می‌باشد؟ وضعیت آخر الزمان و حوادث اجتماعی طبیعی آن که قبل از روز رستاخیز و قیامت کبرا اتفاق می‌افتد، ذهن بشر را همیشه به خود مشغول ساخته است. تمام مکاتب جهان، درباره آن، نظرات مختلف و گوناگونی ارائه کرده‌اند. طبیعی است چنین اعتقاد عمیق و ریشه داری که با اساس و پایه‌های زندگی بشر در تماس بوده و در اندیشه و نحوه رفتار دینی، سیاسی و اجتماعی انسان، تأثیری جدی دارد، سؤالات متنوع و متعددی را همراه داشته باشد. از نظر اسلام، پیش از قیامت - در عصر رجعت - مؤمنان محض و کافران محض به دنیا برمی‌گردند و حاکمیت الله که حقّ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، آشکار می‌شود. پیروزی نهایی و مطلق حق بر باطل میسر و عملی می‌گردد. چنین روزی است که بشریت تشنه راه نو، به زیور معرفت و تشکیل مدینه فاضله انسانی مزین خواهد شد. مایوس شدگان دیروز، همگی زیر پرچم توحید، عرصه را بر دشمنان عدالت و حقیقت تنگ کرده و آنان را مجبور به تسلیم یا شکست مقابل حق می‌کنند! همان گونه که در روز رستاخیز، انسان‌ها برای حساب و جزا زنده می‌شوند.

خلاصه آن که روز رجعت، مقدمه روز سوّم - یعنی روز قیامت - است. خداوند می‌فرماید: «و ذکرهم بأيام الله». آن گونه که در تفاسیر از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده، ایام خداوند، سه روز است: «روز ظهور مهدی علیه السلام»، «روز رجعت» و «روز رستاخیز». محرومان، به اختلاف مراتب، در یکی از این سه روز، به حقّ خود می‌رسند و نیکوکاران و تبهکاران نیز در یکی از این سه روز، پاداش یا سزا داده می‌شوند.

در کتاب حاضر، به قدر توان درباره رجعت انسان‌ها در زمان ظهور امام زمان علیه السلام بحث شده است و با استفاده از آیات، روایات، زیارات، ادعیه و کلمات بزرگان شیعه

که آن را از ضروریات مذهب شیعه شمرده‌اند، بر حقیقت و اثبات اصل رجعت و نیز کیفیت و خصوصیات آن به ابعاد مختلف، همچون عدم تکرر رجعت، طول عمر رجعت‌کنندگان، تکلیف در عالم رجعت، جهان پس از حکومت حضرت مهدی علیه السلام و... به نحو استدلالی پرداخته شده است. نیز سعی شده است روایات صحیح از ناصحیح باز شناخته شود، تا شاید افق‌های روشنی را پیش روی طالبان حقیقت بگشاید.

موضوع رجعت، از قدیم‌ترین ایام تا عصر کنونی، مورد توجه بوده است. دانشمندان اسلامی از هر فن و علمی، همچون متکلمان، عرفا، فلاسفه، فقها، محدثان، تاریخ دانان، مفسران، اهل رجال و حتی داستان نویسان و لغت‌شناسان، از اوج افراط گرفته تا غایت تفریط، در این زمینه کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند و در صدد برانداختن پرده از روی حقیقت برآمده‌اند؛ اما نه تنها کتاب‌های موجود، بلکه تمام کتاب‌هایی که تا روز تحقق رجعت نوشته شوند، نخواهند توانست تمام ابعاد قضیه‌ای را که بخش اصلی آن به اراده خداوند تعلق دارد، روشن کنند. تنها، چهره عصر رجعت قادر خواهد بود همه ابهامات را از میان بردارد.

با این همه، پی‌گیری صحیح و جدی مسایل اصولی و سؤال‌های راهگشا، کاری بس ضروری است و برای رسیدن به توضیحات روشن‌گر و پاسخ‌های نزدیک به حقیقت، از هیچ نوع تلاشی فروگذاری نباید کرد؛ باید اذعان کرد که کتاب حاضر - رجعت در عصر ظهور - با یک روش کاملاً تازه و طرح فرضیه - های جدید، در بحث رجعت گام‌هایی برداشته است. امیدواریم این کتاب در مجموع برای خوانندگان، مفید واقع شود.

تا حد امکان، سعی کردیم از استدلال به آیات و روایاتی از ائمه هدی علیهم السلام - که علم الهی نزد آنان به ودیعت گذاشته شده است - مدد جستیم و از خیال بافی، داستان‌سرایی و استحسانات پرهیز کنیم. شاید این کار، زمینه‌ای شود تا تلاش‌ها در این راه استمرار یابد؛ زیرا هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند آخرین سخن را در این بحث بر زبان رانده و چیزی برای گفتن باقی نمانده است؛ به ویژه که در این

موضوع، کتاب تحقیقی، بسیار کم نگاشته شده است. این کتاب، به منظور بهره گیری از عقیده مقدّس و افتخار آفرین رجعت تدوین شده است، اما مطالب دیگری همچون بحث تناسخ و شباهت‌های رجعت با معاد که بی‌ارتباط با بحث نبود، به طور بسیار خلاصه مورد اشاره قرار گرفته است. علاقه مندان عزیز می‌توانند برای تکمیل بحث و توضیح مطالب فوق، به کتاب‌های مربوط مراجعه کنند.

در پایان، لازم است از همکاری‌های صمیمانه و دلسوزانه فرزندانم؛ تیم پژوهشی این مجموعه، که با دقت و صرف وقت بسیار، مرا در تألیف و تدوین و تهیه مطالب این کتاب یاری کردند، کمال تشکر و سپاس‌گزاری را انجام دهم. به یقین اگر کمک‌های مستمر و پیوسته آنان نبود، با وضعیت خاص جسمانی‌ام، تکمیل این نوشتار با مشکلاتی روبه‌رو می‌شد. امید این که پروردگار جهان، پاداشی بزرگ به آنان عنایت فرماید و این خدمت ناچیز مورد توجه و عنایت حضرت بقیه الله الأعظم - ارواحنا فداه - قرار گیرد.

والسلام علی اخواننا المسلمین

محمد عظیم محسنی دایکندی

۱۳۸۷/۱۲/۲۵ ش. (۱۷ ربیع الاول ۱۴۳۰ ق.)

مصادف با سالروز ولادت حضرت رسول اکرم ﷺ و امام جعفر صادق ﷺ

بخش اول:

مفهوم و ابعاد رجعت

رجعت در لغت

رجعت، مصدر ثلاثی مجرد از باب «رَجَع، يَرْجِعُ، رُجُوعاً» است. این واژه، به بازگشتن و برگشتن اطلاق می‌شود.^۱ رجعت، به معنای بازگشت به مبدأ است و مبدأ می‌تواند محل، حالت، عمل، گفتار یا هر چیزی باشد که حرکت از آن آغاز می‌گردد. فیومی می‌نویسد: «الرَّجْعَةُ بِالْفَتْحِ بِمَعْنَى الرَّجُوعِ؛ رَجَعْتَ بِاِفْتِحٍ، بِمَعْنَى بَارِغْتِ مِی بَاشِد.»^۲

و رجعت، به معنای یک بار بازگشتن می‌باشد؛ «و الرَّجْعَةُ، الْمَرَّةُ الْوَاحِدَةُ.»^۳ چنان که زبیدی نیز می‌نویسد: «الرَّجْعَةُ، الْمَرَّةُ مِنَ الرَّجُوعِ؛ رَجَعْتَ، يَكُ بَارِغْتِ مِی بَاشِد.»^۴

صاحب مجمع البحرین نیز این معنا را آورده و می‌گوید: «و الرَّجْعَةُ بِالْفَتْحِ هِيَ الْمَرَّةُ فِي الرَّجُوعِ بَعْدَ الْمَوْتِ بَعْدَ ظُهُورِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام؛ رَجَعْتَ، يَكُ بَارِغْتِ مِی بَاشِد.»^۵ از مرگ در عصر ظهور حضرت مهدی عليه السلام می‌باشد.^۶ در قرآن در بعضی از موارد، رجعت در این معنا استعمال شده است:

۱. معجم مقاییس اللغة، ماده رجع.
۲. المصباح المنیر، ماده رجع.
۳. کتاب العین، ج ۱، ص ۲۲۵.
۴. تاج العروس، ج ۱۱، ص ۱۵۶.
۵. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۳۴.

«حتیٰ إذا جاء أحدهم الموت قال ربّ ارجعون»؛ زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می‌گوید: «پروردگارم مرا باز گردان.»

در آیات دیگری، کلمه رجعت، به معنای بازگشت روح به بدن بعد از برپایی قیامت به کار رفته است.

آنچه لازم به یادآوری است اینکه؛ کلمات «کرّة» و «ایاب» هم به معنای بازگشت می‌باشند. ابن منظور «کرّة» را همان رجوع معنا می‌کند و می‌گوید: «الکرّة، الرجوع».^۱

جوهری نیز «أب» را به همین معنا می‌داند و می‌نویسد؛ «أب، یؤب، ایاباً، به معنی رَجَعَ (بازگشت) می‌باشد.»^۲

رجعت در اصطلاح

رجعت در اصطلاح، با همان معنای لغوی خود، تناسب و هماهنگی نزدیک دارد. معنای اصطلاحی رجعت از معنای لغوی آن، گرفته شده است. تفاوت معنای اصطلاحی و لغوی در این است که رجعت در لغت، عام است و به هر نوع بازگشتی «رجعت» اطلاق می‌شود؛ اما در اصطلاح به یک بازگشت خاص گفته می‌شود. در این زمینه تعاریف مختلفی نقل شده است که ذیلاً ارائه می‌گردد.

مرحوم شیخ حرّ عاملی رجعت را چنین تعریف کرده است:

«إعلم، أن الرجعة هنا هي الحياة بعد الموت قبل القيامة و هو الذي يتبادر من معناها؛

بدان رجعت در این جا، همان زندگی پس از مرگ و قبل از قیامت است و این، همان معنایی است که از لفظ رجعت به ذهن تبادر می‌کند.»^۳

۱. سوره مؤمنون: ۹۹.

۲. لسان العرب، ج ۵، ص ۱۳۵.

۳. الصحاح، ج ۱، ص ۸۹.

۴. الإيقاظ، ص ۶۱.

این تعریف، تعریف جامعی نیست؛ زیرا به ویژگی رجعت کنندگان - یعنی ایمان محض و کفر محض - اشاره نشده است. دیگر اینکه حاکمیت مؤمنان و عذاب کافران را متعرض نشده است، مهم تر از این دو، بر بازگشت به این دنیا پس از مرگ تصریح نشده؛ چون حیات قبل از قیامت به حیات دنیا، منحصر نمی شود و حیات عالم برزخ را نیز شامل می شود.

علامه رفیعی قزوینی می نویسد:

رجعت، یعنی رجوع ارواح و نفوس ناطقه مقدسه حضرت رسالت پناهی و ائمه طاهرین علیهم السلام به بدن های عنصری و جسدهای دنیوی خویش ممکن، بلکه به ضرورت عقل واجب است.^۱

این تعریف نیز دارای اشکالاتی است:

۱. ظرف زمانی رجعت را بیان نکرده است.

۲. از جمع همه رجوع کنندگان، تنها به رجعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام اشاره کرده است و عموم انبیاء گذشته و امتها را، چه مؤمن محض و چه کافر محض استثنا کرده است و حال آنکه دلیل بر استثنا وجود ندارد که هیچ، بلکه ادله رجعت بر عموم دلالت می کند. گذشته از این - همانطور که بعدا خواهد آمد - ادله رجعت، تنها دلیل عقلی نیست؛ بلکه رجعت توسط آیات، روایات و اجماع به اثبات رسیده است.

مرحوم شاه آبادی بعد از ذکر آیات میگوید:

إذا عرفت مفاد هذه الآيات الشريفة فنقول ان الرجعة لا تختص بالعترة بل الرجعة ايضا للأمة؛

وقتی که معنای این آیات شریفه را دانستی پس می گوئیم: رجعت، اختصاص به عترت ندارد؛ بلکه همه امت رجعت دارند.

۱. رجعت و معراج، ص ۳۰.

۲. رشحات البهار الأنوار، ص ۱۸.

نکته قابل توجه اینکه؛ مرحوم علامه قزوینی به علاقه روح انسان به بدن مادی دنیوی تأکید زیاد دارد و می گوید: «از بین رفتن این علاقه، محال است». سید مرتضی رجعت را چنین تعریف کرده است:

إعلم انّ الذي تذهب الشيعة الامامية إليه أنّ الله تعالى يعيد عند ظهور الامام الزمان المهدي عليه السلام قوما ممن كان قد تقدّم موته من شيعة، ليفوزوا بثواب نصرته و معونته و مشاهدة دولته، و يعيد أيضا قوما من اعدائه لينتقم منهم، فيتلدّوا بما يشاهدون من ظهور الحق و علو كلمة اهله؛

بدان آنچه شیعه امامیه به آن معتقد است، این است که خداوند متعال، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام، گروهی از شیعیان را که پیش از ظهور او مرده اند، به دنیا باز می گرداند، تا به پاداش یاری و کمک به او و مشاهده دولت ایشان برسند. نیز گروهی از دشمنان ایشان را باز می گرداند، تا از آنان انتقام بگیرد. پس آنان از مشاهده آشکار شدن حق و علو سخن [پیروزی آیین] پیروان آن، لذت می برند.

این تعریف، از جامعیت خوبی برخوردار است؛ اما به ویژگی کفر و ایمان خالص رجعت کنندگان اشاره نکرده است.

البته تعاریف زیادی وجود دارد که در بخش چهارم در ظرف زمانی رجعت ذکر خواهد شد.

کامل ترین و جامع ترین تعریفی که می توان بر رجعت ارائه کرد، این تعریف خواهد بود:

انّ الله تبارک و تعالی یُعیدُ عندَ الظُّهورِ الامامِ الزّمانِ المهديّ المنتظرِ فِئْتةً منَ الامواتِ منَ مَحْضِ الايمانِ محضاً و محضَ الكفرِ محضاً بعدَ الموتِ و قبلَ القيامةِ الى الدنیا فی ابدانِهِم هذا العنصریه ليفوزوا منهم بثوابِ نصرتهِ و مُشاهدةِ دولتهِ أو

لِيُنْتَقِمَ مِنْهُمْ وَيُعَذِّبَهُمْ؛

خداوند متعال، هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام، عده‌ای از مردگان - که دارای ایمان خالص یا کفر خالص بوده‌اند - را پس از مرگ و پیش از قیامت، با همین بدن عنصری به این دنیا باز می‌گرداند، تا مؤمنان به اجر و پاداش یاری آن حضرت برسند و شاهد عزت و حاکمیت او بر زمین باشند و کافران، مورد انتقام و عذاب قرار گیرند.

تعریف فوق، برگرفته از آیات و روایاتی است که در بحث‌های آینده خواهد آمد. آنچه در این کتاب مورد استناد قرار می‌گیرد، رجعت به این معنا می‌باشد. البته درباره رجعت، نظریات دیگری نیز وجود دارد، که با تعریفی که کردیم متفاوت است؛ اما برای اطلاع بیشتر خوانندگان، چند نمونه از آن‌ها بیان می‌شود: عده‌ای قائل به رجعت با بدن مثالی می‌باشند، نه با بدن عنصری مادی. برای روشن شدن نظریه آنان، ابتدا سخن مرحوم آیت الله محمد علی شاه آبادی را می‌آوریم.

ایشان در *رشحات البحار ذیل «کتاب الایمان و الرجعة»* بحث رجعت را مفصلاً مورد تحلیل و بررسی قرار داده و در آن ده مقدمه ذکر می‌کند و بعد نتیجه می‌گیرد رجعت، با بدن برزخی (مثالی) صورت می‌گیرد. از آن‌جا که بنای این نوشته بر اختصار است از ذکر مقدمات ده‌گانه صرف نظر کرده و تنها نتیجه مقدمات را نقل می‌کنم.

إذا عرفت هذه فنقول أن ظهور الأرواح في الملك إنما هو بأبدانهم البرزخية لا بأبدانهم الملكية و ذلك باقتدار الروح على تكاثف بدنه و الإستمدا و الإستزاده من الهواء و الأثير فهو الدبابة و سر التعبير عنه بالدابة كما في الآية هو اقتداره على إظهار نفسه على اهل الملك بحيث يرويه مع تقييدهم بالملك من غير تجريد لهم كما أن علياً عليه السلام أظهر جسده البرزخية على ولديه حين حمله مقدم نعشه بنفسه و أظهر

الرسول ﷺ لأبي بكر في مسجد قبا و بدنه الشريف في قبر المدينة و
أظهر الصادق عليه السلام مولانا الباقر عليه السلام و بدنه المادي في قبره و قد يتعلق
مشية الروح باظهار يده و كتبه كما رأى ظلمة مولانا الحسين عليه السلام في
الطريق يدا يكتب على الجدار:

اترجوا امة قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب؟

كما يتعلق مشيته باعلان صوته في الملك حتى يسمع السامعة المقيدة
مثل انه قرء مولانا الحسين عليه السلام آية الكهف «أم حسبت أن أصحاب
الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجبا» و قال عليه السلام ايضا و «سيعلم
الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون»

كما ورد في الأخبار الكثيرة ظهور أشخاص معينة و لا يخفى على
المنصف الخبير فتدبر فيه؛

بعد از بیان مقدمات سابقه، می گوئیم: ظهور ارواح صاعده در عالم
ملك با تعلق آنها به بدن های برزخی است نه ابدان ملكی؛ اما نسبت
به ارواح قوی به واسطه اقتدار روح است بر تكاثف (غلیظ شدن) بدن
برزخی و استمداد و استزاده از هوا و اثير (جو) و لذا از آنها به دایة
الأرض تعبیر شده است، زیرا می توانند خود را به اهل عالم اظهار
نمایند؛ به نحوی که آنها با حواس مقید به مواد ملكی، آنها را
مشاهده کنند.

همانطور که علی بن ابی طالب عليه السلام بدن مثالی خود را به دو فرزندش
امام حسن و امام حسین عليه السلام نمایاند، در هنگامیکه حامل مقدم نعش
خود بود. [با این که بدن ملكی آن حضرت در تابوت بود.]

هم چنین پیامبر ﷺ، در مسجد قبا، خود را به ابوبکر نمایاند، با این که
بدن شریف آن حضرت در مسجد مدینه مدفون بود. نیز حضرت امام
جعفر صادق عليه السلام حضرت امام محمد باقر عليه السلام را نمایاند و حال این که
بدن ملكی آن حضرت در قبر بود.

و گاهی اراده روح تعلق گیرد به اظهار دست برزخی خود، به نحوی که اهل ملک با باصره مقید به بصر مادی او را ایصار کنند؛ همچنان که قتل حضرت سید الشهداء علیه السلام در یکی از منازل بین کوفه و شام دستی را دیدند که بر دیوار این جمله را کتابت می کرد:

آیا امید دارند جماعتی که حسین را کشتند، شفاعت جدا او را در روز حساب؟

و گاهی اراده روح تعلق می گیرد به اظهار صوتش در عالم ملک، به گونه ای که اهل ملک، صوت او را با سامعه مقید به سمع ادراک کنند؛ چنانچه حضرت سید الشهداء علیه السلام آیه کهن را قرائت کرد و نیز این آیه را: ﴿و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون﴾ البته تظاهر ارواح صاعده در عالم ملک به حسب اخبار و روایات، بسیار است و از حد تواتر اجمالی هم گذشته است!

امام خمینی علیه السلام در باب رجعت، نظریه دیگری دارد. ایشان قائل به بازگشت رجعت-کنندگان با بدنی انشائی، می باشند؛ که روح تکامل یافته به اراده خداوند، آن را ایجاد می کند. برای تبیین بیشتر مسأله، عبارات وی را بدون تصرف، ذکر می کنیم:

و اما جواب از قضیه رجعت، این است که آنچه بر ما مسلم است، اصل رجعت است و این، ضروری مذهب ماست و همین اندازه بر آن دلیل داریم؛ اما بر مازاد بر این، که بدنی خلق می شود، یا آن بدن اولی را آورده و ارواح پاک رجعت کنندگان در آن داخل می شود، دلیل نداریم؛ فلذا ممکن است قضیه رجعت به نحو تمثلی مثالی ولو در عالم ملک صورت بگیرد و رجعت حسینه هم ممکن است به این نحو باشد؛ زیرا ما بر اصل رجعت دلیل داریم، نه بر کیفیت آن و کیفیت آن، ضروری مذهب ما نیست.

... خلاصه آنچه بر آن، دلیل داریم و ضروری است، اصل قضیه رجعت است؛ اما خصوصیات آن که مثلاً در رجعت حسینی علیه السلام بعضی

۱. البته، کتابت دست و قرائت قرآن توسط سر امام حسین علیه السلام فقط در برخی کتب تاریخی وارد شده است.

را می آورند و می بندند، یا این که با همان بدنی که سرش را بریدند رجعت می فرماید، و یا این که آن بدن شریف، اجزایش را جمع کرده و روح مطهرش با آن بدن خواهد آمد، اینها خصوصیات است که بر آنها دلیل نداریم و ضروری هم نیستند؛ پس در خصوص رجعت، اگر بگوییم که نفس شریف و مبارک رجعت کنندگان، بدن ملکی انشا کرده و با آن بدن انشایی ملکی رجوع می نمایند، هیچ استبعادی ندارد؛ بلکه حتماً قضیه چنین خواهد بود.

آیا... قائل نیستند که حضرت امیر علیه السلام در یک شب، در زمان واحد در چهل جا حاضر بود؛ در عرش با ملائکه، در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در همان شب، مهمان حضرت سلمان بود و هم با فاطمه زهرا علیها السلام در منزل خود بود. البته نه این است که حضرت با احاطه روحی بود، بلکه با ابدان متعدّد در جاهای متعدّد حاضر بود و هر یک از ابدان، حقیقتاً بدون اشکال، بدن شریف حضرت بوده است.

البته بعد از آن که نفس، قدرت کامله را دارا شد، ممکن است به عون الملک الکریم، هزاران بدن انشا کند و همه آنها بدن حقیقی نفس باشند و نفس با هر یک مشغول کاری باشد، بدون این که اشتغال به کاری در جایی او را از اشتغال به کار دیگری مشغول کند. البته هیچ محال نیست؛ بلکه قضیه چنین است... چنان که اخبار هم ناطق است، حضرت امیر در بالای سر محتضرین از مؤمن و منافق حاضر می شود. البته چه بسیار جنگ‌هایی اتفاق می افتد که روزی بیست هزار، پنجاه هزار نفر می میرند و اکثر آنها در عرض هم در حالت احتضار هستند و این معنی در خصوص بعض ائمه هدی علیهم السلام هم وارد شده است. آیا این قضیه چگونه است؟ آیا غیر از این است که بگوییم با ابدان منشته متعدّد حاضر می شوند؟

و بالجمله، نباید ما آنها را به خود قیاس کنیم،...»^۱

نظریات دیگری نیز در این باب وجود دارد؛ مانند این که منظور از رجعت را همان

۱. تقریرات فلسفه امام خمینی علیه السلام، ج ۳، ص ۱۹۷-۱۹۹.

بازگشت حکومت به ائمه علیهم السلام می‌دانند و نه بازگشت افراد. البته چنان که قبلاً ذکر کردیم، منظور از رجعت در این کتاب، همان بازگشت افراد خاص به این دنیا، با بدن مادی و عنصری می‌باشد و نه غیر آن.

سابقه تاریخی رجعت در اسلام

پیشینه این بحث، به ادیان قبل از اسلام برمی‌گردد که در ائمت‌های پیشین به سطح وسیع اتفاق افتاده است، و به دلیل مفصل بودن آن، در بخش بعدی بیان خواهد شد؛ اما به یقین، عقیده به رجعت یکی از مسائل مهم اعتقادی شیعه است که از جهات مختلف اهمیت داشته و از ابتدای ظهور اسلام، بر آن تأکید شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را برای مردم در مواقع مختلف و زمان‌های متعدد بیان کرده‌اند.

الف. رجعت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

سلمان در روایتی مفصل چنین نقل می‌کند:

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: «يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» قَالَ: قُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَرَفْتُ هَذَا مِنَ الْكِتَابَيْنِ» قَالَ: «يَا سَلْمَانُ فَهَلْ عَلِمْتَ نَقَبَائِي الْإِثْنَيْ عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَةِ مِنْ بَعْدِي...» قَالَ: «يَا سَلْمَانُ إِنَّكَ مُدْرِكُهُمْ وَأَمْثَالُكَ وَمَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ» قَالَ سَلْمَانُ: فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيرًا ثُمَّ قُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! مُوَجَّلٌ فِيَّ إِلَيَّ أَنْ أُدْرِكَهُمْ» فَقَالَ: «يَا سَلْمَانُ اقْرَأْ فَإِذَا جَاءَ وَعَدُّ أَوْلِيَهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»^۱

۱. سوره اسراء: ۵-۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۲؛ دلائل الإمامة، ص ۲۳۷.

روزی به محضر رسول خدا ﷺ مشرف شدم. حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: «سلمان! خداوند هیچ نبی و رسولی را برنگزیده، مگر این که برای او دوازده نقیب قرار داده است.» عرض کردم: «این را از علمای اهل کتاب هم شنیده‌ام.» فرمود: «آیا می‌دانی نقبای دوازده گانه- ای که خداوند برای امامت بعد از من برگزیده است، کیست؟» عرض کردم: «یا رسول الله! نمی‌دانم.» سپس رسول خدا ﷺ همه امامان اهل بیت علیهم‌السلام را با اسامی، القاب و اوصافشان معرفی کرد. بعد از معرفی آنها، آتش عشق و علاقه آنان در دلم شعله ور شد؛ ولی از این که در زمان امامت آنها زنده نیستم تا محضر آنها را درک کنم، به شدت گریه کردم. رسول گرامی اسلام ﷺ برای تسلی خاطر من فرمود: «ای سلمان! تو و امثال تو که با شناخت کامل و صحیح، آنها را به ولایت و رهبری خود برگزیده‌اند، آنها را درک و ملاقات خواهید کرد.»

سلمان می‌گوید: با این بشارت رسول اکرم ﷺ خدا را شکر کرده، عرض کردم: «آیا تا زمان آنها زنده می‌مانم؟» فرمود: سلمان! این آیه را بخوان: هنگامی که نخستین وعده [زمان رجعت] فرا رسد، بنندگان جنگجو و قدرتمندی را بر شما برانگیزیم، تا شما را خانه به خانه جست و جو کنند و این وعده الهی قطعی است. سپس پیروزی بر آنها را برای شما برمی‌گردانیم و به واسطه اموال و فرزندان، شما را کمک و یاری کرده، بیشترین نیرو و امکانات را برای شما قرار خواهیم داد.»

قسمتی از این روایت در بخش پنجم، فصل اول: رجعت پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام خواهد آمد.

حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَنْتَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ نَائِمٌ فِي الْمَسْجِدِ قَدْ جَمَعَ رَمَلًا وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيْهِ فَحَرَّكَهُ بِرَجْلِهِ ثُمَّ قَالَ: «قُمْ يَا دَاهِيَةَ اللَّهِ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ أُنْسَمِي بَعْضَنَا بَعْضًا بِهَذَا الْإِسْمِ» فَقَالَ: «لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا

لَهُ خَاصَّةٌ وَ هُوَ الدَّابَّةُ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^۱ ثُمَّ قَالَ: «يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ آخِرُ الزَّمَانِ أَخْرَجَكَ اللَّهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ مَعَكَ مِيسَمٌ تَسِيمُ بِهِ أَعْدَاءَكَ»؛

در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام سر خود را روی مقداری ریگ انباشته گذاشته و در مسجد خوابیده بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنجا آمد. سپس او را با پای خود حرکت داد (او را بیدار کرد) و فرمود: «برخی از جنبنده الهی!» مردی از یاران حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا ما حق داریم یکدیگر را به چنین اسمی بنامیم؟» پیامبر فرمود: «نه این نام، مخصوص او است و اوست دابة الارض که خداوند در قرآن فرموده: زمانی که علایم قیامت و عذاب ظاهر شود، ما جنبنده‌ای را از زمین برای آن‌ها خارج می‌کنیم.»

سپس فرمود: «ای علی! در آخر الزمان، خداوند تو را در بهترین صورت زنده می‌کند و وسیله‌ای در دست تو است که دشمنان را با آن علامت می‌نهی.»

ب. رجعت در زمان امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام

اکنون به چند روایت که مسأله رجعت در زمان حضرت علی علیه السلام را اثبات می‌کند، می‌پردازیم.

ابان بن ابی عیاش می‌گوید:

لَقِيتُ أَبَا الطُّفَيْلِ بَعْدَ ذَلِكَ فِي مَنْزِلِهِ فَحَدَّثَنِي فِي الرَّجْعَةِ عَنْ أَنَسٍ مِّنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ عَنْ سَلْمَانَ وَ الْمُقْدَادِ وَ أَبِي بِنِ كَعْبٍ وَ قَالَ أَبُو الطُّفَيْلِ فَعَرَضْتُ هَذَا الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْهُمْ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ «هَذَا عِلْمٌ خَاصٌّ لَا يَسَعُ الْأُمَّةَ جَهْلُهُ» وَ رَدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۵۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۰.

تَعَالَى ثُمَّ صَدَّقَنِي بِكُلِّ مَا حَدَّثُونِي وَ قَرَأَ عَلَيَّ بِذَلِكَ قِرَاءَةً كَثِيرَةً فَسَّرَهُ تَفْسِيرًا شَافِيًا حَتَّى صِرْتُ مَا أَنَا بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ أَشَدَّ يَقِينًا مِنِّي بِالرُّجْعَةِ...
 ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَّا يَعْرِفُهُ وَ لَّا يَقْرُبُهُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ مَلِكٌ مُّقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ نَجِيبٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَا أَبَا الطَّفِيلِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُبِضَ فَارْتَدَّ النَّاسُ ضَلَالًا وَ جَهَالًا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.»

ابوطیفیل را در منزلش ملاقات کردم. او درباره رجعت، احادیث زیادی را از سلمان، مقداد، ابی بن کعب و عده‌ای از اهل بدر نقل کرد. سپس گفت: این احادیث را در کوفه به محضر امیر مؤمنان علیه السلام عرضه کردم؛ حضرت فرمود: «رجعت، علم خاص و ویژه‌ای است که بیشتر مردم، قدرت درک و تحمّل آن را ندارند.» سپس تمام احادیث آن‌ها را تصدیق کرده و روایات زیاد دیگری را هم برایم بیان و به طور کامل شرح و تفسیر کرد؛ به گونه‌ای که یقینم به رجعت، بیشتر از یقینم به معاد شد... سپس رو به من کرد و فرمود: «همانا امر ما [فهم و درک معارف ما] سخت و دشوار است که [به آن] اقرار نخواهد کرد مگر سه گروه؛ ملک مقرب، نبی مرسل و مؤمن نجیبی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده باشد. ای ابوطیفیل! مردم بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر کنار گذاشتن ما اهل بیت، به گمراهی و نادانی برگشتند؛ مگر کسانی که خداوند، آن‌ها را به وسیله ما اهل بیت حفظ کرده است.»^۱

این روایت، ضمن بیان حقیقت رجعت، شرایط فهم و درک معارف الهی را هم بیان می‌کند که هر قدر قلب مؤمن آماده باشد، بهتر می‌تواند از معارف دینی استفاده کند و کسانی هم که ظرفیت شنیدن این گونه معارف را نداشته باشند، به شدت آن را انکار کرده و معتقدان به رجعت را واجب القتل می‌دانند.

نیز آن حضرت با منکران رجعت با دلایل قوی برخورد می کرد؛ مانند برخوردی که با ابن کواء از منکران رجعت داشت.

اصبغ بن نباته می گوید:

عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ الْيَشْكُرِي قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ... إِنَّ أَنَا مِنْ أَصْحَابِكَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يُرَدُّونَ بَعْدَ الْمَوْتِ» فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «نَعَمْ تَكَلَّمُ بِمَا سَمِعْتَ وَ لَا تَزِدُ فِي الْكَلَامِ فَمَا قُلْتَ لَهُمْ؟» قَالَ: «قُلْتُ لَا أُوْمِنُ بِشَيْءٍ مِمَّا قُلْتُمْ» فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «وَيَلَاكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ابْتَلَى قَوْمًا بِمَا كَانَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَأَمَاتَهُمْ قَبْلَ آجَالِهِمُ الَّتِي سُمِّيَتْ لَهُمْ ثُمَّ رَدَّهُمْ إِلَى الدُّنْيَا لِيَسْتَوْقُوا أَرْزَاقَهُمْ ثُمَّ أَمَاتَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ» قَالَ فَكَبَّرَ عَلَيَّ ابْنُ الْكَوَّاءِ وَ لَمْ يَهْتَدِ لَهُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «وَيَلَاكَ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَانطَلَقَ بِهِمْ مَعَهُ لِيَشْهَدُوا لَهُ إِذَا رَجَعُوا عِنْدَ الْمَلِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّ رَبِّي قَدْ كَلَّمَنِي فَلَوْ أَنَّهُمْ سَلَّمُوا ذَلِكَ لَهُ وَ صَدَّقُوا بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا لِمُوسَى عليه السلام: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» أَ تَرَى يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ رَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ بَعْدَ مَا مَاتُوا» فَقَالَ ابْنُ الْكَوَّاءِ «وَ مَا ذَاكَ ثُمَّ أَمَاتَهُمْ فَكَأَنَّهُمْ» فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «لَا وَ يَلَاكَ أَوْ لَيْسَ قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ يَقُولُ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى فَهَذَا بَعْدَ الْمَوْتِ إِذْ بَعَثَهُمْ وَ أَيْضًا مِثْلَهُمْ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ الْمَلَأَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ وَ قَوْلُهُ أَيْضًا فِي عَزِيرٍ حَيْثُ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَيَّ قَرْيَةً وَ هِيَ

خَاوِيَةً عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ وَ
أَخَذَهُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَرَدَّهُ إِلَى الدُّنْيَا فَقَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ
فَقَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُمْ مِائَةَ عَامٍ فَلَمَّا تَشَكَّنَّ يَا ابْنَ
الْكَوَاءِ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

عبد الله بن ابی بکر یشکری در محضر امیر مؤمنان علیه السلام بلند شد و عرض کرد: «ای امیر المؤمنین! همانا عده‌ای از شیعیان شما گمان می‌کنند بعد از مرگ، به دنیا بازمی‌گردند.» حضرت فرمود: «بلی! آنچه را شنیده‌ای بدون کم و زیاد بگو! به آن‌ها چه گفتم؟» عرض کرد: «گفتم: به هیچ چیزی از این گفته‌های شما ایمان نمی‌آورم.» حضرت فرمود: «وای بر تو! این، انکار آیات قرآن است. همانا خداوند، عده‌ای را به گناهانشان مبتلا کرد و آنان، پیش از اجل معینشان از دنیا رفته و سپس به دنیا بازگشتند تا این که رزق و روزی‌شان را از دنیا استفاده کرده و بعد از اجل‌های معین، برای بار دوم از دنیا بروند.»

اصبغ بن نباته می‌گوید: این سخنان حضرت، برای ابن‌الکواء خیلی سنگین آمد و نه تنها هدایت نشد؛ بلکه به لجاجت و گمراهی او افزوده شد. حضرت فرمود: «وای بر تو! آیا نمی‌دانی خداوند در کتابش فرموده است حضرت موسی علیه السلام از میان قومش، هفتاد نفر را برای میقات ما برگزید، تا این که به کوه طور آمده، شاهد سخن گفتن خداوند با او باشند و میان بنی اسرائیل شهادت دهند که خداوند با او سخن گفت؛ ولی این‌ها بعد از مشاهده آیات الهی و شنیدن سخنان خداوند، گفتند: «ای موسی! ما ایمان نمی‌آوریم، مگر این که خداوند را به صورت آشکاری با چشمان بینیم!» [در اثر این درخواست غیر عاقلانه، مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته و همه آنان با صاعقه نابود شدند. خداوند، این حادثه را این گونه برای آنان بیان می‌کند: [پس صاعقه‌ای سوزان بر شما فرود آمد و جان‌های شما را گرفت؛ در حالی که با چشم خود تماشا می‌کردید. سپس شما را بعد از مرگتان حیات بخشیدیم؛ شاید شکر گزار باشید.] آیا نمی‌بینی ابن‌الکواء! همه این‌ها بعد از مرگ، به خانه‌های خود برگشتند» سپس به آیه‌های ۲۴۳ و

۲۵۹ بقره، برای زنده شدن مردگان و برگشتن آنان به دنیا استدلال کرد و در پایان فرمود: «ابن الکواء! در قدرت خداوند شک نکن»^۱.

عصر امام مجتبی علیه السلام تا پایان عصر امام سجّاد علیه السلام، از سیاه‌ترین ادوار تاریخ اسلام به شمار می‌آید؛ چرا که تسلط ابنای طلفای مکه (بنی امیه) بر مقدرات سیاسی و اجتماعی جامعه و موضع‌گیری‌های آنان بر ضد معارف دینی، برای بیرون کردن قرآن و عترت از صحنه و به میدان آمدن محدثان ساختگی و... باعث شد مردم از خاندان وحی فاصله بگیرند. فقط به بخشی از احکام اسلام توجه می‌شد که بتواند جنایات خلفا را توجیه کند؛ همانند نماز جمعه، عیدین، جمع آوری زکات و... اصحاب رسول خدا به سبب از بین رفتن احکام الهی گریه می‌کردند. مسأله رجعت مثل بقیه معارف دینی مردم مطرح نبوده است، به جز شب عاشورا که امام حسین علیه السلام برای دلجویی اصحاب خود به نقل از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله مسأله رجعت را بیان کرد و آن‌ها را به رجعت خود و اصحاب خود و همچنین رجعت دشمنان خدا بشارت داد.^۲

فقط در پایان عصر امام سجّاد علیه السلام بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در جلسات خصوصی، خدمت امام سجّاد علیه السلام تشکیل جلسه می‌دادند و روایت رجعت را سؤال می‌کردند. امام علیه السلام صحت آن را تأیید کرده و بر تحقق آن اصرار می‌ورزید. اما در عصر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام بر اثر درگیری‌های امویان و عباسیان، زمینه مساعد برای جهان اسلام به وجود آمد. این دوره، از دوره‌های بالندگی فرهنگی و دینی مسلمانان به شمار می‌آید. امروز هر چه داریم، از این دو امام همام علیه السلام داریم.

از عصر امام هفتم تا عصر غیبت امام دوازدهم علیه السلام زمان، متفاوت بوده است. خلفای عباسی گاهی سخت‌گیری‌هایی را نسبت به ائمه علیهم السلام اعمال می‌کردند.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷۳.

۲. همان، ج ۴۵، ص ۸۰.

اختناق خلفا، زمینه فعالیت علمی و فکری را به کلی منتفی کرد؛ اما بعد از غیبت کبرا، علمای شیعه با نوشتن کتاب و با استفاده از آیات و روایات، عقیده به رجعت را برای مردم بیان کردند؛ به طوری که عقیده به رجعت ملازم با ظهور حضرت مهدی علیه السلام میان شیعیان به وضوح و روشنی مطرح شده است.

بخش دوم:

رجعت از دیدگاه ادیان و مکاتب

رجعت، از عقاید عمومی و قدیمی است که در ملل مختلف جهان، میان همه اقوام و مذاهب شرق و غرب قبل از اسلام - چه در ادیان آسمانی و چه در ادیان دیگر - وجود داشته و کم و بیش هنوز وجود دارد؛ اگر چه در پاره‌ای از مذاهب، تأکید بیشتری روی آن شده است. ناگفته نماند که عقیده به رجعت، در هر دینی به نوع خاص خود مطرح گردیده است. چنانچه در فرهنگ عقیدتی و سیاسی جهان مشاهده می‌شود که هر ایده و اندیشه‌ای برای بسط و ترویج افکار و عقاید خود همت می‌گمارد.

به همین دلیل بر آن شدیم که در این کتاب، به طور گذرا به قسمتی (کاملاً فشرده) از بازتاب این عقیده میان اقوام و ملل مختلف، برای دو منظور اشاره کنیم:

۱. توجه به عمومی بودن مسأله؛ یعنی یک نوع نگاه به آینده تاریخ و بشر، از دریچه تعالیم ادیان.

۲. توجه به اصول مشترکی که در برنامه آن روز میان همه وجود دارد؛ یعنی نجات فردی و اجتماعی و استقرار کمال و عدالت، در گرو آن روز خواهد بود.

۱. رجعت در دین یهود

یهودیان نیز در انتظار ماشیح می‌باشند، تا قوم بنی اسرائیل را از بدبختی‌هایی که به آن، دچار شده‌اند نجات دهند. در منابع آنان آمده است:

ظهور «ماشیح»، فرزند داود، طی دوران هفت ساله‌ای به وقوع خواهد

پیوست. طی سه سال اول، به تدریج قحطی سخت و شدیدی حکمفرما خواهد گردید و اشخاص متقی و پارسا، خواهند مرد و آموزندگان تورات، آنرا فراموش خواهند کرد. طی دو سال بعد، سیری و فراوانی عظیمی حکمفرما خواهد شد و تورات به سوی آموزندگان باز خواهد گشت. در سال ششم صداهایی (از آسمان) به گوش خواهد رسید و سال هفتم، جنگ‌ها در خواهند گرفت و پایان این دوران هفت ساله، فرزند داود ظهور خواهد کرد... اگر ملت اسرائیل فقط یک (شبانه روز) شبانه را به طور صحیح نگه دارد، بی‌درنگ فرزند داود خواهد آمد.^۱

در روایت دیگری از تلمود بیان شده است: «از آغاز خلقت عالم، پادشاه ماشیح به دنیا آمد».^۲

برخی صاحب‌نظران، وی را با داوود، پادشاه اسرائیل یکی می‌دانند.

هم‌چنین در آیه دیگری آمده است:

بعد از آن، بنی اسرائیل برگشته و خداوند خدای خود و داوود پادشاه خویش را خواهند طلبید.^۳

در تفسیر این آیه، دانشمندان می‌گویند: «این پادشاه، ماشیح است. اگر جزو زندگان است، اسمش داوود است و اگر جزو مردگانی است که بعداً زنده خواهند شد، نامش داوود است».^۴

این دانشمندان، به رجعت داوود در آخر الزمان تصریح دارند.

البته گروه دیگری از دانشمندان یهود معتقدند ماشیح از نسل پادشاه داوود

خواهد بود که در ادبیات دانشمندان یهود، ملقب به «فرزند داوود» است.^۵

۱. گنجینه‌ای از تلمود، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۲. همان، ص ۳۵۷ و ۳۵۸.

۳. همان، ص ۳۵۲.

۴. هوشع، ۳: ۵.

۵. گنجینه‌ای از تلمود، ص ۳۵۲.

۶. همان.

همچنین در عهد عتیق، کتاب دوّم پادشاهان آمده است:
 «الیشع» طفل مرده را دعا کرد و آن طفل، هفت مرتبه عطسه زد. پس
 چشمان خود را باز نمود و زنده شد. مادرش پسر خود را برداشت و
 بیرون رفت.^۱

«الیشع» نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل بوده که معجزات زیادی از او نقل شده
 است و نام او در قرآن با نام «الیسع» در دو آیه آمده است.^۲
 همچنین یهودیان اولیه می گفتند: «موسی از روی حسد، هارون را کشته است.»
 آن‌ها قائل شدند که هارون روزی رجعت خواهد کرد.^۳

آن گونه که بیان شد، یهودیان و مسیحیان هم چون شیعیان، به تغییراتی در
 زمان رجعت، ظهور و قیامت اشاره کرده‌اند؛ چه در انسان و جسم و بدن او و چه
 در کیهان و افلاک و موجودات غیر از انسان.

تفاوت عمده رجعت در دین یهود و مسیح با تشیع، در بازگشت بدکاران به
 این دنیا است. مسیحیان و یهودیان در رجعت، بیشتر در جنبه مثبت زندگی
 صالحان توجه دارند و خیلی اندک، متعرض حال بدکاران شدند و در دو دین،
 کیفر آن‌ها به بعد از آخر الزمان موکول شده است، غیر از بدانی که در آن عصر،
 زنده هستند.

۲. رجعت در دین مسیحیت

اندیشه رجعت باوری در مسیحیت، از جایگاه خاص و والایی برخوردار است.
 باور این عقیده، یکی از ویژگی‌های خاص دین مسیحیت شده است. ریشه این
 عقیده را باید میان باورهای یهودیان درباره منجی موعود جست و جو کرد. زیرا
 مسیحیت، برپایه دین یهود شکل گرفت. مسیحیان اولیه، کتب یهودیان را قبول

۱. عهد عتیق، آیات ۳۲-۳۸، ص ۵۸۰-۵۸۱.

۲. سوره ص: ۴۸ و سوره انعام: ۸۶.

۳. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۷۹.

داشته و به اعتقادات و اعمال و آداب و سنن یهودی پایبند بودند و حتی کسانی از غیر یهودیان را که می‌خواستند در دین خود بپذیرند، به پذیرش یهود و انجام شریعت آن از قبیل رعایت حلال و حرام، شرکت در کنیسه و مراسم عبادی یهودیان، ختان و... وادار می‌کردند. تنها چیزی که آنها را از دیگر یهودیان متمایز می‌ساخت، این بود که عیسی، همان مسیح موعود است.

یهودیان از دیرباز خود را قوم برگزیده خدا می‌دانستند و در انتظار ماشیح (مسیح موعود) فرزند داوود بوده‌اند، تا بیاید و پریشانی، سرگردانی و آوارگی آنان را به جمعیت تبدیل کند و مجد و شکوه از دست رفته قوم یهود را به آنها برگرداند و حکومت جهانی را برای قوم بنی اسرائیل برقرار سازد. به دلیل همین دلخوشی و باور بود که قوم یهود، سختی‌ها و رنج‌ها و خواری‌ها و نیز اسارت و تبعید و پراکندگی را به امید روزهای خوش آینده تحمل می‌کرد.

مسیحیت، دینی است که براساس اعتقاد به ماشیح بودن عیسی شکل گرفت و بر اساس رجعت دوباره و آخرین موعود بودن عیسی در ذهن همه ریشه دوانده و گسترش یافت و به عنوان دینی جدید، عالم گیر شد. از این زمان به بعد اندیشه مسیحایی در جامعه جوان مسیحی از سنت یهودی خود فاصله گرفت. اگر چه در زمینه کارکرد، هنوز هم مسیحیان برآنند که عیسی با تشکیل یک حکومت جهانی، در میان همه امت‌ها داوری خواهد کرد و ملکوت آسمانی خود را در جهان استوار خواهد ساخت.^۱

رجعت، در عقیده مسیحیت، در دو بخش قابل بررسی است:

۱. بازگشت عیسی

بنابر عقیده مسیحیان، عیسی یک بار مُرد [فدا گردید] و به صلیب کشیده شد. وی روز یکشنبه، سومین روز پس از مصلوب شدن و دفن، بر مرگ پیروز گردیده و

۱. الهیات مسیحی، ص ۳۲۰-۳۵۵.

از قبر بیرون آمد و بر شاگردانش ظاهر شد و مدت چهل روز، میان مردم زندگی کرد. سپس به آسمان‌ها رفت و نزد خدای پدر زندگی می‌کند.^۱ او باز می‌گردد، تا ملکوت خدا را برپا کند.

در انجیل لوقا، از قول عیسی مسیح ﷺ چنین آمده است:
و به شما می‌گویم، که مرا دیگر نخواهید دید، تا وقتی آید که گوئید:
مبارک است که به نام خداوند می‌آید.^۲

و نیز در اعمال رسولان آمده است:
نفس او در عالم اموات، گذاشته نشود و جسد او فساد نیند؛ پس همان
عیسی را خدا بر خیزاند و ما همه شاهد بر آن هستیم.^۳

۲. زنده شدن گروهی از مردگان

در قسمتی از نامه‌های پولس مطلبی به این مضمون آمده است:
عیسی، اولین نفری است از میان کسانی که دوباره زنده خواهد شد.
مرگ، به سبب گناه آدم، به این دنیا آمد و زندگی پس از مرگ به
سبب هدیه نجات مسیح، نصیب ما شد. همه می‌پرسیم چون همه ما از
نسل آدم گناهکاریم و هر جا گناه است، نتیجه آن مرگ است؛ اما
وقتی مسیح باز گردد، تمام مسیحیان که مال او هستند، زنده می‌شوند.
پس از آن، آخرت می‌رسد و آن، وقتی است که مسیح، تمام دشمنان
خود را شکست داده است و سلطنت را به خدای پدر واگذار می‌کند.^۴

در متن، علاوه بر رجعت حضرت مسیح، از زنده شدن تمام مسیحیان نه همه
انسان‌ها، سخن به میان آمده است، که به پیش از وقوع قیامت و هنگام رجوع
حضرت مسیح مربوط می‌باشد.

۱. لوقا، باب ۲۴؛ مرقس، باب ۱۶؛ یوحنا، باب ۲۱.

۲. لوقا، ۱۳: ۳۵.

۳. اعمال رسولان، ۲: ۳۱.

۴. نامه اول پولس، تسالونیکیان، ۴: ۱۶-۱۸.

همچنین در اناجیل، از رجعت سومی هم صحبت شده است که در آن، تمامی مردگان زنده می‌شوند. اما از سیاق عبارات، چنین برمی‌آید که این رجعت، در واقع همان برپایی قیامت و داوری نهایی انسان‌ها است؛ و اگر با لفظ رجعت، بیان شده است اشاره به این مطلب دارد که قیامت جسمانی است نه روحانی.

در کتاب مقدس، به کمال انسان‌های رجعت کننده در عصر بازگشت، اشاره شده است و از آیات استفاده می‌شود که چند رستاخیز به وقوع خواهد پیوست. رستاخیز اول، وقتی انجام خواهد شد که مسیح از آسمان بیاید. در این دوره، تمام مقدّسان قیام خواهند کرد. مقدّسان عهد عتیق و مقدّسانی که در دوره مصیبت عظیم کشته شده‌اند، در موقع آمدن مسیح به زمین، زنده خواهند شد.

دومین رستاخیز، بعد از یک هزار سال صورت خواهد گرفت و چنین به نظر می‌رسد که خدا درباره مردگان بی‌ایمان، صبر و تحمل بسیار دارد. آنها در این دوره میانه در عذابند؛ ولی به عذاب نهایی نرسیده‌اند و بعد از پایان هزار سال، در رستاخیز به عذاب نهایی خود خواهند رسید. آنان معتقدند که در هنگام رستاخیز اول، افراد ظالم و فاسد زنده نمی‌شوند؛ بلکه آنان در مدت هزار سال عیش و سلطنت صالحان، در قبر مشغول دیدن عذاب‌های مقدماتی هستند، تا زمان رستاخیز بزرگ فرا رسد و آنان به کیفر نهایی اعمال خود برسند. در برخی کتاب‌ها، آمده است که شیطان و نیروهایش، هزار سال در قعرها محبوس خواهند ماند و در این هزار سال، شهیدان زنده می‌شوند و مسیح، بر جهان حکومت می‌کند و صلح و خیر در جهان برقرار می‌شود.

هدف رجعت مسیح ﷺ

رجعت، به چند منظور صورت می‌گیرد:

الف. در برخی انجیل‌ها آمده است:

مقصود مکشوف شده مسیح از رجعت او به زمین، عبارت است از

استقرار ملکوت در روی زمین^۱

ب. در پایان تاریخ انسان، عیسی، مردگان را به حیات بازگردانده و نقش داوری الهی را در جدا ساختن نجات یافتگان از نفرین شدگان ایفا می کند.^۲ پس مفهوم رجعت نیز با مفهوم داوری مسیح آمیخته می شود. مردگان، زنده می شوند؛ زیرا حضرت مسیح خواهان داوری میان آنان است و گروه رستگاران را از نفرین شدگان جدا می کند.

بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند، بیدار خواهند شد. پس برخی از مردگان بر می خیزند و نه همه آنان. ... برخی زنده می شوند به جهت شرمساری و حقارت جاودانی و ... اما آن ها از دیگر مردمی که به جهت حیات جاودانی از قبر برمی خیزند، قابل تمییزند.^۳

نیز پولس گفته بود:

صدای فرمان الهی و آوای تکان دهنده رئیس فرشتگان و نوای شیپور، شنیده خواهد شد و ناگهان خود خداوند از آسمان به زمین خواهد آمد. آن گاه پیش از همه، مسیحیانی که مرده اند، زنده خواهند شد، تا خداوند را ملاقات کنند....^۴

ج. رجعت مردگان، در عین حال برای انتقام نیز خواهد بود؛ به این معنا که کسانی که در راه عقیده خود، جان خویش را از دست داده اند، برمی خیزند و زندگی تازه ای از سر می گیرند، مدارج کمال را طی می کنند و فریاد انتقام سر می دهند.

این مفهوم را در مکاشفه یوحنا نیز می توان یافت؛ آنجا که صحبت از یک طومار است که با هفت مهر، مهر و موم شده است. با گشوده شدن هر یک از این مهرها، اتفاقات خاصی در جهان می افتد.

... با برداشته شدن مهر پنجم، شهیدانی را که در راه ایمان خود جان

۱. لوقا، ۱۳:۳۵.

۲. شور جاودانگی، ص ۳۱۸.

۳. سفر خروج، ۳۲:۳۳.

۴. نامه اول پولس، تسالونیکیان، ۴: ۱۶-۱۸.

باخته‌اند، آشکار می‌سازد، آنان که زیر قربانگاه، دفن شده‌اند و برای آن که خود را کفار و گناه دیگران سازند، جان باخته‌اند. در رؤیای یوحنا، شهدا فریاد سر داده، محاکمه و انتقام کسانی را که مسبب مرگ آنان بوده‌اند، خواستار می‌شوند. در آخرین قصاص، از مرگ شهدایی که در راه ایمان خود جان باخته‌اند، انتقام گرفته می‌شود.^۱

د. دلیل دیگر رجعت، حکومت این افراد، همراه مسیح است. کسانی که جان خود را برای اشاعه دین حضرت مسیح فدا کرده‌اند، استحقاق این را دارند که از حکومت مسیح نیز بهره‌مند شوند. بنابر همین موضوع است که حکومت هزار ساله مسیح، با رستاخیز اول (رجعت گروهی از مردگان و شهیدان) شروع می‌شود. در قسمتی از مکاشفات یوحنا با عنوان «رستاخیز اول» مطلبی آمده است که این جا نقل می‌شود:

آن وقت، چند تخت دیدم که کسانی روی آن‌ها نشسته بودند. آن‌ها اختیار و قدرت دادرسی داشتند. در ضمن، جان‌های کسانی را دیدم که به سبب شناساندن عیسی به مردم و هم‌چنین رساندن کلام خدا به آن‌ها سرشان بریده شده بود. باز جان‌های کسانی را دیدم که آن جاندار خبیث و مجسمه‌اش را نپرستیده بودند و علامتش را روی پیشانی و دست‌های‌شان نداشتند. این‌ها زندگی را از نو آغاز کردند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.^۲

این قیامت اول است. قیامت بعدی، وقتی روی می‌دهد که هزار سال تمام شود. چون آن وقت، باقی مرده‌ها زنده می‌شوند. کسانی خوشبخت و پاک هستند که در این قیامت اول سهمی دارند. این‌ها از مرگ دوم هیچ وحشتی ندارند، چون به مقام کاهن‌های خدا و مسیح می‌رسند و با او هزار سال سلطنت می‌کنند. وقتی آن هزار سال تمام

۱. مکاشفه یوحنا، ۸: ۱ نیز ۵: ۱۶: ۱۲-۱۶: ۲۰: ۴.

۲. مکاشفه یوحنا، ۲۰: ۴.

شود، شیطان از زندان آزاد می‌شود. او بیرون می‌رود تا ملت‌های دنیا را گول بزند، تا یاجوج و ماجوج برای جنگ متحد شوند. آن‌ها سپاه عظیمی را تشکیل می‌دهند که مثل ماسه‌های ساحل دریایی بی شمار است. در دشت وسیعی خلق خدا و شهر محبوب اورشلیم را از همه طرف محاصره می‌کنند. ولی از طرف خدا آتش از آسمان می‌بارد و همه را می‌سوزاند. بعد شیطان که آن‌ها را فریب داده بود به دریاچه آتش انداخته می‌شود...

دفترها یکی یکی باز شد، تا به دفتر زندگان رسید. بر طبق نوشته‌های این دفترها، مرده‌ها مطابق اعمالشان محاکمه شدند. دریا و زمین و قبرها، مرده‌هایی را که در خود داشتند، تحویل دادند و آن‌ها مطابق اعمالشان محاکمه شدند. آن وقت مرگ و جهنم هم به دریاچه آتش انداخته شد. دریاچه آتش، همان مرگ دوم است. هر کس اسمش در دفتر زندگان نبود، به دریاچه آتش فرستاده شد.^۱

نتیجه این که تعبیر به قیامت اول و قیامت دوم، از قیامتی پیش از قیامت بزرگ حکایت دارد که این مطلب با «رجعت» سازگار است؛ زیرا شبیه به این تعابیر، مانند قیامت کوچک و بزرگ، در منابع اسلامی، فراوان ذکر شده است.

۳. رجعت در دین زرتشت

زرتشتیان، به رجعت قهرمانان اسطوره‌ای، اعتقاد کامل دارند. ظرف زمانی رجعت را نیز آخر الزمان و مقدمه ظهور رهایی بخش می‌دانند. آن‌ها زنده می‌شوند و با پلیدی‌ها می‌جنگند.

هزاره یازدهم، دومین دوره رهایی بخش است.^۲ در این دوران، ملکوش، توفان سهمگینی از برف و تگرگ پدید آورده، به جز آنانی که به دژ جمشید پناه برده-

۱. مکاشفه یوحنا، ۸: ۱ نیز ۵: ۱؛ ۱۶: ۱۲-۱۶؛ ۲۰: ۴.

۲. زرتشتیان دوران پس از خلقت را به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌کنند که انسان‌های رهایی بخش در هزاره‌های آخر ظهور می‌کنند.

اند، بقیه را نابود می‌سازد. اهریمن، نیرو می‌گیرد و آژی‌دهاک را برمی‌انگیزد. در این حال، گروهی از پهلوانان، مثل فریدون، افراسیاب، کیخسرو و... به خواست اهورامزدا از خواب و بی‌خبری بیدار می‌شوند و اهریمن و دیوان را شکست می‌دهند. این گونه، زندگی سراسر خوشی آغاز می‌شود و سپس بزرگ‌ترین رهایی بخش (سوشیانت) ظهور می‌کند و این نشانه آخر الزمان است.^۱

سوشیانت منجی نه تنها پسر زرتشت است، بلکه در آخر الزمان نماینده اهورامزدا نیز خواهد بود، وی بر عمل رستاخیز نظارت خواهد داشت... رستاخیز شامل نجات یافتگان می‌شود و هم آنان که به عذاب گرفتار آمده‌اند^۲ در جای دیگر می‌خوانیم که از دیدگاه زرتشتیان، بهرام شاه، رجعت خواهد کرد.^۳

۴. رجعت از نگاه بودا

بودائی‌ان اعتقاد دارند مها کشیپه^۴ از مریدان برجسته بودا، از خلسه‌ای که پس از پری نیروانه معلم خود بدان فرو رفته بود، بیرون می‌آید تا بار دیگر بودا را خدمت کند و آموزه‌های آن روشنی یافته را بشنود.^۵

۵. رجعت در ادیان سرخپوستی

در ادبیات اخیر سرخپوستی به چهره موعودواری به نام اینکارای^۶ برمی‌خوریم. او را به مثابه پسر خورشید و زنی وحشی، اسطوره پردازی می‌کنند که پس از سالیان دراز انتظار، زنده می‌شود تا حقوق از دست رفته سرخپوستان را باز پس گیرد.^۷

۱. مقاله «بازخوانی مفهوم موعود در دین زرتشتی»، مجله هفت آسمان، ش ۷، ص ۱۱۲.

۲. شور جاودانگی، ص ۲۹۵.

۳. در انتظار قنوس، ص ۴۵.

۴. Mahakashypa

۵. میتریه، موعود بودایی، مجله هفت آسمان، شماره ۲۱، ص ۲۱۳.

۶. Inkarri

۷. گونه شناسی اندیشه‌ی موعود در ادیان مختلف، ص ۱۲۷.

۶. رجعت در میان مصریان باستان

آنان معتقد بودند روح انسان پس از خروج از بدن، به همان جسم و جسد علاقه دارد و بعد از مرگ دوباره با شوق و ولع بسیاری به همان بدن باز می‌گردد، در حالی که همان علاقه به خوردنی و نوشیدنی، هنوز در وجود او باقی است؛ لذا غذا و آب در دسترس او قرار می‌دادند و راه آمد و شد روح به درون قبر را با قرار دادن روزنه‌ای آسان می‌کردند.

درک آنان از معاد، همین مقدار بوده است. آنان معاد را در دل همین دنیا جست و جو می‌کردند.^۱

هم‌چنین به دلیل عقیده به نوعی زندگی مجدد، وسایل کار و جواهر آلات را با مردگان دفن می‌کردند و چون مورد هجوم دزدان قرار می‌گرفتند، سلاطین دست به ساختن اهرام زدند.^۲

به نظر ما، معادی که دارای خصوصیات مذکور باشد و در دنیا واقع شود، همان رجعت است؛ هر چند نام دیگری به خود گرفته باشد.

۷. نصرانیان حبشه

نصرانیان حبشه، بازگشت پادشاه خود، تئودور را انتظار می‌کشند.^۳

۸. اقوام مغول

اقوام مغول، عقیده به بازگشت مغول دارند.^۴

هم‌چنین اهل سمرقند، به رجعت اولیائشان، مانند شاه زند و قاسم بن عباس معتقدند و اکراد نیز از قرن هشتم، به رجعت تاج العارفین، حسن بن عدی ایمان پیدا کردند که مصلوب گشته است.^۵

۱. معاد انسان و جهان، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۷۹.

۴. همان.

۵. العقیده و الشریعة فی الاسلام، ص ۲۱۶.

۹. رجعت در اسلام

الف. رجعت از نظر اهل سنت

حناسیت بعض اهل سنت به مسأله رجعت، به حدی است که در کتب خود، عقیده به رجعت را جزئی از عیوب فکری و عقیدتی شیعه می‌دانند و تا آن جا پیش می‌روند که جابر جعفی را که یکی از یاران نزدیک امام باقر و امام صادق علیه السلام است، مورد بی احترامی قرار می‌دهند در حالی که او هزاران حدیث از حفظ داشته و امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

رحم الله جابر الجعفی کان یصدق علینا؛

خدا، جابر جعفی را بیامرزد که [در هر شرایطی] ما را تصدیق می‌کرد.^۱

مسلم از جراح بن ملیح نقل می‌کند که گفت:

شنیدم جابر می‌گفت: «من هفتاد هزار حدیث از امام باقر علیه السلام و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارم. هیچ یک از سنیان از من فرامی‌گیرند». در همان کتاب از محمد بن عمر رازی نقل می‌کند که گفت: شنیدم جریر می‌گفت: «من جابر جعفی را ملاقات کردم؛ ولی حدیث از او یادداشت نکردم؛ چون به رجعت عقیده داشت».^۲

ابن اثیر می‌نویسد:

الرجعة مذهب قوم من العرب فی الجاهلیة معروف عندهم؛ وی ریشه این عقیده را از گروهی مردم می‌داند که در زمان جاهلیت زندگی می‌کردند و معتقد به رجعت بودند.^۳

ابن منظور، رجعت را چنین تعریف کرده است، می‌نویسد:

والرجعة: ... و مذهب طائفة من فرق المسلمین من أولی البدع والأهواء، یقولون: إن المیت یرجع إلى الدنیا و یكون فیها حیًا كما كان؛

۱. اختصاص مفید، ص ۲۰۴.

۲. صحیح مسلم، ص ۱۵.

۳. نهاية ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰۲.

رجعت مذهب گروهی از مسلمانان است که صاحبان بدعت‌ها و هواهای نفسانی‌اند و می‌گویند: «مردگان به دنیا بازمی‌گردند و در این دنیا، به همان صورتی که قبل از مرگ می‌زیسته‌اند، زنده می‌شوند»^۱.

احمد امین مصری در کتاب *فجر الاسلام* می‌گوید:

اليهودية ظهرت بالتشيع بالقول بالرجعة؛ آئين يهود دیگری در مذهب شیعه به سبب اعتقاد به رجعت ظهور کرده است.

ابن خلدون در مقدمه عقیده به رجعت را به امامیه نسبت می‌دهد و آن را رد می‌کند.^۲

قرطبی به طور قاطع می‌گوید:

نه پیامبر ﷺ و نه هیچ یک از اصحاب آن حضرت، هرگز برنخواهد گشت، مگر در روز قیامت که این، اجماع همه اهل اسلام است.

در ادامه می‌گوید:

هذا اجماع جميع اهل الإسلام المتيقن، قبل حدوث الروافضي،
المخالفين لاجماع اهل الإسلام؛
این، اجماع همه مسلمانان است قبل از این که رافضی‌های مخالف
اجماع پدید آیند.

البته ایشان به این هم اکتفا نکرده، پا را فراتر نهاده و معتقدان به رجعت را به تغییر در آیات قرآن و تکذیب سنت پیامبر متهم کرده، چنین می‌نویسد:

المبدلين للقرآن، المكذبين بصحيح سنن رسول الله ﷺ؛ آن‌ها
(معتقدین به رجعت) تبدیل و تغییر کنندگان قرآن و تکذیب کنندگان
سنت پیامبر هستند.^۳

راستی چه فرقی میان این گفتار و تعجب و انکار اعراب جاهلیت در مقابل معاد جسمانی است؟ مشرکان مکه، استخوان‌های پوسیده را از قبرستان‌ها جمع

۱. لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۸.

۲. مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳. المعلى بالآثار، ج ۱، ص ۴۳. این مضمون را محمد مال الله در کتاب *الشیعه و تعریف القرآن*، ص ۲۵ نیز گفته است.

کرده، نزد پیامبر اسلام می آمدند و برای تمسخر می گفتند: ﴿مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾.

در این زمینه، نظرات برخی منکران رجعت و جواب آن، در شبهات نهم و دهم، بیشتر خواهد آمد.

البته این نظریه مربوط به همه اهل سنت نیست؛ بلکه بعضی از اهل سنت، مسأله رجعت را پذیرفته اند.

۱. در این زمینه روایاتی نقل شده است که دلالت می کند خلیفه دوم، عمر بن خطاب، قائل به رجعت بود. وی معتقد بود روح پیامبر اسلام، روزی به جسد او بازگشت خواهد کرد. در این باره، برای نمونه دو روایت را از کتاب های اهل سنت ذکر می کنیم.

أخبرنا يعقوب بن ابراهيم و... أخبرني أنس بن مالك قال:

لَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَكِي النَّاسِ. فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيباً فَقَالَ: «لَا أَسْمِعَنَّ أَحَدًا يَقُولُ: «أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ» وَلَكِنَّهُ أُرْسِلَ إِلَيْهِ كَمَا أُرْسِلَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَلَبِثَ عَنْ قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَقْطَعَ أَيْدِي رِجَالٍ وَأَرْجُلَهُمْ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ مَاتَ»

يعقوب بن ابراهيم و... از انس بن مالک نقل می کند:

چون رسول خدا ﷺ وفات یافت، مردم به گریه افتادند. عمر بن خطاب، در مسجد به پا خاست و گفت: نشنوم کسی بگوید: «محمد مرده است، روح او نزد خدا رفته است. هم چنان که موسی بن عمران چهل روز از قوم خود جدا بود. به خدا سوگند امیدوارم پیامبر خود دست و پای مردمی را که می پندارند او مرده است، قطع کند».

نیز در حدیث دیگری، از ابوهریره چنین نقل شده است:

عن أبي هريرة قال: لما توفي رسول الله ﷺ قام عمر بن الخطاب...

«و الله ليرجعن رسول الله ﷺ كما رجع موسى...»؛

هنگامی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، عمر بن خطاب ایستاد و

گفت: «... به خدا قسم! رسول خدا ﷺ رجعت می کند؛ همان گونه

که موسی باز گشت.»

آنچه قابل تعمق است، این که منظور عمر از عدم رحلت پیامبر، زنده بودن او

نیست؛ زیرا مرگ پیامبر ﷺ امری بود که همه مسلمانان بر آن اطلاع یافته بودند

و همه مردم اطراف خانه پیامبر ﷺ جمع شده و پیکر آن حضرت ﷺ را می-

دیدند؛ پس معنا ندارد چیزی را که همه مردم آن را تصدیق می کردند و می-

دیدند، مورد انکار عمر قرار بگیرد؛ پس غرض عمر از نفی رحلت پیامبر این بود

که پیامبر، گرچه از دنیا رفته است، ولی رحلت آن بزرگوار مرگی نیست که

باز گشت نداشته باشد.

قضیه غدیر خم، بزرگ‌ترین گواه بر این مدعا است، که عمر می دانست پیامبر

اسلام ﷺ نیز از این دنیا رحلت می کنند؛ زیرا آن حضرت، در آغاز خطبه، از

رحلت قریب الوقوع خود خبر داده بود و عمر هم آن جا حضور داشت و بعد از

این روز، بین مردم در محافل و مجالس، قضیه رحلت پیامبر اسلام ﷺ مطرح

بوده و همه می دانند که آن حضرت، به طور ناگهانی از دنیا نرفته است؛ بلکه در

بستر بیماری قرار گرفته بود. صحابه یکی پس از دیگری به عیادت آن حضرت

می آمدند و اظهار نگرانی می کردند. از جمله شخص عمر برای عیادت آمد. پس

چگونه می توان گفت عمر معتقد به مرگ پیامبر اکرم ﷺ نبود؟

به علاوه، پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، در واپسین لحظات عمر پربرکت خود،

قلم و کاغذ طلب کرد تا برای هدایت مردم بعد از خود، چیزی بنویسد. عمر

گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است. کتاب خداوند نزد ما هست، کفایت می‌کند. «قال اتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده! قال عمر: ان النبی ﷺ غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسینا»^۱.

همچنین قضیه اعتراض ام سلمه به عایشه، بعد از جنگ جمل که به عایشه گفت: «یادت هست در مسافرتی که من و تو همراه پیامبر بودیم، پدرت و عمر به رسول خدا عرض کردند: ما نمی‌دانیم شما تا چه زمانی در قید حیات هستید؟ اگر صلاح بدانی برای خود جانشین معرفی کن». آن حضرت فرمود: «اگر این کار را بکنم، از او فاصله می‌گیرید؛ همان‌طور که بنی اسرائیل از هارون فاصله گرفتند». آن دو ساکت شدند و بیرون رفتند، ما دو نفر ماندیم. تو از رسول خدا ﷺ پرسیدی: «چه کسی را جانشین خود قرار می‌دهی؟» آن حضرت فرمود: «آن که مشغول پینه زدن به کفش است». نگاه کردیم؛ جز علی، کسی نبود. عرض کردی: «یا رسول الله! به غیر از علی، کسی را نمی‌بینم». حضرت فرمود: «بله، هم او است»^۲. بنابراین نمی‌توان گفت خلیفه دوّم معتقد به رحلت پیامبر اسلام ﷺ نبود بلکه منظور وی، همان بازگشت پیامبر ﷺ بوده است.

لذا اگر اهل تسنن این مطلب را بپذیرند، باید قائل به رجعت شوند؛ چنان که خلیفه دوّم معتقد بوده است و اگر نپذیرند، باید قول خلیفه دوّم را رد کنند؛ در حالی که این موضوع، در برخی کتب معتبر آنان آمده است.

۲. جلال الدین سیوطی از قول رسول خدا ﷺ نقل می‌کند:

اصحاب الکهف من اعوان المهدی؟ اصحاب کهف در آخر الزمان، از یاران مهدی هستند.

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ این مضمون با اختلاف مختصری در عبارات، در کتب دیگری نیز آمده است از جمله: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۲.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۸، شرح خطبه، ۷۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۵۹۲، حدیث ۳۷۱۵. باب ۲۰؛ مناقب علی بن ابی طالب.

۳. الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۱۵.

این رجعت، قطعاً در آخر الزمان می‌باشد.

۳. ثعلبی یکی از مفسران اهل سنت، در کیفیت زنده شدن اصحاب کهف می‌نویسد:

ان المهدی یسلم علیهم فیحییهم الله عزوجل؛ حضرت مهدی علیه السلام بر اصحاب کهف سلام می‌کند؛ پس خداوند عزیز آنها را زنده می‌کند.^۱

۴. ابن ابی الدنیا، یکی از نویسندگان معروف اهل سنت که کتاب‌های زیادی در موضوعات مختلف نوشته و از اعتبار بالایی برخوردار است، کتابی تدوین کرده است به نام *من عاش بعد الموت* (کسانی که بعد از مردن رجعت کرده‌اند). ایشان در این کتاب، از صفحه ۱۳ تا ۶۶، شصت و سه مورد را با مشخصات و ناقلان آن ذکر کرده است و در بخش آخر کتاب، در ملحقات، از صفحه ۶۹ تا ۱۲۸، شصت مورد دیگر را از کتب مختلف جمع کرده است و در آن کتاب، نوشته رجعت، در امت‌های گذشته و نیز در این امت در موارد متعدّد و زمان‌های مختلف اتفاق افتاده است.

ما به همین نشانی، اکتفا کرده و خوانندگان محترم را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم.

جعل احادیث

جای تأسف است، منکران رجعت که نتوانستند مقابل این عقیده مقدس، دلیل ارائه کنند، مجبور شدند احادیثی بر عدم رجعت جعل کنند، که در ذیل بیان می‌شود.

۱. عمرو بن اصم گوید:

قلت للحسن بن علی: ان هذه الشيعة تزعم ان عليا مبعوث، فقال: كذبوا

۱. ثعلبی، ج ۶، ص ۱۵۷.

ما اولئک بشیعة، لو کان مبعوثا ما زوجنا نساءه و لا قسمنا میراثه؛
به حسن بن علی گفتم: «شیعه، گمان می کند علی مبعوث خواهد شد».
او گفت: «دروغ گفته اند، ایشان شیعه نیستند. اگر قرار باشد علی
مبعوث شود، ما با زنانش ازدواج نمی کردیم و اموالش را تقسیم نمی-
کردیم.»

این مضمون را زمخشری نیز از ابن عباس نقل می کند.^۱
هم چنین احمد بن حنبل، شبیه این مطلب را از عاصم بن حمزه نقل می کند و
به حسن بن علی نسبت می دهد.^۲
۲. عسقلانی آورده است:

عن جابر قلت لمحمد بن علی أکان منکم اهل البيت أحد یقرّ بالرجعة؟
قال: لا؛^۳

از جابر نقل شده که می گوید: به محمد بن علی [امام باقر] گفتم: آیا میان
شما اهل بیت، کسی هست که به رجعت اعتقاد داشته باشد؟ گفت: «نه».

۳. قيل للحسين بن علی عليه السلام: «ان هذه الشيعة تزعم ان عليا مبعوث قبل يوم القيامة.»
قال: كذب و الله هؤلاء الشيعة.

به امام حسین عليه السلام گفته شد: «گروهی از شیعه گمان می کنند قبل از قیامت،
علی عليه السلام مبعوث می شود.» امام فرمود: «به خدا قسم! این شیعه ها دروغ می گویند.»^۴

ب. نسبت ناروای غلو به شیعه امامیه

در طول تاریخ تشیع، تهمت های ناروا از سوی نویسندگان و دانشمندان پیرو
قدرت طلبان و حاکمان فرصت طلب، بر شیعه امامیه وارد شده است. این، مطلب

۱. المطالب العالیه، ج ۳، ص ۹۸.

۲. کشاف، ج ۴، ص ۱۴.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴. التشیع، محمد البنداری، ص ۲۲۷.

۵. همان، ص ۲۲۷.

تازه‌ای نیست و سابقه آن به بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ بازمی‌گردد. اینان تهمت‌هایی بر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روا داشته‌اند. تا آن‌جا که هنگام شهادت حضرت علی علیه السلام، مردم از اینکه آن حضرت، در مسجد شهید شده‌اند، ابراز تعجب می‌کردند که علی را به مسجد چه کار؟! قبل از بررسی این موضوع و عقائد اهل غلات، واژه غلو را از نظر لغت و اصطلاح بررسی می‌کنیم.

ابن اثیر می‌گوید: «ریشه کلمه غلو، ارتفاع و تجاوز از اندازه در هر چیزی است.»^۱ بعضی، کلمه غلو را به معنای تجاوز از حد و گذشتن از اندازه در هر چیزی می‌دانند و آن را مرادف با افراط و زیاده روی می‌گیرند.^۲ در لغت نیز کلمه غلو به معنای از حد گذشتن و تجاوز از حد تعریف شده است.^۳ علامه مجلسی، غلو را چنین تعریف می‌کند: غلو، گذشتن از حد در دین بوده، ریشه آن بالا رفتن و عبور از قدر و ارزش هر چیز است.^۴

شیخ طوسی در تفسیر آیه ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾^۵ می‌گوید: «غلو به معنای بیرون رفتن از حد به سوی زیادی است؛ و ضد غلو به معنای تقصیر و تجاوز از حد به سوی نقصان و کمبود است.»^۶ علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق می‌نویسد:

غالی کسی را گویند که از حد تجاوز کرده، مرتکب افراط شود. همان‌طور که در مقابل آن، قالی شخصی را گویند که تفریط و کوتاهی کرده باشد. آیه خطاب دیگر به پیامبر است که به آن بزرگوار دستور می‌دهد تا از اهل کتاب بخواهد در دین خود مرتکب غلو، افراط و زیاده روی نشوند.^۷

۱. النهایه، ج ۳، ص ۳۸۲.

۲. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۳. مفردات راغب، ص ۳۷۷؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۲۷.

۴. مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۱۴۲.

۵. سوره مائده: ۷۷.

۶. تبیان، ج ۶، ص ۵۹۳.

۷. المیزان، ج ۶، ص ۵۹۳.

فخر رازی نیز در توضیح کلمه غلو می‌نویسد:

غلو، ضد تقصیر و معنای آن خروج و خارج شدن از مرز و حد است که همیشه حق و حقیقت در وسط قرار دارد و در دو طرف آن، زیاده روی و کوتاهی است؛ لذا زیاده روی، غلو و کوتاهی کردن، تقصیر محسوب می‌شود.^۱

اما غلات چه کسانی هستند و چه عقائدی دارند؟ بنا بر نظر علامه مجلسی، غلو در چند مورد محقق می‌شود:

۱. کسی به خدایی و الوهیت پیامبر و امامان معتقد شود؛
۲. شریک قایل شدن برای خداوند در معبودیت، پیامبر و امامان را می‌توان مانند خداوند پرستید؛
۳. اعتقاد به این که معصومان مانند خداوند خالق و رازقند؛
۴. اعتقاد به حلول خداوند در معصومان یا اتحاد خداوند با آنها؛
۵. اعتقاد به این که معصومان به طور مستقل، بدون وحی و الهام خداوند، از غیب آگاهاند،

۶. اعتقاد به نبوت امامان؛

۷. قایل شدن به این که شناخت امامان، ما را از انجام تکالیف دینی بی‌نیاز می‌کند؛

۸. اعتقاد به تناسخ ارواح در جسم دیگر.^۲

البته غلات، به فرقه‌های مختلف دارای عقاید گوناگون تقسیم می‌شوند. گروهی به همان رجعتی معتقد هستند که شیعه امامیه به آن اعتقاد دارد. برخی رجعت را همان زنده بودن امیر المؤمنین علیه السلام می‌دانند و برای آن حضرت مرتبه الوهیت قائلند. اینان بازگشت حضرت علی علیه السلام به دنیا را رجعت می‌دانند. بعضی غلات، قائل به تناسخ هستند؛ یعنی معتقدند روح همه انسان‌ها پس از

۱. مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۱۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۶.

جدا شدن از بدن، به جسم دیگری بازمی‌گردد و مسیر تکامل را همین رجعت‌های مکرر می‌دانند که شخص در زندگی بعدی، نتیجه اعمال خود را که در زندگی گذشته انجام داده است، می‌بیند. تفصیل این موضوع، در مبحث تناسخ در شبیه نهم این کتاب خواهد آمد.

حال که نظریه اهل غلو مشخص شد، جای تأسف است که برخی دانشمندان، از روی جهل یا تجاهل، عقاید غلات را که شیعه همواره از آن‌ها بیزاری جسته است، به عنوان عقاید شیعه، بررسی کرده و در ذهن خوانندگان چنین القا می‌کنند که شیعه، چیزی جز این عقیده نیست. شاید می‌خواهند با چنین اتهامی، مذهب شیعه را، مذهبی خرافی و باطل معرفی کنند و بسیاری از ناآشنایان با این مذهب را منزجر و متنفر سازند و حال این که شیعه دوازده امامی، همیشه از دستورات امامان معصوم پیروی کرده، انزجار خود را از عقیده غلات و مفوضه اعلام کرده است.

امام رضا علیه السلام در یک روایت، خصوصیات امام و حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که جبرئیل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داده است، بیان می‌فرماید:

مما عهد الی النبی صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلام من علام الغیوب عزوجل جمیع الاتمة الاحد عشر بعد النبی صلی الله علیه و آله قتلوا بالسیف... و السم و قتل کل واحد منهم طاغیة زمانه و جرا ذلک علیهم الحقیقة، لا کما تقوله الغلاة و المفوضه _ لعنهم الله _ فإنهم یقولون: إنهم لم یقتلوا علی الحقیقة، و أنه شبه للناس امرهم فکذبوا، علیهم غضب الله؛

از چیزهایی که جبرئیل به پیامبر اسلام خبر داده است، این که همه امامان یازده گانه [غیر از حضرت مهدی] بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر و یا زهر به شهادت می‌رسند و همه را، طاغوت‌های زمانشان به حقیقت می‌کشند، نه آن گونه که غلات و مفوضه می‌گویند. خداوند، آنها را از رحمتش دور کند؛ چون آن‌ها معتقد هستند که ائمه حقیقتاً

گشته نشده‌اند؛ بلکه امر آنان برای مردم مشتبه شده است (و مثل حضرت عیسی علیه السلام به آسمان‌ها برده شده‌اند). پس این‌ها دروغ می‌گویند و غضب خداوند بر آن‌ها باد.

فضل از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ مِنْ شِيعَتِكَ يَقُولُونَ بِهِ. فَقَالَ علیه السلام: مَا هَؤُلَاءِ مِنْ شِيعَتِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ؛

فرزند رسول خدا؛ چه می‌فرمایید درباره قومی از شیعیانتان که قائل به زنده بودن ائمه علیهم السلام هستند. حضرت فرمود: آن‌ها شیعیان من نیستند و ما از این‌ها بیزاریم.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

الغلاة كفار و المفوضة مشركون من جالسهم أو خالطهم أو آكلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوجهم أو تزوج منهم... خرج من ولاية الله عز وجل و ولاية رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ولايتنا أهل البيت^۱

غالی‌ها کافرند و مفوضه‌ها مشرکند، هر کس با ایشان بنشیند و خلوت کند و بخورد و بیاشامد و پیوندد و ازدواج کند، از تحت ولایت خداوند و ولایت رسول و ولایت ما اهل بیت، بیرون رفته است.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

احذروا على سبائكم الغلاة لا يفسدوهم فإن الغلاة شر خلق يصغفرون عظمة الله و يدعون الربوبية لعباد الله و الله إن الغلاة لشر من اليهود

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳. مفوضه به دو طائفه گفته می‌شود: ۱. گروهی که معتقدند خداوند حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خلق کرده و تدبیر جهان و امور مخلوقات را به او سپرده و او هم به حضرت علی علیه السلام و عاقبت به دیگر ائمه واگذار شده است. ۲. طائفه‌ای از مسلمانان که عقیده دارند انسان در مقام عمل، مستقل است و قائل به اختیار مطلق هستند که «معتزله» گفته می‌شود. در مقابل کسانی که انسان را در مقام عمل، مجبور می‌دانند که همان جبریه هستند؛ مثل اشاعره.

وَ النَّصَارَىٰ وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا؛

جوانان خود را از غلات بر حذر دارید که فاسد نکنند؛ چون آنها بدترین خلق خدا هستند. عظمت و بزرگی خدا را کوچک کرده، و برای بندگان خدا به خدایی خوانده است. به خدا قسم! غلات از یهود و نصاری، مجوس و مشرکان بدتر است.

عقیده خرافی و انحرافی میان غلات و مفوضه، مشهور و رایج بوده است. چه بسا این اندیشه را دشمنان اهل بیت میان مردم گسترش داده و تلاش کرده‌اند که کشندگان ائمه علیهم‌السلام را که از بنی امیه و بنی عباس بودند، تبرئه کنند. بنابراین اگر مسأله رجعت را منصفانه بررسی کنیم می‌بینیم در هیچ یک از ابعاد این مسأله زیاده‌روی نشده است، تا مصداق غلو باشد؛ چون رجعت، همان زنده شدن بعد از مرگ است که از طرف خداوند صورت می‌گیرد و در قرآن، آیات زیادی دال بر رجعت وجود دارد و همه ادیان آسمانی، به آن اعتراف دارند که در بحث‌های بعد، به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

«غلو» در جایی استعمال می‌شود که مقام و شأنی برای کسی نباشد و ما او را از حد و منزلت واقعی او بالاتر معرفی کنیم.

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

لَا تَرَفَعُوا عَلِيًّا فَوْقَ مَا رَفَعَهُ اللَّهُ وَ لَا تَضَعُوا عَلِيًّا دُونَ مَا وَضَعَهُ اللَّهُ
كُفِيَ بِعَلِيٍّ أَنْ يُقَاتِلَ أَهْلَ الْكُرَّةِ؛

حضرت علی را از مقام و مرتبه‌ای که خدا بالا برده است، بالاتر نبرید و از آن مرتبه، پایین‌تر نیاورید. در فضیلت آن بزرگوار، همین بس که در هنگام رجعت با کافران می‌جنگد...

در این روایت امام باقر علیه‌السلام در عین حال که نسبت به غلو، هشدار می‌دهد، رجعت امام علی را نیز مطرح می‌کند.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۴؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵؛ امالی طوسی، ص ۶۵۰.

۲. الإيقاظ، ص ۳۶۱.

امام باقر علیه السلام در روایت دیگری می‌فرماید:

محمّد بن یحیی و... عن أبي الصّامِتِ الحُلوانی عن أبي جعفر علیه السلام
 قال فضلُ أميرِ المؤمنین علیه السلام ما جاء بهِ آخذُ بهِ و ما نهی عنه أنتهی عنه
 جرى له من الطاعة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ما لرسول الله صلی الله علیه و آله و الفضل
 لمحمد صلی الله علیه و آله المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدي الله و رسوله و
 المتفضل عليه كالمفضل على رسول الله صلی الله علیه و آله و الرأدُ عليه في صغيرة
 أو كبيرة على حدّ الشرك بالله فإن رسول الله صلی الله علیه و آله بابُ الله الذي لا
 يؤتى إلا منه و سبيله الذي من سلكه و وصل إلى الله عزّ و جلّ و
 كذلك كان أمير المؤمنین علیه السلام من بعده و جرى للأئمة علیهم السلام واحداً بعد
 واحد جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها...؛

فضیلت حضرت علی علیه السلام این است که هر چه آورده به آن عمل می-
 کنم و از هر چه نهی کرده، پرهیز می‌کنم. اطاعت او پس از رسول
 خدا، همان اطاعت رسول خدا است؛ هر کس از او جلو افتد، مانند
 کسی است که از خدا و رسولش جلو افتاده و کسی که بر او برتری
 جوید، مانند کسی است که بر خدا و رسولش برتری جسته و هر که
 در امر کوچک یا بزرگی او را رد کند، در حدّ شرک به خدا است؛
 زیرا رسول خدا، تنها راه معرفت خدا بود و راهی بود که هر که آن را
 پیوید، به خدای عزّوجلّ می‌رسد و حضرت امیر و امامان علیهم السلام یکی
 پس از دیگری این مقام را دارند. خدای متعال، آنها را ارکان زمین
 قرارداد است، تا اهل زمین، آرامش داشته باشند....

طبق این روایت، اطاعت حضرت علی علیه السلام، اطاعت خدا و رسول است، بنابراین
 اگر شیعه «رجعت» را بر اساس روایاتی که بخشی از آنها از علی علیه السلام روایت شده
 است، بپذیرد نه تنها غلو نکرده، بلکه از کلام علی علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام که همان
 کلام خدا و رسول او است، پیروی کرده است.

بنابراین اگر عقیده به «رجعت» مردگان، در زمان قیام حضرت مهدی، غلو به حساب آید، عمر، خلیفه دوّم از نخستین غلو کنندگان خواهد بود که بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ گفت: پیامبر برمی گردد.

ناگفته نماند در رابطه با عقاید اهل غلو، در شبهه دهم بحث خواهیم کرد.

ج. رجعت از نظر شیعه

قبلا یاد آور شدیم که همه ادیان هر کدام به نوع خاص معتقد به رجعت در آخرالزمان هستند، اما در این میان، شیعه امامیه به صورت جدّی و بسیار روشن نظریه پردازی کرده است؛ موارد و اهداف آن را کاملا شفاف ترسیم کرده و با استناد به قرآن و سنت دو منبع اصلی اسلام در باره آن روز سخن فراوان گفته اند. بنابراین اعتقاد: رجعت، بازگشت دو گروه از مردگان مؤمنان محض و کافران محض، پس از ظهور حضرت مهدی ﷺ است.

از بسیاری آیات و روایات که به آن‌ها اشاره خواهد شد، دانسته می‌شود رجعت، عالمی است با ویژگی خاص خود که نه مثل عالم دنیا است و نه همانند عالم آخرت، و در عین حال، برزخ هم نیست. علامه طباطبایی می‌فرماید: رجعت از مراتب روز قیامت است؛ اگر چه در کشف و ظهور، پایین‌تر از روز قیامت می‌باشد و دلیل پایین‌تر بودن آن از قیامت، امکان راه یافتن فساد و شر در آن است، به خلاف قیامت که هیچ‌گونه فساد و شری در آن، راه نخواهد یافت.^۱

همچنین مرحوم علامه از کلام امام باقر علیه السلام که ایام الله را سه روز ظهور، رجعت و قیامت معرفی فرموده است، چنین برداشت کرده است که با وجود آن که رجعت، در همین دنیای مادی اتفاق خواهد افتاد، اما مقیاس‌هایی که در آن روز بزرگ به وقوع خواهد پیوست، آن را به کلی از نحوه حیات در زمان ما جدا خواهد کرد و

۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۹.

بدون شك، امروزه تبیین زوایای آن، کاری بس مشکل خواهد بود؛ همان طور که حقیقت معاد، همچنان از اسرار است.

امام صادق علیه السلام یکی از شرایط ایمان را، اعتقاد به رجعت دانسته چنین می فرماید:

من أقر بسبعة أشياء فهو مؤمن... ومنها الايمان بالرجعة؛^۱

هر کس به هفت چیز اعتقاد داشته باشد، مؤمن است که یکی از آن‌ها، ایمان به رجعت است.

اعتقاد به رجعت در طول اعتقاد به توحید و همانند آن، از ضروریات به شمار می آید و نزد شیعه، از جایگاه بسیار والایی برخوردار است که برخی احادیث، انکار کننده رجعت را، از دایره تشیع خارج می داند. امام صادق علیه السلام فرموده است: لیس منا من لم يؤمن بکرتنا؛ از ما نیست کسی که ایمان به بازگشت ما ندارد.^۲

با دقت در عبارت: «بازگشت ما» در می یابیم که حضرت صادق علیه السلام با جمعی از ائمه یا همه آنان در رجعت بازمی گردند.

در این روایت، امام صادق علیه السلام اعتقاد به رجعت را یکی از ویژگی های فکری شیعه معرفی کرده و از منکران آن برائت می جوید.

شیخ مفید در توضیح کلام امام صادق علیه السلام می نویسد:

و اما قوله علیه السلام من لم يؤمن برجعتنا فليس منا فإنما اراده بذلك ما يختصه من القول به في أن الله تعالى يحيي قوما من أمة محمد صلى الله عليه وآله بعد موتهم قبل يوم القيامة، و هذا مذهب يختص به آل محمد صلى الله عليه وآله؛^۳

اما قول معصوم علیه السلام که فرموده: «هر کس قائل به رجعت ما نباشد، از ما نیست.» همانا از آن، مسأله رجعت را اراده کرده که عبارت است از این که خداوند گروهی از امت محمد صلى الله عليه وآله را پس از مردن، قبل از روز قیامت، زنده می کند و این، عقیده ای است ویژه آل محمد صلى الله عليه وآله.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۲۴۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴-۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۹۵.

۳. المسائل السّرویه، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۷، ص ۳۲.

و جای دیگر می گوید:

و الرّجعة إنّما هی للمحضى الإيمان من أهل الملة و محضى النفاق
منهم دون من سلف من الأمم الخالية.^۱

همانا رجعت، برای مؤمنان محض و منافقان محض از امت اسلام
خواهد بود، نه برای کسانی که از امت‌های گذشته بوده اند.

مرحوم شیخ مفید، دلیلی بر مدّعیای خود که رجعت محدود به امت اسلامی است،
ارائه نکرده است؛ بلکه دلیل بر عمومیت رجعت کنندگان، دلالت دارد. اینک آن
دلایل، به طور خلاصه بیان می شود:

۱. خداوند در قرآن می فرماید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»؛ از هر امتی
گروهی را برمی انگیزیم.

۲. روایت مفضل بن عمر است که می گوید: «پانزده نفر از قوم موسی، هفت
نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون با حضرت قائم رجعت می کنند.»
در فصل‌های بعد، این آیه و روایات و همچنین نظریه برخی از اندیشمندان
اسلامی مورد بحث قرار می گیرد.

نیز علامه طباطبائی می گوید:

الحشر لیس مقصورا، علی الامة الاسلامیه بل افواجا من امم شتی؛
رجعت محدود به امت اسلامی نیست؛ بلکه از امت‌های مختلف گروه-
هایی باز می گردند.

به هر صورت اعتقاد به رجعت، یک تفکر و اندیشه فعال و مخالف با ظلم و ستم
در طول تاریخ بوده است.

۱. همان، ص ۳۵.

۲. المیزان، ج ۵، ص ۳۹۷.

بخش سوم:

امکان و اثبات وقوع رجعت

بر اساس متون دینی، حکم هر امر شرعی به یکی از چهار چیز که به «ادله اربعه» معروف است اثبات می شود؛

۱. قرآن.

۲. سنت که عبارت از قول، فعل و تقریر معصوم است.

۳. اجماع؛ البته اجماعی که کاشف از قول یا رضایت معصوم باشد.

۴. دلیل عقل.

البته لازم نیست در حکم یک امر، هر چهار دلیل موجود باشد، بلکه بودن یکی از آنها کافی است و با وجود هر یک از آنها حکم اثبات می شود؛ تا چه رسد که در یک امر از هر کدام دلیل چهارگانه بر آن اقامه شود.

اما درباره اثبات رجعت، بزرگان اسلام از منبع اصلی اسلام؛ آیات قرآن و سنت و اجماع و حکم عقل استفاده کرده اند و ما نیز به پیروی آنها وارد اصل بحث یعنی اثبات رجعت می شویم و بررسی می کنیم که، آیا رجعت امکان دارد یا نه؟ زیرا دلیل بر هر چیزی، امکان آن است، اگر امکان چیزی ثابت نشود، بررسی وقوع آن درست نخواهد بود.

چون برخی از منکران رجعت اصل رجعت را محال دانسته اند، بعضی امکان آن را جایز دانسته، اما وقوعش را محال می دانند. دسته دیگر، وقوع آن را در گذشته پذیرفته، ولی در آخر الزمان منکر شده اند. بنابراین ابتدا باید با ادله عقلی اثبات کنیم که آیا رجعت، امکان دارد؟

ولی در این جا از عموم خوانندگان عزیز خواهش می کنم که بحث رجعت را فصل به فصل، بخش به بخش با دقت تمام و بی نظری مطالعه کنند، و پیش از بررسی تمام جهات و اعلام ختم این بحث از هر گونه قضاوت و پیش داوری خود داری فرمایند.

فصل ۱

امکان رجعت از نظر عقل

نخست باید دانست که رجعت به عالم مادی، مثل حیات مجدد در قیامت است؛ با این تفاوت که رجعت محدودتر بوده و قبل از قیامت به وقوع می‌پیوندد؛ اما در قیامت همه انسان‌ها برانگیخته شده و زندگی ابدی خود را آغاز می‌کنند. معاد، یعنی بازگشت روح مجرد به همین بدن مادی و عنصری، حال اگر چنین بازگشتی در آن مقطع زمانی (معاد) با آن وسعت و گستردگی که از رجعت بالاتر و عجیب‌تر است و نظیرش تا کنون دیده نشده، محال نباشد، طبعاً بازگشت روح به این بدن، قبل از قیامت، در این مقطع زمانی یعنی رجعت که در مقیاس بسیار کوچک و محدود است و نظایرش به طور مکرر اتفاق افتاده است. محال نخواهد بود؛ زیرا امر محال در هیچ زمانی انجام پذیر نیست؛ چنان که در کتاب‌های فلسفی آمده است: «ممتنع بالذات» مفهومی است که صرف تصور ذات آن، عدم را برایش ضروری می‌سازد؛ مانند اجتماع نقیضین و شریک برای خداوند متعال. روشن است که در مفهوم (رجعت) عدم، ضرورت ندارد؛ بنابراین امتناع ذاتی در آن نیست؛ پس بدون شک، رجعت هم امر ممکن است.

خلاصه اینکه؛ عقل در زنده شدن گروهی از مردگان در این دنیا مخالف نیست و رجعت از نظر عقل، هیچ گونه منعی ندارد. قدرت و اراده خداوند به چیز ممکن، تعلق می‌گیرد. امام باقر علیه السلام در پاسخ ابی الصباح که از مسأله رجعت سؤال

کرد، فرمود: «تِلْكَ الْقُدْرَةُ»^۱

سید مرتضی در این زمینه می‌نویسد:

مما لا شبهة على عاقل في أنه مقدور لله تعالى غير مستحيل في نفسه؛
هیچ شبهه‌ای بر عاقل وجود ندارد که بازگشت اموات برای خداوند
مقدور است و ذاتا محال نمی‌باشد.

نیز مرحوم طبرسی می‌نویسد:

ولا يشك عاقل أن هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل في نفسه و قد
فعل الله ذلك في الأمم الخالية و نطق القرآن بذلك في عدة مواضع
مثل قصة عزيز و غيره؛

هیچ عاقلی شک ندارد که این کار، مقدور خداوند متعال است و
محال نیست. نظیر آن را خداوند در امت‌های گذشته هم انجام داده و
قرآن گواه آن است؛ مثل داستان عزیز و غیر آن.

دلیل دیگر این که: بی شک خداوند مخلوقات را به دو قسم محقق ساخته است:

۱. آفرینش موجودات بدون هیچ سابقه وجودی، یعنی خلق چیزها در حالی
که مسبوق به عدم بوده‌اند؛ مانند آفرینش حضرت آدم و تمام موجودات اولیه؛
۲. گاهی نیز مسبوق بعدم نبوده، بلکه اجزای عناصر پراکنده یک موجود را
گرد هم آورده و حیات دوباره به آن می‌دهد. حالا هنگامی که آفرینش در
صورت اول از نظر عقل ممکن باشد، حیات بخشیدن به صورت دوم قابل قبول‌تر
است.

علامه طباطبائی درباره هماهنگی و ارتباط بین (رجعت) و (معاد) مطالبی
ارزنده و جالب را در ذیل آیه مبارکه مطرح کرده است.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷۲.

۲. رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۷.

الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛

آیا کافران جز این انتظار دارند که خدا با ملائکه در پرده‌های ابر بر آنها در آید و حکم (قهر خدا به کیفر کافران) فرا رسد؟ و کارها همه به سوی خدا باز گردد.^۱

مرحوم علامه بعد از ذکر برخی از روایات می‌فرماید:

روایاتی که از معصومان علیهم‌السلام در تفسیر این آیه وارد شده است، آیه شریفه به روز قیامت و به رجعت و ظهور حضرت مهدی عجل تفسیر شده است. این نوع تفسیر، در قرآن نظایر فراوانی دارد که ریشه‌اش همان هماهنگی و سنخیت بین این سه روز است.

در ادامه، وی روایات رجعت را ذکر کرده، می‌فرماید:

مقصود این است که نظام دنیوی به سوی روزی حرکت می‌کند که در آن روز نشانه‌های الهی ظهور کامل می‌یابند و در نتیجه در آن روز، نه تنها خداوند متعال عصیان نخواهد شد، بلکه مورد پرستش خالصانه نیز قرار خواهد گرفت و در آن روز، گروهی از مرده‌ها که دوستان خدایند و گروهی از آنها دشمنان او هستند، زنده خواهند شد و میان حق و باطل، جدایی واقع می‌شود.^۲

وقتی که رجعت و معاد، هماهنگ و از یک سنخ باشد، دلایل امکان هر دو، یک چیز خواهد بود.

شیخ حرّ عاملی، در اثبات امکان رجعت می‌فرماید:

الأول الدليل الذي استدلّ به على صحّة المعاد؛

دلیلی که بر صحّت معاد به آن استدلال شده است، همان دلیل، بر امکان رجعت نیز صادق است.

۱. سوره بقره: ۲۱۰.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶ - ۱۰۹.

۳. الإيقاظ، ص ۳۱.

برخی از بزرگان در این مورد می‌نویسند:

يَكْفَى فِي امْكَانِ الرَّجْعَةِ امْكَانُ بَعْثِ الْحَيَاةِ مِنْ جَدِيدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛
 ادله امکان رجعت، همان ادله امکان زنده شدن مردگان در روز قیامت است.
 بنابراین هر گونه تردیدی در امکان رجعت، به تردید درباره برپایی قیامت خواهد
 انجامید. بدون شک، ادله زیادی بر امکان قیامت اقامه شده است.
 آنچه که باقی می‌ماند، مسأله شبهه استبعاد است. شاید ریشه انکار منکران،
 همین استبعاد باشد. جواب این شبهه این است که بعضی از امور، بسیار بعید به نظر
 می‌رسد؛ اما وقتی دلیل بر محال بودن آن وجود نداشته باشد؛ بلکه دلیل بر امکان
 و وقوع آن اقامه شود، چاره‌ای جز پذیرش نخواهد بود. به صرف بعید دانستن،
 نمی‌توان آن را انکار کرد. معجزات انبیاء، از اموری هستند که بسیار بعید به نظر
 می‌رسیدند، اما تحقق یافتند. یکی از مسائلی که مشرکان جاهلیت آن را بعید می-
 دانستند، مسأله معاد بود که قرآن هم به آن اشاره کرده و می‌فرماید:
 ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ تَرِيَهُ قَرِيبًا﴾؛^۱ که این مردم آن روز را بسیار دور
 (از امکان) بینند و ما نزدیک (به وقوع) می‌بینیم.

البته بعید شمردن مخالفان معاد، دلیل بر منع تحقق آن نیست. استبعاد رجعت نیز به
 همین گونه است. استبعاد از رجعت، همچون استبعاد مشرکان از معاد است و
 تمسخر برابر رجعت، همانند تمسخر آن‌ها درباره معاد است.
 علاوه بر آن چه گذشت، یک اصل فلسفی نیز انکار آن را جایز نمی‌داند. شیخ
 الرئیس ابو علی سینا می‌گوید:

كلما قرع سمعك من عجائب الزمان و غرائب البلدان، فذره في بقعة
 الامكان ما لم يزدك عنه قاطع البرهان؛^۲ آنچه را گوش تو از مسائل
 عجیب زمان و امور شگفت‌انگیز شهرها شنید، در بوته امکان قرار ده،

۱. الالهيات على هدى الكتاب و السنة و العقل، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. سوره معارج: ۶-۷.

۳. الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۴۰۸.

مادامی که برهان قطعی آن را نفی نکرده است.

کوتاه سخن این که همان گونه که زنده شدن همه انسان‌ها در قیامت، کاملاً ممکن است، زنده شدن گروهی از مردگان در این دنیا هم از امور ممکن می‌باشد. همه این موارد، در برابر قدرت خداوند آسان است.

اینک حرف آلوسی را که منکر رجعت است، می‌آوریم. وی گفته است:

كون الإحياء بعد الإماتة و الإرجاع إلى الدنيا من الأمور المقدورة له
عزوجل مما لا ينتطح فيه كبشان إلا أن الكلام في وقوعه و أهل السنة
و من وافقهم لا يقولون به.^۱

[امکان] زنده کردن بعد از میراندن و برگرداندن به دنیا از اموری است که مورد تقدیر خداوند عزوجل می‌باشد؛ و از چیزهایی است که دو قوچ در آن نزاع نمی‌کنند. اما سخن در وقوع آن است که اهل سنت و کسانی که با آنها موافقند، قائل به آن نیستند.

شیخ مجتبی قزوینی می‌نویسد:

بدیهی است که موضوع رجعت ذاتاً محال نیست؛ یعنی در مقابل امکان ذاتی، امتناع ذاتی ندارد.^۲

می‌بینیم که آلوسی و قزوینی امکان رجعت را قبول دارند، اما آلوسی وقوع آن را محال می‌داند.

چون امکان رجعت از نظر عقل ثابت شد، بزرگ‌ترین دلیل بر امکان شیء، وقوع شیء است. آیات و روایات زیاد بر وقوع رجعت در امت‌های گذشته

۱. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۳۷.

۲. بیان الفرقان، ج ۵، ص ۲۲۶.

دلالت می‌کنند^۱ و روایات متعددی از وقوع رجعت در امت اسلامی خبر می‌دهد که مردمانی در صدر اسلام، پس از مردن، زنده شده و رجعت کرده‌اند، که در بحث‌های بعدی به آن اشاره می‌شود.

۱. این آیات در همین فصل بیان خواهد شد.

فصل ۲

اجماع در رجعت

قبل از ذکر اقوال بزرگان درباره اجماع نسبت به مسأله رجعت، لازم دانستم که معنای اجماع را از حیث لغت و اصطلاح به طور خلاصه اشاره کنم.

صاحب معالم، مرحوم شهید ثانی می‌نویسد:

الإجماع يطلق لغة على المعنيين احدهما العزم و ثانيهما الاتفاق و قد

نقل في الاصطلاح إلى اتفاق خاص...؛

اجماع در لغت به دو معنی عزم و اتفاق استعمال می‌شود، اما در اصطلاح، به اتفاق خاص گویند؛ که در هر دوره‌ای، فقهای آن زمان بر یکی از مسائل دینی اتفاق نظر داشته باشند که اتفاق آنها، کاشف از رأی معصوم باشد. چنین اتفاق و هم‌رأیی از جمله دلایلی است که برای اثبات حکم شرعی به کار می‌رود؛ «بنابر مذهب امامیه، اجماع از ادله سمعیه قطعیه می‌باشد»^۱.

به همین جهت از دیدگاه شیعه، اجماع، ادله ظنیه است و از باب طریقیّت، حجّت است. پس اجماع، خود به خود حجّت نیست؛ بلکه آن را در صورتی حجّت می‌دانند که کاشف از قول معصوم یا رضایت او باشد. پس حجّیت اجماع، به این اعتبار است که جزئی از سنت می‌باشد، به اصطلاح منطقیون، قسم سنت است؛ برخلاف اهل سنت و جماعت که اجماع را به خودی خود، حجّت می‌دانند و آن را، قسم سنت می‌شناسند.

۱. معالم، ص ۱۷۴؛ قوانین، ص ۳۶۴.

۲. گوهر مراد، ص ۴۰۲.

در مورد مسأله رجعت، با دلالت ظاهر آیات قرآن و احادیث که از طرق معصومان وارد شده دیگر نیازی به اقامه اجماع نیست؛ چون گفتیم اجماع، در صورتی دلیل می‌شود که کاشف از قول معصوم باشد و در مورد رجعت، متن قول معصوم را در اختیار داریم.

ولی برای آنکه سیر عقاید علمای قرون مختلف در این باره روشن شود، در این فصل، گفتار چند تن از مشاهیر دانشمندان اسلامی را یادآور می‌شویم، تا معلوم شود که در بین مسائل ضروری اسلامی کمتر مسأله‌ای است که مانند اصل مسأله رجعت، همگی در آن این گونه هم‌رایی نشان داده باشند.

رجعت از دیدگاه علمای شیعه

رجعت در این جا، عبارت است از باور به این که گروهی از نیکان خالص و ناپاکان، قبل از قیامت کبرا زنده شده و به دنیا باز می‌گردند، این عقیده، شیعه را از دیگر فرق متمایز می‌سازد.

بزرگان هم‌چون: سید مرتضی، سید بن طاووس، شیخ طبرسی، شیخ مفید، شیخ صدوق، علامه مجلسی و حرّ عاملی و... بر صحّت اجماع آن اتفاق داشته‌اند. بسیاری از محدثان شیعه، در این خصوص کتاب‌های مستقل نوشته‌اند و روایات رجعت را در نوشته‌های خود آورده‌اند. سلیم بن قیس هلالی، روایات مربوط به رجعت را نقل کرده است. او از یاران بزرگ امیرمؤمنان علیه السلام است و محضر امام حسن و امام حسین و امام سجّاد علیهم السلام را نیز درک کرده است. ائمه علیهم السلام روایت او را به طور صریح و روشن تأیید کرده‌اند. کتاب او یکی از بهترین کتاب‌های حدیثی است. علامه مجلسی در جلد سوم، ص ۱۲۲ بحار الأنوار می‌نویسد: مسأله رجعت، به تواتر در ضمن حدود دویست حدیث صریح از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده و توسط چهل نفر از راویان مورد وثوق، روایت شده است و علمای بزرگوار هم آن‌ها را در بیشتر از پنجاه جلد کتاب مطرح کرده‌اند. سپس اسامی راویان و مؤلفان کتاب‌ها را با اسم کتاب‌هایشان آورده است.

مرحوم شیخ مفید چنین گفته است:

اتَّفقت الامامیه علی وجوب رجعة كثير من الأموات إلی الدنیا قبل
یوم القيامة؛

شیعه امامیه، بر وجوب برگشت عدّه زیادی از مردگان به سوی دنیا قبل
از روز قیامت اتفاق دارند.

سید مرتضی می فرماید:

قد اجتمعت الإمامیة علی أن الله تعالی عند ظهور القائم صاحب
الزّمان علیه السلام یعيد قوما من أولیائه لنصرته والابتهاج بدولته، وقوما من
أعدائه لیفعل بهم ما یستحق من العذاب. وإجماع هذه الطائفة حجّة،
لأن المعصوم فیهم، فیجب القطع علی ثبوت الرجعة؛

شیعه امامیه، اجماع دارد که خداوند به هنگام ظهور قائم صاحب
الزّمان علیه السلام عده‌ای از دوستان خود را برای یاری دادن او و شادمانی از
دولتش و عده‌ای از دشمنانش را هم برای عذابی که مستحق آن
هستند، به دنیا بازمی گرداند و اجماع علمای شیعه، حجّت است؛ زیرا
امام معصوم در آنها است؛ پس اعتقاد به رجعت واجب است.

مرحوم مجلسی در بحار الأنوار به نقل از سید مرتضی می فرماید:

... إذا ثبت جواز الرجعة و دخوله تحت المقدور، فالطریق إلی اثباتها
اجماع الإمامیة علی وقوعها، فإنهم لا یختلفون فی ذلك واجماعهم
حجّة قد بینا فی مواضع من کتابنا لدخول قول الامام فیہ وما یشتمل
علی قول المعصوم من الاقوال لا بدّ فیہ من كونه صوابا...؛

وقتی جواز رجعت ثابت شد که محال نیست، پس راه اثبات وقوع آن،
اجماع امامیه است؛ زیرا آنها در وقوع رجعت اختلاف ندارند و

۱. الفصول المختارة، ص ۴۶؛ اوایل المقالات، ص ۴۸.

۲. رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۱۳۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۳۸.

اجماع امامیه هم به سبب متضمن بودن گفتار امام معصوم علیه السلام حجت است. این مطلب را در چند جای از کتابم بیان کرده‌ام و هر کلام که قول معصوم در آن باشد، قطعاً حق و صواب است.

تقی بن نجم الحلبی معروف به ابو صلاح از شاگردان سید مرتضی، در *الکافی فی الفقه*، می‌نویسد:

وأجمعت الفرقة المحقة على إعادة من محض الكفر أو الإيمان من أمتنا في دولة المهدي عليه السلام؛
گروه حق‌مدار شیعه، بر بازگشت هر کس از امت ما که کفر یا ایمان خود را خالص کرده است، در دولت مهدی علیه السلام اجماع دارد.

مرحوم طبرسی، در ذیل آیه ۸۳ سوره نمل در مجمع البیان می‌نویسد:
...وَلِأَنَّ الرَّجْعَةَ لَمْ تَثْبُتْ بِظَوَاهِرِ الْأَخْبَارِ الْمَنْقُولَةِ فَيَتَطَرَّقُ التَّأْوِيلُ عَلَيْهَا، وَإِنَّمَا الْمُعْوَلُ فِي ذَلِكَ عَلَى أَجْمَاعِ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ وَإِنْ كَانَتْ الْأَخْبَارُ تَعْضُدُهُ وَتُؤَيِّدُهُ؛

...و برای این که رجعت، تنها به ظواهر اخبار منقوله اثبات نشده؛ تا تأویل در آن راه پیدا کند، زیرا در اثبات رجعت، تکیه بر اجماع شیعیان امامیه است. اگر چه اخبار و روایات این باب نیز، آن را تأیید و یاری می‌کند.

شیخ حرّ عاملی در این باره فرموده است:

قد ثبت أنّ الرجعة حقّ بتصريح الآيات الكثيرة و تصريح الأحاديث المتواترة، بل المتجاوز حدّ التواتر و باجماع الاماميه؛
حقانیت رجعت، به تصریح آیات زیاد و احادیث متواتر، بلکه متجاوز از حدّ تواتر و اجماعی امامیه، ثابت است.^۱

۱. *الکافی فی الفقه*، ص ۴۸۷.

۲. *الإيقاظ*، ص ۴۰۶.

۷. مرحوم مجلسی رحمته الله می نویسد:

اجتمعت الشيعة على الرجعة في جميع الاعصار؛ شيعة اجماع بر رجعت
در جميع زمان‌های گذشته دارند.^۱

۸. مرحوم شبر نیز فرموده است:

اعلم ان ثبوت الرجعة مما اجتمعت عليه الشيعة الحققة؛ بدان رجعت، از
چیزهایی است که شیعه امامیه بر آن اجماع دارند.^۲

۹. مرحوم شهید مطهری می فرماید:

البتة شاید در علمای شیعه يك نفر، دو نفر هم نمی شود پیدا کرد که
رجعت را انکار کنند.^۳

برای اختصار، به همین مقدار اکتفا می شود. اگر کسی بخواهد به پژوهش ادامه
دهد، به صدها مورد بر می خورد که علمای شیعه در اعصار مختلف به پیروی از
ائمّه عليهم السلام بر حقانیت آن اصرار ورزیده و کتاب‌ها نوشته و ادعای اجماع کردند.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.

۲. حق الیقین فی معرفة اصول الدین، ج ۲، ص ۵.

۳. مجموعه آثار، ج ۴، ص ۶۶۰. البتة ایشان در کیفیت رجعت نظر مشخصی ارائه نمی کنند بلکه ابتدا نظریه کسانی را می آورد که قائل به بدن مثالی هستند سپس نظریه قائلان به بدن مادی را ذکر می کند و در آخر می گوید: «بعید نیست که به این شکل باشد.»

فصل ۳ رجعت در آیات

در دو فصل قبل، ادله بر اثبات رجعت، از نظر عقل و اجماع بیان گردید و ثابت شد که از نظر عقل، امتناع وجود ندارد و بر وقوع رجعت، اجماع وجود دارد. اکنون اثبات وقوع رجعت، توسط آیات قرآن که یکی از منابع اصلی اسلام و اساسی ترین منبع برای اثبات حقایق دینی است مورد بحث قرار می گیرد.

اما پیش از این، یک نکته قابل ذکر است که بزرگان، آیات زیادی را برای اثبات رجعت ذکر کرده اند. مثلاً شیخ حرّ عاملی، در کتاب *الایقظ من الهجعة*، ۶۴ آیه و حائری یزدی، در *اللزّام النّاصب*، ۷۲ آیه و مرحوم محمّد رضا طبسی، در کتاب *الشّیعة و الرّجعة*، تقریباً ۷۶ آیه و علامه مجلسی، در *بحار الأنوار*، بیش از ۱۳۰ آیه را ذکر کرده اند که تعدادی از آن آیات، رجعت را در امت گذشته ثابت می کند و برخی آیات، مربوط به قیامت است؛ اما توسط روایات دلالت بر رجعت می کند و از بعضی آیات استفاده شده است که دلالت بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام دارد. از این گونه نظرات، یک نوع سنخیت و مناسبت بین این سه روز، یعنی قیامت، رجعت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام استفاده می شود و این ممکن است که یک آیه مصداق های زیادی داشته باشد که در تمام موارد دلالت کند؛ ولی به نظر نگارنده، آنچه از آیات استفاده می شود، فقط «یک» آیه است که بر رجعت صراحت دارد و غیر از رجعت در دنیا مفهوم درستی نخواهد داشت و باقی آیات را باید توسط روایات تأویل بر رجعت کرد. که این آیات، در سه بند بیان خواهد شد.

۱. آیه‌ای که صریح بر رجعت است؛
۲. آیاتی که توسط روایات، بر رجعت دلالت می‌کند؛
۳. آیاتی که رجعت در امت‌های گذشته را ثابت می‌کند.

الف. آیه‌ای که صراحتاً دلالت بر رجعت می‌کند

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾؛
 [به یاد آور] روزی را که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور می‌کنیم، سپس آن‌ها متوقف می‌شوند.

در ادامه آیه آمده است:

﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوَةٍ دَاخِرِينَ﴾؛

روزی که در صور دمیده شود، همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، مگر آن کسی را که خدا بخواهد، به شدت می‌ترسند [از شدت ترس جان دهند، آن گاه زنده شده] و همگان با ذلت نزد او حاضر می‌شوند.

با توجه در آیه، می‌بینیم خداوند متعال در آیات فوق، از دو روز سخن به میان آورده است و «یوم» دوم را بر «یوم» اول عطف کرده است. قرارداد این دو روز در کنار هم، می‌رساند این دو روز با هم متفاوت هستند. علاوه بر این، در روز اول، تنها از زنده شدن گروهی خاص و در روز دوم، از مرگ همه انسان‌ها یاد کرده است.

نکته قابل توجه این که از آیه نخست، به طور صریح استفاده می‌شود این حشر و زنده شدن، مخصوص عده‌ای است و غیر از حشر و زنده شدن عمومی روز قیامت می‌باشد؛ زیرا در آن روز، همه انسان‌ها پس از نفخ صور زنده می‌شوند؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

۱. سوره نمل: ۸۳

۲. همان: ۸۷

﴿إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا... وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾؛

همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، با حال تسلیم به محضر خدای مهربان در می‌آیند... و همه آنان روز قیامت تنها نزد او حاضر می‌شوند.

از اختلاف آیات در مضمون، باید گفت جهان در انتظار دو روز است. در یکی، تنها برخی از انسان‌ها محشور می‌شوند که می‌فرماید: «از هر امتی گروهی را زنده می‌کنیم» و در روز دیگر، همه انسان‌ها: «آنچه در آسمان‌ها و زمین هستند... نزد او حاضر می‌شوند.» یعنی این حشر، در قیامت و روز رستاخیز خواهد بود که فراگیر و همگانی است. آیات دیگری نیز وجود دارد که بر این حشر فراگیر دلالت می‌کنند:

﴿يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمَّا نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾؛

روزی را (به یاد آور) که کوه‌ها را به حرکت در آورديم و زمین را آشکار (و مسطح) می‌بینی و همه آنان (انسان‌ها) را برمی‌انگیزیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

در آیه دیگری، درباره حشر قیامت آمده است:

﴿وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا﴾؛ بیاد بیاور روزی را که همه آنان را محشور می‌کنیم.

و نیز:

﴿ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لِّلنَّاسِ﴾؛ در این روز همه مردم گرد آورده می‌شوند.

۱. سوره مریم: ۹۳ - ۹۵.

۲. سوره کهف: ۴۷.

۳. سوره انعام: ۲۲.

۴. سوره هود: ۱۰۳.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

و ظاهر الآية انّ هذا الحشر في غير يوم القيامة لانه حشر للبعض من كل أمة لا لجميعهم و قد قال الله تعالى في صفة الحشر يوم القيامة: «و حشرنا هم فلم نغادر منهم احدا»^۱

ظاهر، این است که این حشر مربوط به حشر در قیامت نیست؛ زیرا این حشر بعضی از هر امت است، نه همه امت‌ها و در مورد حشر همگانی قیامت خداوند فرموده است: «همه را محشور می‌کنیم و کسی را جا نمی‌گذاریم».

مرحوم طبرسی هم کیفیت استدلال به این آیه را چنین بیان می‌کند:

استدلّ بهذه الآية على صحة الرجعة من ذهب إلى ذلك من الإمامية بأن قال انّ دخول «من» في الكلام يوجب التبعض فدلّ ذلك على أنّ اليوم المشار إليه في الآية يحشر فيه قوم دون قوم و ليس ذلك صفة يوم القيامة الذي يقول فيه سبحانه: ﴿وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^۲

شیعیانی که به رجعت عقیده دارند، با این آیه، بر درستی اعتقاد خود استدلال کرده و گفته‌اند: آمدن «من» در آیه، موجب تبعض است و بر این دلالت دارد که در روز مورد نظر در آیه، برخی از اقوام برانگیخته می‌شوند و برخی دیگر نه و این صفت روز رستاخیز نیست؛ زیرا خداوند سبحانه درباره آن فرموده است: «آنان را برمی‌انگیزیم و هیچ یک از ایشان را فروگذار نمی‌کنیم».

تفسیر نمونه در ذیل آیه فوق می‌نویسد:

این آیه به یکی دیگر از نشانه‌های رستاخیز اشاره دارد. از این آیه چنین استفاده می‌شود که روزی فرا خواهد رسید که خداوند از هر

۱. المیزان، ج ۵، ص ۳۹۷.

۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۶.

قومی و جمعیتی، گروهی را محشور می‌کند و آن‌ها را برای مجازات و کیفر اعمالشان آماده می‌کند، بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به موضوع بازگشت گروهی از نیکوکاران و بدکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند.

سپس درباره هدف این رجعت چنین می‌نویسد:

گروه مؤمنین که در مسیر تکامل معنوی، با موانعی در زندگی خود رو به رو شده‌اند و تکامل آن‌ها ناتمام مانده است، با بازگشت به دنیا به سیر تکامل خود ادامه می‌دهند و شاهد حکومت جهانی حق و عدل خواهند بود و در تشکیل و استفاده از برکات آن حکومت، سهم می‌شوند. به عکس آن‌ها، کافران و منافقان سرسخت، علاوه بر کیفر اخروی، در این جهان مجازات‌هایی مانند مجازات‌های اقوام سرکش گذشته چون فرعونیان و عاد و ثمود، خواهند دید و تنها راه آن، رجعت است.^۱

شیخ مفید^۲ و شیخ طوسی^۳ نیز هر کدام استدلال کرده‌اند بر این که آیه، دلالت بر رجعت در آخرالزمان دارد؛

اما بعضی از منکرین رجعت، حرف «من» را زائده و بی‌معنا می‌دانند و می‌گویند: حشر در آیه، عمومیت دارد. بدین ترتیب، استدلال آیه در مورد رجعت پذیرفته نمی‌شود.^۴

به این ایراد، چند پاسخ می‌توان داد:

الف. به اتفاق همه مفسران شیعه و سنی، «من» به معنای تبعیض است.

ب. اگر «من» را برداشته و کلمه بعض را به جای آن بگذاریم، معنای آیه باز

هم صحیح خواهد بود و تغییری نمی‌کند.

۱. تلخیصی از تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۴۹.

۲. المسائل الشریعه، ص ۳۲.

۳. التبیان، ج ۸، ص ۱۲۰.

۴. همان.

ج. طبق قواعد ادبیات عرب شرط زاید بودن حرف «من» این است که قبل از حرف «من»، لفظ نهی، نفی یا استفهام بیاید و در آیه شریفه، این شرط وجود ندارد.

د. این جا «من» را اگر برای تبعیض نگیریم، کلمه «فوجا» معنایی نخواهد داشت.

دو اشکال بر معنای کلمه «فوج»:

۱. آلوسی در تفسیر روح المعانی در ذیل این آیه می گوید:

و المراد بالفوج جماعة من الرؤساء المتبوعين للكفرة. ' مراد از «گروهی» (در آیه ۸۳ سوره نمل) جمعی از سران مورد تبعیت کافرانند.

بنابراین آیه به قیامت نظر دارد و مراد از فوج، اشاره به سران جمعیت‌ها و رهبران آنها در قیامت است.

جواب:

برطبق آیات قرآن، به طور مثال آیه: ﴿وحشرنا هم فلم نغادر منهم احدا﴾؛ همه آنها را برمی‌انگیزیم و از یک نفر هم فروگذار نخواهیم کرد.

﴿ذلک یوم مجموع له الناس﴾؛ در این روز، همه مردم گرد آورده می‌شوند.

بنابراین، برانگیختگی جزئی که در آیه ۸۳ سوره نمل، مطرح شده است، با برانگیختگی عمومی روز قیامت طبق زبان این آیات تنافی دارد و این برانگیختگی، مربوط به روزی غیر از روز قیامت است.

۲. طبق نظر برخی مفسران مراد از «فوج» در آیه، این است که مردم در قیامت،

گروه گروه محشور می‌شوند. و آیه را با جمله دیگری «و یوم نحشرهم افواجا» تعبیر می‌کنند.^۱

۱. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۳۶.

۲. تاریخ مابعد الظهور، ص ۹۰۷.

اما جواب:

تفسیر «یوم نحشر من کلّ امة فوجا» با «یوم نحشرهم افواجا» یک تفسیر به رأی است. اگر اراده خداوند بر بیان حشر گروه گروه مردم بود، به جای آیه یاد شده جمله «یوم نحشرهم افواجا» را بیان می کرد. همان طور که در سوره نبأ فرمود:

«یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا»^۱.

اما از ظاهر آیه استفاده می شود که مراد از آن، حشر جزئی است که ما به آن رجعت می گوئیم.

بعضی از منکران رجعت، همانند شوکانی از مفسران اهل سنت می نویسد:

والمراد بهذا الحشر، «نحشر من کلّ امة فوجا» هو حشر العذاب بعد الحشر الکلی الشامل لجميع الخلق؛ منظور از این حشر از هر امتی، گروهی را برمی انگیزیم، حشر عذاب است که پس از حشر کلی همه انسان ها می باشد.

اما این حرف قابل قبول نیست؛ زیرا وجود دو حشر در قیامت مردود است؛ چون وقتی حشر کلی تحقق یافت و همگی زنده شدند، عده ای به جهنم رفته، گرفتار عذاب می شوند و عده ای وارد بهشت می گردند و رسیدگی به امور انسان های خوب یا بد پایان می پذیرد.

بنابراین کسی از برانگیخته شدن کلی استثنا نشده است که بخواهد پس از حشر کلی، دوباره برانگیخته شود.

فخر رازی نیز در کتاب تفسیر کبیر، با تأیید «دو حشر در قیامت»، حشر جزئی در این آیه را تاویل به بعد از حشر عمومی در قیامت کرده است. می نویسد:

فاعلم، أنّ هذا من الأمور الواقعة بعد قیام القیامة؛ بدان این حشر از اموری است که پس از برپایی قیامت واقع می شود.

۱. نبأ: ۱۸.

۲. فتح القدیر، ج ۴، ص ۱۵۴.

۳. تفسیر کبیر، ج ۲۴، ص ۲۱۸.

البته فخر رازی برای این ادعای خود هیچ دلیلی نیاورده است؛ به دلیل آنکه اساساً سخن او هیچ ضمانت استدلالی ندارد؛ زیرا حرف «مِن» در آیه یاد شده، برای تبعیض است و تنها به بعثت برخی از افراد اشاره دارد؛ اما بعثت روز قیامت، شامل تمام انسان‌ها می‌شود؛ پس معلوم می‌شود این روز، بنابر ظاهر آیه، روز رجعت است. بده! اگر دلیلی وجود داشته باشد که بعد از قیامت، یک حشر جزئی پس از حشر کلی هست، باز هم یک صورتی دارد؛ ولی هیچ کس نگفته است بعد از حشر کلی، یک حشر جزئی دیگری هم هست؛ زیرا پس از حشر کلی، کسی نخواهد بود که برانگیخته شود.

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیه، فقط درباره رجعت گروهی از گنهکاران سخن گفته است و درباره رجعت گروهی از مؤمنان سخنی به میان نیاورده است و حال آن که قائلان به رجعت، به طور عام می‌گویند که گروهی از خوبان و گروهی از گنهکاران رجعت خواهند کرد؛ بنابراین مدعی عام و دلیل خاص است و نمی‌توان به این آیه استدلال کرد.

اما پاسخ:

مرحوم حرّ عاملی در کتاب *الإیقاظ*، ذیل آیه مذکور می‌نویسد:

قد وردت الاحادیث الكثيرة فی تفسیرها بالرجعة، علی أنها نصّ واضح الدلالة ظاهر بل صریح فی الرجعة، لانه لیس فی القيامة قطعا، و لیس بعد القيامة رجعة اجماعا فتعین کون هذه الرجعة قبلها و إنما آية القيامة ﴿و حشرناهم فلم نغادر منهم أحدا﴾ و اذا ثبت أنه يحشر من كل أمة فوج ممن يكذب بآيات الله؛ ثبت باقی أقسام الرجعة و الا لزم احداث قول ثالث، مع أنه لا قائل بالفرق، فان الامامية تقرّ بالجميع، والعامّة تنکر الجميع، فالفارق خارق للاجماع.^۱

حدیث‌های زیادی این آیه را به رجعت تفسیر می‌کنند. علاوه که

دلالت خودش هم واضح و صریح است؛ زیرا قطعا مربوط به قیامت نیست؛ چون بعد از قیامت، به اتفاق رجعتی نیست. پس باید قبل باشد. آیه مربوط به قیامت این است: همه را محشور کردیم و هیچ یکی شان را وانگذاریم. وقتی که بازگشت دسته‌ای از هر گروهی از تکذیب کنندگان آیات خدا ثابت شد، سایر اقسام رجعت (یعنی زنده شدن دسته‌های دیگر مانند جمعی از مؤمنان) هم ثابت می‌شود؛ و گرنه باید بین اقرار به رجعت و انکار آن، قول سومی قائل شد و کسی به این قول قائل نشده است. برای این که امامیه، همه اقسام رجعت را قبول دارند و اهل سنت، همه را انکار می‌کنند و نظر سوّم، قولی است که نه شیعه گفته و نه سنی. پس اصلا قائلی بر تفصیل وجود ندارد.

جواب دیگری که می‌توان گفت این است که در قرآن بسیاری از موضوعات به شکل اجمالی بیان شده است و بیان تفصیلی آنها به پیامبر و اهل بیت آن بزرگوار واگذار شده است. مثل نماز، روزه، زکات، جهاد و... همگی از مسایلی هستند که تمام ابعاد و شرایط آنها در قرآن بیان نشده است و بیان تفصیلی آنها با مراجعه به احادیث به دست می‌آید. درباره «رجعت» نیز هدف از استدلال به این آیه، اثبات اصل «رجعت» است؛ اما برای دانستن ویژگی‌های این مسأله، مانند عمومی بودن آن، یا این که چه اشخاصی رجعت دارند، باید از منابع روایی استفاده شود.

کوتاه سخن این که بازگشت در آیه مذکور، در یکی از سه زمان ممکن است: ۱. پیش از قیامت؛ ۲. پس از قیامت؛ ۳. در هنگام قیامت و صورت چهارمی نخواهد داشت.

صورت سوّم باطل است؛ چرا که حشر در قیامت، کلی است و نه این که از هر امتی تعدادی محشور شوند.

صورت دوّم نیز باطل است؛ زیرا بعد از قیامت، مجرمان به جهنم و نیکان به بهشت خواهند رفت.

با این بیان، تنها احتمال اولی باقی خواهد بود که قول شیعه امامیه است. در این زمینه روایتی از ابو بصیر است که می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: هل ينكرون اهل العراق الرجعة؟ قلت: نعم. قال: أما يقرؤون القرآن و يوم نحشر من كل أمة فوجاً؛ آیا اهل عراق، رجعت را انکار می کنند؟ عرض کردم: آری! فرمود: آیا قرآن نمی خوانند که می فرماید: «و روزی که ما از هر امتی گروهی را محشور می کنیم؟»^۱

ب. آیاتی که به تأویل روایات دلالت بر رجعت می کنند.

آیه نخست

﴿حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾؛
و اهل دیاری را که هلاک گردانیم، دیگر زندگانی بر آنها حرام است و هرگز باز نخواهند گشت.

برای استدلال به این آیه، نکاتی را مورد توجه قرار می دهیم:

۱. در قیامت، بازگشت انسان‌ها به حیات مجدد، فراگیر است. مؤمن و کافر، چه آنان که به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند، یا دچار عذاب الهی شده و مرده‌اند، همه برای حسابرسی اعمالشان در قیامت زنده می شوند.
۲. منظور از «حرام» در آیه، امتناع عقلی نیست؛ زیرا نظر به قدرت الهی، زنده کردن هلاک شدگان - چه در دنیا و چه در آخرت - هیچ گونه امتناعی ندارد. پس مراد از لفظ «حرام» اخبار از آینده است؛ یعنی خداوند مردمی را که هلاک کرده است، دوباره آنان را به دنیا باز نمی گرداند.
۳. از مطالب فوق چنین نتیجه می گیریم که این نفی بازگشت، مربوط به

۱. بهار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۰، ح ۶؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

۲. سوره انبیاء: ۹۵.

آخرت نیست و منظور، امتناع عقلی هم نمی‌باشد؛ بلکه خبر از عدم بازگشت هلاک شدگان به دنیا است؛ بنابراین از نفی بازگشت هلاک شدگان به دنیا، چنین برمی‌آید که خداوند برای بندگانش بازگشتی قرار داده و فقط هلاک شدگان را از بازگشت محروم ساخته است؛ چون اگر بازگشتی به دنیا برای انسان‌ها نباشد، تخصیص هلاک شدگان در محرومیت از بازگشت، ظاهراً لغو خواهد شد. پس مفهوم آیه این است که کسانی که هلاک نشده‌اند (با داشتن شرایط) به دنیا باز می‌گردند.

تفسیر روایی آیه

در این باره، روایتی را علی بن ابراهیم با سند صحیح در تفسیرش آورده است:

فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن سنان عن أبي بصير عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله و أبي جعفر عليهما السلام قال لا كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة؛

محمد بن مسلم از امام صادق و امام باقر عليهما السلام نقل می‌کند که آن دو بزرگوار فرمودند: هر شهر و آبادانی را که خداوند به وسیله عذاب هلاک کرد، هنگام رجعت برنخواهند گشت.

علی بن ابراهیم می‌گوید:

فهذه الآية من أعظم الدلالة في الرجعة لأن أحدا من أهل الإسلام لا ينكر أن الناس كلهم يرجعون إلى القيامة من هلك و من لم يهلك قوله لا يرجعون أيضا عنى في الرجعة فأما إلى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار؛

این آیه، بهترین و بزرگ‌ترین دلیل بر اثبات رجعت است؛ زیرا کسی از مسلمانان، انکار ندارند که در قیامت همه انسان‌ها برمی‌گردند؛ چه آنان که به عذاب الهی هلاک شده‌اند و چه آنان که به مرگ طبیعی

مرده‌اند. خداوند که می‌گوید: آنان برنمی‌گردند، یعنی در عصر رجعت. اما در قیامت، برمی‌گردند تا داخل جهنم شوند.

در تفسیر برهان نیز چنین آمده است:

قال الصادق عليه السلام: كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة و اما في القيامة فيرجعون و من محض الإيمان محضا و غيرهم ممن لم يهلكوا بالعذاب و محضوا بالكفر محضا يرجعون؛^۱
 امام صادق عليه السلام فرمود: هر آبادی‌ای که خداوند با عذاب، اهلش را هلاک کرده است، به هنگام رجعت باز نمی‌گردند و اما در قیامت بر-می‌گردند و کسانی که دارای ایمان خالص یا کفر خالصند ولی با عذاب، هلاک نشده‌اند [به هنگام رجعت] باز می‌گردند.

در این زمینه، روایات زیادی از امامان معصوم علیهم السلام وارد شده است که خداوند کسانی را که به دنیا عذاب کرده است، در زمان رجعت برنمی‌گرداند. برای این که یکی از اهداف رجعت این است که کفار برگردند تا عذاب دنیایی را بچشند. این‌ها بر اثر عذاب، کيفر اعمالشان را در دنیا دیده‌اند؛ لذا برنمی‌گردند. تنها مؤمنان صالح و کفار محض که عذاب نشده‌اند، برمی‌گردند تا پاداش یا عذاب دنیوی را ببینند.

آیه دوم

﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ﴾^۲

در آن حال کافران گویند: پروردگارا! تو ما را دو بار میراندی و دوبار زنده کردی. اکنون ما به گناه خود معترفیم. آیا اینک ما را راهی هست که از این (عذاب دوزخ) بیرون آییم؟

۱. تفسیر برهان، ج ۵، ص ۲۴۸.

۲. سوره غافر: ۱۱.

در این آیه کریمه، از دو احیا (زنده کردن) و دو اِماتِه (میراندن) سخن رفته است. مراد از دو بار زنده کردن و دوبار میراندن، چیست؟ مفسران چهار وجه را ذکر کرده‌اند.^۱

۱. منظور از دو بار میراندن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است و مراد از دو مرتبه احیا، احیای برزخی و احیا در قیامت است. در نقد این وجه می‌توان گفت:

اولاً: این احتمال متوقف است بر حیات برزخی؛ به این معنا که بعد از مردن انسان و جدایی روح از بدن، دوباره انسان در برزخ زنده شود، تا آن که اِماتِه‌ی دوّم بعد از آن معنا پیدا کند. آن‌چه مسلم است، بعد از مرگ انسان، روح در عالم برزخ باقی می‌ماند و با قطع تعلق روح از بدن، دامنه اطلاعاتش گسترده‌تر می‌شود و بسیاری از چیزهایی را که در این عالم نمی‌دیده می‌بیند؛ اما این که روح دوباره در عالم برزخ به جسم بازگردد و زنده شود، برهان محکمی نداریم و مراد از حیات برزخی، همان بقای روح بعد از مرگ و گسترده شدن شناخت او بعد از رفع حجاب بدن است و بر چنین حیاتی، حیات صدق نمی‌کند.

مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید:

و لولا الحیاة البرزخیة لم تتحقّق الإمامة الثانیة؛ اگر زندگی در برزخ نبود، دیگر میراندن دومی تصور صحیح نداشت.^۱

اگر مراد از «حیات برزخی» در کلام علامه، همان بقای روح در عالم برزخ باشد، می‌گوییم: آن‌چه از ظاهر لفظ «اِماتِه» و «احیا» با توجه به غالب موارد استعمال آن دو، استفاده می‌شود، این است که اِماتِه، به معنای جدا کردن روح از بدن و احیا، به معنای دمیدن روح به جسم است.

اما نسبت دادن اِماتِه و احیا به خود روح، با قطع نظر از بدن، خلاف ظاهر است و نیاز به قرینه دارد؛ مانند قول خداوند:

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۱۳.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛
ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید،
هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات بخشد.

خطاب به مؤمنانی است که زنده‌اند و دعوت به برنامه حیات بخش در آیه، خود
قرینه است بر این که مراد از احیا در این آیه، دمیدن روح در بدن نیست؛ در
نتیجه، تفسیر دو احیا و دو امانه طبق وجه اول، خلاف ظاهر به نظر می‌رسد و در
آیه مورد بحث قرینه برخلاف ظاهر نداریم.

۲. منظور از دو حیات، زنده شدن در قبر برای پاره‌ای سؤالات و زنده شدن در
قیامت است و منظور از دو مرگ، مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر است؛ از
این رو جمعی از مفسران، این آیه را دلیل بر حیات موقت در قبر دانسته‌اند.^۱
قابل ذکر است که در این وجه، پس از مدتی زنده شدن در قبر، انسان می-
میرد، به خلاف وجه اول که تا پایان برزخ زنده است، سپس می‌میرد. اشکال این
وجه این است که برهان محکمی بر دمیده شدن روح به بدن در عالم برزخ، قبل از
قیامت نداریم. این قسم زنده شدن در عالم برزخ، از ضروریات هم نیست.

۳. منظور از مرگ نخستین، مرگ قبل از وجود حیات انسان در دنیا است؛ چرا
که پیش از حیات دنیوی خاک بود؛ بنابراین زندگی اول نیز زندگی این دنیا می-
شود و مرگ دوم، در پایان این دنیا است و حیات دوم، در رستاخیز.^۲
نقد واضح این وجه این است که به حالت اولیه انسان قبل از حیات دنیوی،
اماته (میراندن) اطلاق نمی‌شود. این عنوان در جایی صادق است که مسبوق به
حیات باشد. برخلاف موت که بر هر چیزی که زندگی بر خود نگرفته صدق می-
کند؛ مثل زمین مرده، یا سنگ مرده.

۱. سوره انفال: ۲۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۴.

۳. همان.

۴. منظور از اماته و احیاء، با توجه به بیشتر موارد استعمال آن دو، به خصوص لفظ احیاء، دوبار میراندن و دوبار زنده کردن همین جسم است. این وجه، با ظاهر این دو لفظ سازگار است. با توجه به این که هیچ یک از اشکالات سابق بر این وجه وارد نیست و از این جهت می‌توان گفت: این آیه، بهترین دلیل بر رجعت می‌باشد. بنابراین منظور از میراندن اول، همان پایان عمر دنیوی انسان و مرگ او است و احیای اول، هنگام رجعت است که خداوند عده‌ای را زنده می‌کند و به دنیا بازمی‌گرداند و میراندن دوم نیز در همین دنیا و پس از رجعت است و زنده کردن دوم، در قیامت، هنگام زنده شدن همه انسان‌ها است.

شیخ حرّ عاملی^۱ و علامه مجلسی^۲ همین وجه را پذیرفته‌اند. مرحوم شبر نیز مرگ و زندگی دوم در این آیه را، مرگ و زندگی در رجعت، تفسیر کرده‌اند.^۳ علی بن ابراهیم در تفسیر قمی، به استناد روایتی از امام صادق علیه السلام این آیه را درباره رجعت دانسته است.^۴

و قال علی بن ابراهیم فی قوله ﴿رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ﴾ اِلٰی قوله مِنْ سَبِيْلِ قَالَ الصّٰدِقُ علیه السلام ذَلِكْ فِی الرَّجْعَةِ. اِن (آیه در باره) رجعت است.
آیه سوم

﴿وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّۦنَ لَمَآ ءَاْتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَّ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَآ مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَّلَتَّنصُرَنَّهٗ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِکُمْ اِصْرِيْ قَالُوْا اَقْرَرْنَا قَال فَاشْهَدُوْا وَاَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ﴾^۵

و [یاد کن] آن گاه که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که چون به شما

۱. الإیقاظ، ص ۵۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۳۷.

۳. تفسیر شبر، ص ۴۱۰.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۶.

۵. سوره آل عمران: ۸۱.

کتاب و حکمت بخشیدم، سپس بر شما [اهل کتاب] رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می‌داد، به او ایمان آورده و یاری او کنید. خدا فرمود: «آیا اقرار داشته و پیمان مرا بر این امر پذیرفتید؟» همه گفتند: «اقرار داریم.» خدا فرمود: «گواه باشید، من هم با شما گواهم.»

بیان آیه، تصریح دارد بر این که نصرت و ایمانی که از پیامبران بر آن میثاق گرفته شده، بعد از آمدن رسول اکرم ﷺ خواهد بود. «و لتؤمننَّ به و لتنصرنَّه» مضارع مؤکد است که بر انجام کار در زمان آینده دلالت دارد؛ یعنی زمانی که پیامبر اکرم ﷺ و پیامبران گذشته، همگی زنده شوند و پیامبران پیشین، بر اساس پیمان الهی خود، نبی اکرم ﷺ را یاری دهند.

علی بن ابراهیم، در تفسیر خود ذیل آیه مذکور این روایت را آورده است:

حدیثی اُبی عن ابن اُبی عمیر عن عبد الله بن مسکان عن اُبی عبد الله ﷺ فی قوله وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ لَدُنِّي إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيَنْصُرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ هُوَ قَوْلُهُ «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» یعنی رسول الله و لتنصرنَّه یعنی امیر المؤمنین^۱

امام صادق ﷺ فرمود: «از زمان حضرت آدم ﷺ تا حضرت عیسیٰ ﷺ خدا هیچ پیامبری نفرستاده، جز این که به دنیا بازمی‌گردد و امیر المؤمنین ﷺ را یاری می‌کند و تأویل آیه که باید ایمان آورید، یعنی به رسول خدا ﷺ و باید یاری کنید او را، یعنی: امیر المؤمنین ﷺ را.

هم‌چنین فخر رازی نیز در تفسیر خود از حضرت علی ﷺ نقل می‌کند:

خداوند آدم و سایر انبیا را مبعوث نکرد مگر آن که عهد و پیمان

گرفت که هر گاه محمد ﷺ مبعوث شد به او ایمان بیاورند و یاری-
اش کنند.^۱

منظور از میثاق گرفتن از همه انبیای گذشته، در این آیه، ایمان آوردن به پیامبر اسلام ﷺ و نصرت او (و یاری وصی او طبق بعضی روایات) می باشد که در عالم رجعت صورت خواهد گرفت.

آیه چهارم

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ ؕ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ
الْأَشْهَادُ﴾؛^۲

قطعا ما فرستادگان خود و اهل ایمان را در زندگی دنیا و آن روزی که
شاهدان قیام کنند، یاری خواهیم کرد.

این نویدی الهی با تأکید فراوان (إِنَّ، لام تأکید و...) بیان شده است که هرگز
تخلف پذیر نیست.

«فی الحیوة الدنیا» متعلق به «نصرت» است؛ یعنی این نصرت در دنیا محقق می-
شود، علاوه براین، قضیه نصرت و یاری، به صورت موجه کلیه بیان شده است؛
یعنی همه انبیا و مؤمنان یاری خواهند شد، نه به صورت موجه جزئی؛ یعنی اگر
در طول تاریخ، یک پیامبر و یک مؤمن یاری شده باشد هم صادق است. با توجه
به این نکته، اضافه شدن جمع «رسل» به ضمیر «نا» مفید عموم است؛ یعنی این
نصرت، شامل همه انبیا می شود. ولو به صورت جمعی.

در سوره صافات چنین آمده است:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ. إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ. وَإِنَّ
جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾؛^۳

۱. تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۲۳.

۲. سوره غافر: ۵۱.

۳. سوره صافات: ۱۷۱-۱۷۳.

همانا عهد ما درباره بندگانی که به رسالت فرستادیم [چنین در علم ازلی] سبقت گرفته است. که البته آنها [بر کافران] فتح و پیروزی یابند و همیشه سپاه ما غالبند.

وقتی که این دو آیه را در کنار هم قرار می‌دهیم، می‌بینیم که در هر دو آیه، خداوند وعده مؤکدی بر نصرت و غلبه پیامبران خویش داده است؛ ولی در سوره غافر، نصرت مؤمنان را هم اضافه کرده است. از این دو آیه استفاده می‌شود که نصرت الهی، همه رسولان و مؤمنان را فرا می‌گیرد و چنانچه در یک مورد این وعده صورت نگیرد، مسلماً با عمومیت آیه سازگار نخواهد بود.

مرحوم طبرسی، در تفسیر آیه ۵۱ سوره غافر می‌نویسد:

...ای نضرهم بوجوه النصر فان النصر قد يكون بالحجة و يكون أيضا بالغلبة في المحاربة و ذلك بحسب ما تقتضيه الحكمة، و يعلمه سبحانه من المصلحة و يكون أيضا بالألطف و التأييد و تقوية القلب و يكون باهلاك العدو...؛

آنان را با انواع راهها و صورت‌های مختلف کمک می‌کنیم؛ گاهی به وسیله برهان، آنها را یاری می‌کنیم. [در مقام استدلال که منطق و برهان پیامبران بر منطق خصم غالب می‌شود] و زمانی نیز نصرت (الهی) در میدان جنگ، به واسطه غلبه (بر دشمن) است. که همه این نصرت‌ها به مقتضای حکمت و مصلحتی است که خداوند سبحانه به آن عالم است و گاهی نیز نصرت (الهی) به وسیله الطاف و تأیید و نیرو بخشیدن به قلب انجام می‌شود و گاهی هم با نابود کردن دشمن، صورت می‌گیرد.

با توجه به مطالب فوق اگر چه نصرت، صورت‌های مختلفی دارد و لکن لفظ «نصر» وقتی که در قالب دو کلمه «لنصر» و «المنصورون» به صورت وعده الهی جلوه کند، در غلبه بر دشمن در میدان نبرد و جنگ یا هلاکت دشمن به وسیله

عذاب دنیوی، ظهور دارد که خداوند این وعده را به پیامبران و مؤمنان داده است. متأسفانه با امعان نظر در تاریخ می‌بینیم این وعده در مورد بسیاری از پیامبران و مؤمنان (اوصیا) تحقق نیافته است؛ بلکه بسیاری از آنها، مثل هابیل‌ها، یحیی‌ها، زکریاها، حسین‌ها و... مظلومانه به شهادت رسیده‌اند و بدون یاری، از دنیا رفته‌اند؛ در حالی که آیات به صراحت می‌گویند: ما به طور قطع، فرستادگان خود و مؤمنان را یاری می‌کنیم.

پس یا باید بگوییم - العیاذ بالله - خداوند خلف وعده کرده است که این کفر خواهد بود؛ ﴿فَإِنَّهٗ لَا یَخْلِفُ الْمِیْعَادَ﴾. یا باید بگوییم این وعده الهی، در آینده محقق می‌شود که این تحقق در آینده، مستلزم زنده شدن و رجعت آنان است تا با شمشیر انتقام الهی بر فرق ستمگران فرود آورد.

در این باره روایاتی در تفسیر این آیه وجود دارد که دو روایت را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

۱. أخبرنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن عمر بن عبد العزيز عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت قول الله تبارك و تعالی ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ قال ذلك والله في الرجعة، أما علمت أن أنبياء كثيرة لم ينصروا في الدنيا و قتلوا و الأئمة بعدهم قتلوا و لم ينصروا ذلك في الرجعة؛ علی بن ابراهیم از جمیل نقل می‌کند که من به امام صادق عليه السلام قول خداوند تبارک تعالی ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ را خواندم، حضرت فرمود: «به خدا سوگند! آن [تحقق وعده الهی] در رجعت خواهد بود. آیا نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران، بدون آن که در دنیا یاری شوند، کشته شدند و پیشوایان بعد از انبیا نیز کشته شدند و یاری نشدند؟ آن تحقق نصرت الهی در دنیا، در رجعت خواهد بود!».

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۸.

۲. این روایت را سعد بن عبدالله نیز از احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده است. تفسیر برهان، ج ۷، ص ۳۰.

۲. ابن قولویه در کامل الزیارات از ابو بصیر نقل می کند:
 عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال: تلا هذه الآية: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» قال: الحسين بنی علی علیه السلام منهم و لم ينصر بعد ثم قال و الله لقد قتل قتلة الحسين علیه السلام و لم يطلب بدمه بعد.^۱
 امام باقر علیه السلام آیه کریمه «أنا لننصر رسلنا...» را قرائت کرده، فرمودند: «حسین ابن علی از آنها است. [از کسانی که در آیه کریمه به آنها وعده نصرت داده شده است] ولی هنوز یاری نشده است»، سپس فرمودند: «به خدا سوگند! کشتگان حسین، کشته شدند؛ ولی هنوز خون حسین طلب نشده است [با این حال، انتقام خونش گرفته نشده است]».

آیه پنجم

«وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^۲؛

و هنگامی که وعده عذاب کافران به وقوع پیوندد، جنبنده‌ای از زمین بیرون آریم که با آنان تکلم کند و بگوید که این مردم آیه‌های ما را باور نمی کرده‌اند.

در بسیاری از احادیث رجعت و همچنین علائم ظهور حضرت مهدی «عج» از خروج دابة الارض سخن گفته شده است. بین علمای شیعه و سنی، در تفسیر لفظ «دابة الارض» اختلاف فراوان دیده می شود. در عین حال در سه مورد، اتفاق نظر وجود دارد:

۱. «دابة الارض» در آخر الزمان خروج می کند؛

خروج «دابة الارض» از نشانه‌های قیامت است؛

بیشتر علما معتقدند که محل خروج او، مسجد الحرام است؛ گرچه عده‌ای نیز،

۱. کامل الزیارات، باب ۱۸، ح ۲، ص ۱۳۴.

۲. سوره نمل: ۸۲.

محل خروج او را کوه صفا دانسته‌اند.

نظر شیعه درباره دابة الارض

علّامه طباطبایی در تفسیر «دابة الارض» می‌نویسد:

این جمله؛ بیان کننده یکی از آیات خارق العاده است. سپس می‌افزاید:

در قرآن، آیه‌ای نیافتم که بتواند این آیه را تفسیر کند و روشن کند که مراد از تکلم این دابة چیست و صفات آن چگونه است و چطور از زمین خارج می‌شود و به مردم چه می‌گوید. سیاق آیه بهترین گواه است بر این که می‌خواسته به اجمال و به نحو سر بسته از آن بگذرد؛ در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود که وقتی کار مردم به آن جا رسید که به آیات مشهوده ارضی و سماوی ایمان نیاوردند و زمینه ایمان از طریق تفکر و اندیشه و عبرت گرفتن از بین رفت، وقت آن فرا می‌رسد که آیات خارق العاده‌ای را که به آن‌ها وعده داده بودیم، نشان داده تا آن که به ناچار اعتراف به حق کنند. «پس از زمین جنبده‌ای خارج می‌کنیم که با آن‌ها سخن بگوید.»^۱

شیعه معتقد است در قرآن، توضیحی در این باره وجود ندارد و باید در احادیث جست و جو کرد. در حدیث پیامبر ﷺ دابة الارض، به امیرالمؤمنین تفسیر شده است که قبلاً در بحث «رجعت از زبان پیامبر» ذکر شد. روایات زیادی در این باره وارد شده است، که چند نمونه از آنها را یادآور می‌شویم:

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ السُّلَمِيِّ عَنِ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ صَفْوَانَ عَنِ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنِ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنِ عَبَّاسَةَ قَالَتْ أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ حَدَّثَنِي عَنِ الدَّابَّةِ قَالَ وَمَا تُرِيدُ مِنْهَا قَالَ أَحَبَبْتُ أَنْ أُعْلِمَ عِلْمَهَا قَالَ هِيَ دَابَّةٌ مُؤْمِنَةٌ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَتُؤْمِنُ بِالرَّحْمَانِ وَتَأْكُلُ الطَّعَامَ وَتَمْشِي فِي

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۶.

الأسواق؛

از عبایه نقل می کنند که مردی خدمت حضرت علی علیه السلام رسید و عرض کرد: «مرا از جنبنده زمین خبر ده!» فرمود: «جنبنده با ایمان است و قرآن می خواند و به خدای رحمان ایمان دارد، غذا می خورد و در بازارها راه می رود».

۲. در روایت دیگری از زبان حضرت امیر علیه السلام نیز معرفی شده است.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ الْفَقِيهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ نَاصِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَهُوَ يَأْكُلُ خُبْزًا وَخَلًّا وَزَيْتًا فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ فَمَا هَذِهِ الدَّابَّةُ قَالَ هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ خُبْزًا وَخَلًّا وَزَيْتًا؛

از أصبغ بن نباته نقل می کند که گفت: خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رفتم. نان و سرکه و زیتون می خورد. این آیه را خواندم: «هنگامی که عذاب و اجبشان شوند، جنبنده‌ای از زمین بیرون آوریم» و گفتم این جنبنده چیست؟ فرمود: جنبنده‌ای است که نان و سرکه و زیتون می خورد.

با توجه به مطالب فوق و هم‌چنین روایات بسیار دیگر، استفاده می‌شود «دابة» یک انسان است؛ اما انسانی فوق العاده، یک انسان متحرک و فعال که از کارهای اصلی‌اش، جدا ساختن صفوف مسلمانان از منافقان و علامت گذاری آنها است. حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که عصای موسی و خاتم سلیمان علیه السلام با او است و می‌دانیم عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز و خاتم سلیمان، رمز حکومت و سلطه الهی است.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۱۰؛ الإيقاظ، ص ۳۸۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۱۲.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۱.

۳. در حدیثی که حدیفه از پیامبر ﷺ در توصیف «دابة الأرض» نقل کرده، آمده است:

لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب فتسم المؤمن بین عینیه و تکتب بین عینیه مؤمن و تسم الکافر بین عینیه و تکتب بین عینیه کافر و معها عصا موسی و خاتم سلیمان؛

او به قدری نیرومند است که نه کسی به او می‌رسد و نه کسی می‌تواند از دست او فرار کند. در پیشانی مؤمن علامت می‌گذارد و می‌نویسد: «مؤمن» و در پیشانی کافر علامت می‌گذارد و می‌نویسد: «کافر» و با او، عصای موسی و انگشتر سلیمان است.

۴. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:

قال أبو عبد الله ﷺ قال رجل لعمار بن یاسر یا أبا الیقظان آیه فی کتاب الله قد أفسدت قلبی و شککتی قال عمار وای آیه هی قال قول الله: ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ، الْآیة﴾ فای دابة هی قال عمار و الله ما أجلس و لا آکل و لا أشرب حتی أریکها؛ فجاء عمار مع الرجل إلی امیر المؤمنین ﷺ و هو یأکل تمرا و زبدا، فقال له یا أبا الیقظان هلم فجلس عمار و أقبل یأکل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له الرجل سبحان الله یا أبا الیقظان حلفت أنك لا تأکل و لا تشرب و لا تجلس حتی ترینیها، قال عمار قد أریتکها إن کنت تعقل؛

امام صادق ﷺ فرمود: مردی به عمار یاسر گفت: «آیه‌ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته است». عمار گفت: «کدام آیه؟» گفت: «آیه ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ این، کدام جنبنده است؟» عمار گفت: «به خدا

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

سوگندا من روی زمین نمی نشینم، غذایی نمی خورم و آبی نمی نوشم، تا دابة الأرض را به تو نشان دهم». سپس همراه آن مرد به خدمت حضرت علی علیه السلام آمد؛ در حالی که حضرت خرما و سرشیر می خورد. هنگامی که چشم امام به عمار افتاد فرمود: «عمار بیا». پس او آمد و نشست و با امام مشغول خوردن شد. آن مرد، سخت در تعجب فرو رفت؛ [چرا که عمار به او قول داده و قسم خورده بود که تا به عهدش وفا نکند، غذا نخورد، گویی قول و قسم خود را فراموش کرده است] آن مرد به او رو کرد و گفت: «عجیب است؛ تو سوگند یاد کردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی، مگر این که دابة الأرض را به من نشان دهی». عمار در جواب گفت: «من، او را به تو نشان دادم؛ اگر می فهمیدی».

۵. عَنْ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ لِي مُعَاوِيَةُ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ تَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيًّا دَابَّةُ الْأَرْضِ قُلْتُ نَحْنُ نَقُولُ وَالْيَهُودُ يَقُولُونَ قَالَ فَأَرْسَلْتُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ وَيْحَكَ تَجِدُونَ دَابَّةَ الْأَرْضِ عِنْدَكُمْ مَكْتُوبَةً فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَمَا هِيَ أَ تَذَرِي مَا اسْمُهَا قَالَ نَعَمْ اسْمُهَا إِيْلِيَا قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا أَصْبَغُ مَا أَقْرَبَ إِيْلِيَا مِنْ عَلِيًّا ؛
 أصبغ نقل می کند:

معاویه به من گفت: «شما شیعیان گمان می کنید دابة الأرض، [حضرت] علی علیه السلام است». گفتم: «ما از یهودیان نقل می کنیم». معاویه رئیس علمای یهود را حاضر کرد و گفت: «وای بر تو! نزد شما نام دابة الأرض هست؟» گفت: «آری». پرسید: «چیست؟ نامش را می دانی؟» گفت: «آری نامش ایلیا است»؛ پس معاویه به من نگاه کرد و گفت: «وای بر تو! ای اصبغ! ایلیا چقدر به علی نزدیک است».

۶. عن ابي عبدالله الجدلي عن أمير المؤمنين أنه قال و... أنا دابة الارض أنا انف المهدي و عينه؛

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

من جنبنده زمینم. من به جای دماغ و چشم حضرت مهدی هستم.
[کنایه از اینکه پیشرو و یاور او هستم].^۱

نظر اهل سنت در رابطه با دابة الأرض

اهل سنت در این مسأله از دو منبع استفاده می کنند:

۱. احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند.

۲. تفاسیری که بعضی از مفسران، از طرف خود ابراز کرده اند.

صفاتى که برای دابة الأرض در احادیث اهل سنت آمده است، عبارتند از:

۱. أبو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند:

«دابة الأرض» خارج می شود در حالی که همراهش عصای موسی و انگشتر سلیمان است و با انگشتر، صورت مؤمن را جلوه می دهد و با عصا، دماغ کافر را داغ می نهد، تا جایی که برای مردمی که بر سر یک سفره می نشینند، کافر از مؤمن باز شناخته می شود.^۲

۲. از ابی زبیر نقل است که در توصیف «دابة» گفت:

سر دابه، سر گاو است و چشمانش، چشمان خوک و گوش آن، گوش فیل و شاخش، شاخ گوزن و گردن آن، گردن شتر مرغ و سینه آن، سینه شیر و رنگ آن، رنگ پلنگ و لگن آن، لگن گربه و دم آن، دم قوچ و چهار دست و پایش، چهار دست و پای شتر است. بین هر کدام از دو مفصل او، دوازده ذراع فاصله است. وقتی که خارج می شود، همراهش عصای موسی و انگشتر سلیمان است. هیچ مؤمنی نیست، مگر این که در پیشانی اش آن عصا نقطه سفیدی می گذارد و

۱. الايقاظ، ص ۳۸۳.

۲. عن أبي هريرة قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله تخرج دابة الأرض و معها عصا موسى و خاتم سليمان فتجلسو وجه المؤمن بالخاتم و تخطم أنف الكافر بالعصا حتى يجتمع الناس على الخوان يعرف المؤمن من الكافر» (الدر المشورفى تفسیر المأثور، ج ۵، ص ۱۱۷).

آن نقطه به اندازه‌ای پخش می‌شود که صورتش را نورانی می‌کند. هم‌چنین هیچ کافری نیست مگر این که نقطه سیاهی با انگشتر سلیمان در صورتش می‌گذارد. آن نقطه پخش می‌شود تا این که صورت آن کافر را سیاه می‌کند و به این وسیله در همه جا مؤمن از کافر باز شناخته می‌شود.^۱

نظر آلوسی

آلوسی، در تفسیر خود به این اختلاف اشاره می‌کند و پس از بیان گوشه‌ای از دلایل کسانی که این موجود را انسان می‌دانند، می‌نویسد:
مشهور این است که این موجود، حیوان است و به نظر ما، حق با این گروه است.

و در جای دیگر به ردّ نظر شیعه پرداخته می‌نویسد:

احادیثی که شیعه در تفسیر «دابة الأرض» نقل کرده‌اند و آن را بر علی تطبیق کرده‌اند، گذشته از این که دروغی آشکار است، روایات معارض نیز دارد و آن حدیث معارض این است:

أخرج ابن أبي حاتم عن النزال بن سيرة: قال: قيل لعلی كرم الله تعالى وجهه: إن أناسا يزعمون أنك دابة الأرض فقال: والله إن لدابة الأرض لريشا وزغبا. مالى ريش ولا زغب وإن لها لحافرا و مالى حافر...^۲

به علی عليه السلام گفته شد: بعضی از مردم گمان می‌کنند تو همان «جنبنده

۱. «و أخرج ابن أبي حاتم و ابن مردويه عن أبي الزبير انه وصف الدابة فقال رأسها رأس ثور و عینها عین خنزیر و أذنها أذن فیل و قرنها قرن ایل و عنقها عنق نعامة و صدرها صدر أسد و لونها لون نمر و خاصرتها خاصة هرة و ذنبها ذنب كبش و قوائمها قوائم بعیر بین كل مفصلین منها اثنا عشر ذراعا تخرج معها عصا موسى و خاتم سلیمان و لا یبقی مؤمن الا نکتته فی مسجده بعضا موسى نکتة بیضاء فتفشو تلك النکتة حتی یبيض لها وجهه و لا یبقی کافر الا نکتت فی وجهه نکتة سوداء بخاتم سلیمان فتفشو تلك النکتة حتی یسود لها وجهه حتی ان الناس یتبايعون فی الأسواق بکم ذا یا مؤمن و بکم ذا یا کافر» (الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۱۷).

۲. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

زمین» هستی. فرمود: به خدا قسم! جنبنده زمین پر و پشم و سم دارد؛
در حالی که من این‌ها را ندارم...»

رد نظر آلوسی

آلوسی در اثبات حیوان بودن این موجود، دلیل نیاورده است و روایتی که به
عنوان معارض نقل کرده است، نه تنها مرسل است؛ بلکه توان معارضه با احادیث
متعددی که شیعه نقل می‌کند را ندارد.

سید قطب نیز که از علمای سنی است، احادیثی که اهل سنت درباره «دابة
الأرض» نقل کرده‌اند را معتبر نمی‌داند. ایشان قسمتی از آن اوصاف را ذکر می-
کند، بعد می‌گوید: این بی معنا است؛ در حالی که شیعه احادیث قابل قبول نقل
کرده است.

برخی از برادران اهل سنت راه انصاف را گرفته، نوشته‌اند: ما هرچه در کتاب-
ها جست و جو کردیم، به این ویژگی‌ها برای حیوانی برخورد نکردیم.^۱ بعضی،
این روایت را غیر قابل اعتماد دانسته‌اند.^۲

ج. آیات در باب وقوع رجعت در پیامبران و امت‌های گذشته

قرآن مجید که اساسی‌ترین و موثوق‌ترین منبع و سند مسلمانان جهت فراگیری
و اثبات مسایل مهم دینی و اعتقادی می‌باشد، در چند سوره، از رجعت‌هایی که
در گذشته با بدن عنصری و مادی صورت گرفته‌اند، سخن گفته است که به
بررسی بعضی از آیات آن می‌پردازیم.

۱. عزیر پیامبر

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي

۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۲۶۷.

۲. جواهر، ج ۷، ص ۲۴۹.

۳. تفسیر مراغی، ج ۷، جزء ۲۰، ص ۲۲.

هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور کرد؛ در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف‌ها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوان‌های اهل آن، در هر سو پراکنده بود). گفت: «چگونه خدا این‌ها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟!» (در این هنگام) خدا او را یکصد سال میراند، سپس زنده کرد و به او گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا بخشی از یک روز». فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (با گذشت سال‌ها) هیچ‌گونه تغییر نیافته است! ولی به الاغ خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم] برای این که تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم. به استخوان‌های مرکب سواری خود نگاه کن که چگونه آن‌ها را برداشته، به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم!» هنگامی که بر او آشکار شد، گفت: «می‌دانم خدا بر هر کاری توانا است.»

این آیه، اشاره به سرگذشت پیامبری به نام عزیر می‌کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت، از کنار یک آبادی گذشت؛ در حالی که به شکل وحشتناکی دیوارهای آن، به روی سقف‌های آن فرو ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوان‌های پوسیده ساکنان آن که به این سو و آن سو پراکنده بود، به چشم می‌خورد. هنگامی که این منظره وحشت‌زا را دید، گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می‌کند؟

البته این سخن از روی انکار و تردید نبود؛ بلکه از روی تعجب بود؛ زیرا قرائن موجود در آیه نشان می‌دهد او یکی از پیامبران بوده است (در ذیل آیه می‌خوانیم خداوند با او سخن گفته است) و روایات نیز این حقیقت را تایید می‌کند.

در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از او سؤال کرد: چقدر در این بیابان بوده‌ای؟ او که خیال می‌کرد مقدار کمی در آنجا درنگ کرده است، در جواب عرض کرد: یک روز یا نیم روز!

این که او در مقام پاسخ، میان نیم روز و یک روز مردّد شد، معلوم می‌شود موقع مرگ او، پیش از ظهر و موقع زنده شدن او بعد از ظهر بوده است، از این جهت به شک افتاد که آیا یک شبانه روز درنگ کرده یا نیم روز و چند ساعتی؟ در این موقع به او خطاب شد که یکصد سال این‌جا بوده‌ای. اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظر کن چگونه در این مدت به فرمان خداوند هیچ‌گونه تغییری در آن پیدا نشده است. غذای او، انجیر و آشامیدنی او، آب میوه بود که این نوع غذا و نوشیدنی، زودتر فاسد و آلوده می‌شوند.

برای این که بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است، نگاهی به مرکب سواری خود کن و بین از هم متلاشی و پراکنده شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرّق ساخته است. سپس نگاه کن چگونه اجزای پراکنده آن را جمع‌آوری کرده و زنده می‌کنیم. او، با دیدن منظره که چگونه اجزای آن جابه‌جا شد و به هم پیوست و گوشت و پوست پیدا کرد و حیات خود را بازیافت، گفت: می‌دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است.

در ذیل این آیه، حدیثی نقل شده است:

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِيِّ قَالَ أَخْرَجَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الشَّامِ فَأَنْزَلَهُ مِنْهُ وَكَانَ يَقْعُدُ مَعَ النَّاسِ فِي مَجَالِسِهِمْ فَبَيْنَمَا هُوَ قَاعِدٌ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْأَلُونَهُ إِذْ نَظَرَ إِلَى النَّصَارَى... فَقَالَ النَّصْرَانِي فَأَسْأَلُكَ أَوْ تَسْأَلُنِي

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام سَلْنِي فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى وَاللَّهِ لَأَسْأَلَنَّ عَنْ
 مَسْأَلَةٍ يَرْتَطِمُ فِيهَا كَمَا يَرْتَطِمُ الْحِمَارُ فِي الْوَحْلِ فَقَالَ لَهُ سَلْ فَقَالَ
 أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ دَنَا مِنْ امْرَأَتِهِ فَحَمَلَتْ بِسَائِنَيْنِ حَمَلْتُهُمَا جَمِيعاً فِي
 سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ وَوَلَدْتُهُمَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ وَمَاتَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ وَدُفِنَا
 فِي قَبْرِ وَاحِدٍ عَاشَ أَحَدُهُمَا خَمْسِينَ وَمِائَةَ سَنَةٍ وَعَاشَ الْآخَرُ خَمْسِينَ
 سَنَةً مَنْ هُمَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَزِيرٌ وَعَزْرَةٌ كَانَا حَمَلَتْ أُمَّهُمَا بِهِمَا
 عَلَى مَا وَصَفْتَ وَوَضَعْتُهُمَا عَلَى مَا وَصَفْتَ وَعَاشَ عَزِيرٌ وَعَزْرَةٌ كَذَا
 وَكَذَا سَنَةً ثُمَّ أَمَاتَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَزِيرًا مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بُعِثَ وَ
 عَاشَ مَعَ عَزْرَةٍ هَذِهِ الْخَمْسِينَ سَنَةً وَمَاتَا كِلَاهُمَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَقَالَ
 النَّصْرَانِي يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى مَا رَأَيْتُ بِعَيْنِي قَطُّ أَعْلَمَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ؛

در حدیثی که به حدیث نصرانی شام شهرت یافته است، داستان
 احضار حضرت باقر علیه السلام توسط هشام بن عبد الملک و پرسش های
 امتحانی یک عالم نصرانی از آن جناب نقل شده است تا این جا که
 نصرانی گفت: «ای گروه نصارا! اینک سؤالی از او بکنم که در جواب
 بماند؟» فرمود: «پرس». گفت: «آن دو پسر که بودند که یک شب
 مادرشان به هر دو آبستن شد، یک ساعت نطفه شان بسته شد، یک
 ساعت به دنیا آمدند، یک ساعت هر دو مردند، یک ساعت هم به
 خاک رفتند؛ اما یکی صد و پنجاه سال عمر کرد، دیگری پنجاه سال؟»
 فرمود: «عزیر و عزره بودند، مادرشان به همان نحو که گفתי آبستن
 شد و به همان گونه زایید و چند سالی با هم زندگی کردند. سپس
 خداوند عزیر را برای مدت صد سال میراند و پس از صد سال زنده اش
 کرد، باقی پنجاه سال را با برادرش به سر برد و در یک ساعت هر دو
 مردند». نصرانی گفت: «تا کنون از این مرد، دانشمندتر ندیده ام».

این داستان به نحو دیگری هم از امیرالمؤمنین نقل شده است:

هنگامی که عزیر از خانواده خود خارج شد، پنجاه سال داشت و زن او باردار بود، حق تعالی او را صد سال میراند و سپس زنده کرد. وقتی به خانه خود بازگشت، پسر صد ساله داشت؛ در حالی که خود عزیر همچنان پنجاه ساله بود. پس پسر او، بزرگ‌تر از خود او بود!

استاد جوادی آملی نیز در این باره نوشته‌اند:

در تفسیر این آیه، روایات فراوانی است که از آن‌ها استفاده می‌شود نام این شخص عزیر یا ارمیا از پیامبران بنی اسرائیل بوده است. بخت النصر بر مردم آن سامان که بیت المقدس نام داشت، پیروز گشت و همه جا را تخریب کرد و ساکنانش را از دم تیغ گذراند... ارمیا چون این ویرانی و قتل عام را مشاهده کرد، از شهر خارج شد و گفت: چگونه خداوند آن‌ها را زنده خواهد ساخت. حق تعالی او را صد سال میراند و سپس زنده کرد. برخی نوشته‌اند: نخست چشمان او زنده شده و به اعضای خود می‌نگریست که چگونه استخوان‌ها کنار هم آمده، به هم پیوسته و گوشت، آن‌ها را می‌پوشاند و هم‌چنان مشاهده می‌کرد که چگونه رگ‌ها و مفصل‌ها به هم متصل می‌شود. ... این پیامبر الهی، پس با چشمان خویش کیفیت زنده شدن و مراحل اسکلت بندی مرکوب خویش را می‌نگرد...»^۱

تفسیر نمونه نیز به این حقیقت توجه داشته، می‌نویسد:

اکثر مفسران، از این جمله فهمیده‌اند که خداوند، پیامبر مزبور را برای یکصد سال میراند و سپس او را زنده کرد و جمله «اماته» که از ماده موت، به معنای مرگ است نیز، همین مفهوم را می‌رساند.

۲. فرزندان حضرت ایوب

﴿وَإِيُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً

۱. بهار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۲.
۲. تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۴، ص ۱۲۳.

مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرِي لِلْعَابِدِينَ^۱

و ایوب را [به یاد آور] هنگامی که پروردگارش را [چنین] خواند:
«بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی! ما
دعای او را مستجاب کردیم و ناراحتی‌هایی را که داشت، برطرف
ساختیم و خاندانش را به او بازگرداندیم و همانندشان را بر آنها
افزودیم، تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد.

در تفسیر نمونه، ذیل آیه مذکور می‌نویسد:

هنگامی که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبایی و
شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات
خود را با تعبیری بسیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا
خواست. در این هنگام، درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات
به سرعت برطرف گشت و نعمتهای الهی افزون‌تر از آنچه بود، به او
رو آورد. فرزندان او را زنده کرد و علاوه بر آن، فرزندان دیگری نیز
به او داد. در بعضی از روایات نیز می‌خوانیم که خداوند هم فرزندان
را که در این ماجرا از بین رفته بودند به او مرحمت کرد و هم
فرزندان او را که از قبل از بین رفته بودند به او برگرداند.^۲

الف. مرحوم کلینی در ذیل این آیه، روایتی را از ابو بصیر نقل می‌کند:

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل «وَ آتَيْنَاهُ
أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» قُلْتُ وَ لِدُهُ كَيْفَ أُوتِيَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ قَالَ أَحْيَا لَهُ مِنْ
وَلَدِهِ الَّذِينَ كَانُوا مَاتُوا قَبْلَ ذَلِكَ بِأَجَالِهِمْ مِثْلَ الَّذِينَ هَلَكُوا يَوْمَئِذٍ؛
ابو بصیر گفت: درباره آیه «کسان ایوب را با مثلشان به وی دادیم» از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم: «چگونه مثلشان را به او داد؟» فرمود: «آن پسرانش را که
قبلاً مرده بودند، با آنان که در واقعه امتحان مردند، همه را زنده کرد.»

۱. انبیاء: ۸۳-۸۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۸۰.

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۷.

ب. هم چنین مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان، ذیل این آیه ﴿وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾ روایتی را از ابن عباس و ابن مسعود نقل می‌کند:

ان الله رد على ايوب أهله الذين هلكوا بأعيانهم، و أعطاه مثلهم معهم و كذلك رد الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها، و أعطاه مثلها معها؛ خداوند، کسان ایوب را که مرده بودند به وی برگرداند و مثل آنان هم به وی عطا کرد و هم چنین اموال و چارپایانش را نیز دو برابر به او رد کرد.^۱

سپس طبرسی از قول ابن یسار می‌نویسد: فرزندان حضرت ایوب، هفت پسر و هفت دختر بودند که از دنیا رفته بودند و سپس خداوند آن‌ها را زنده کرد.

۳. موسی عليه السلام و هفتاد نفر

﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِن هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾^۲

موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید و هنگامی که زمین لرزه، آن‌ها را فرا گرفت [و هلاک شدند]، گفت: «پروردگارا! اگر می‌خواستی، می‌توانستی آن‌ها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده‌اند، [مجازات و] هلاک می‌کنی؟! این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست که هر کس را بخواهی [و مستحق بدانی]، به وسیله آن گمراه می‌سازی و هر کس را بخواهی [و شایسته بینی]، هدایت می‌کنی. تو ولی مایی و ما را بیامرز، بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگان.»

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۴؛ الإيقاظ، ص ۱۳۶، ح ۲۹.

۲. این روایت را حسن بصری و قتاده از امام صادق عليه السلام نیز نقل کرده‌اند.

۳. سوره اعراف: ۱۵۵.

صدوق ذیل آیه شریفه، در عیون اخبار الرضا، روایتی طولانی از امام رضا علیه السلام نقل کرده است:

إِنَّ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام... لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ... رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَلَّمَهُ... فَقَالُوا «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ وَكَانَ الْقَوْمُ سَبْعِمِائَةَ أَلْفِ رَجُلٍ، فَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِمِائَةَ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لَمِيقَاتِ رَبِّهِمْ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ... فَكَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ وَسَمِعُوا كَلَامَهُ... فَقَالُوا «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»... بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً، فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ، فَمَاتُوا. فَقَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ! مَا أَقُولُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ، إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ وَقَالُوا إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ، فَقَتَلْتَهُمْ لِأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقًا... فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ وَبَعَثَهُمْ مَعَهُ...!

حضرت فرمود: هنگامی که خداوند با حضرت موسی سخن گفت... به سوی قومش بازگشت و به آنها خبر داد که خداوند با او سخن گفته است،... آنان گفتند: «ما تا خود سخن خدا را نشنویم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.» موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری، هفتاد هزار نفر و از آنان، هفت هزار و از آنان، هفتصد نفر و از آنان هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده با خود به کوه طور برد،... چون کلام خدا را شنیدند،... گفتند: «ما تا خدا را آشکار نبینیم، هرگز ایمان نیاوریم.» در اثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه‌ای فرستاد، آنان را گرفت، و همه مردند. موسی عرض کرد: «پروردگارا! اگر بنی اسرائیل گویند: تو چون در دعوی پیامبری راست گو نبودی اینان را بُردی و کشتی، من چه جواب گویم...» پس، خداوند آنها را زنده کرد و همراه وی فرستاد....

۱. سوره بقره: ۵۵.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۰؛ الإیقاظ، باب ششم، ص ۱۶۴، ح ۹.

از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که سرانجام، هلاک‌شدگان بار دیگر زندگی را از سر گرفتند و به اتفاق موسی علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشتند و آنچه را دیده بودند، برای آنها بازگو کردند و به تبلیغ و ارشاد آن مردم بی‌خبر پرداختند.^۱

۴. گشته بنی اسرائیل

﴿وَ إِذِ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَارَاتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲

و [به یاد آورید] هنگامی را که فردی را که قتل رساندید؛ سپس درباره [قاتل] او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی می‌داشتید، آشکار می‌سازد. سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید!» تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند. [خداوند، این گونه مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما نشان می‌دهد شاید اندیشه کنید.

علی ابن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌کند:

ان رجلا من خيار بني اسرائيل و علمائهم خطب امرأة منهم، فانعمت له و خطبها ابن عم لذلك الرجل و كان فاسقا رديا فلم ينعموا له، فحسد ابن عمه... فقعده له فقتله غيلة، ثم حمله الى موسى عليه السلام فقال: يا نبي الله هذا ابن عمي قد قُتِل، قال موسى: من قتله؟ قال: لا أدري، و كان القتل في بني اسرائيل عظيما جدا... فلما اجتمعوا الى موسى و بكوا و ضجوا. قال لهم موسى: ﴿ان الله يأمركم ان تذبحوا بقرة﴾... فأوحى الله تعالى اليه عليه السلام: قل لهم اضربوه ببعضها، و قولوا: من قتلک؟ فاخذوا الذنب فضربوه به و قالوا: من قتلک يا فلان؟ فقال: [قتلنی] فلان بن

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۸۸.

۲. سوره بقره: ۷۲-۷۳.

فلان ابن عمی... و هو قوله: ﴿فَقَلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخِي اللَّهَ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛

حضرت صادق علیه السلام فرمود: یکی از نیکان و علمای بنی اسرائیل، زنی را خواستگاری کرد، زن جواب مثبت داد. سپس پسر عموی آن مرد که مرد فاسق و نالایقی بود، خواستگاری کرد، وی را رد کردند؛ لذا پسر عموی خویش حسد برد... و در کمینش نشست، تا بی خبر او را کشت، و جنازه را نزد موسی علیه السلام آورده، گفت: ای پیامبر خدا! پسر عموی مرا کشته اند! موسی علیه السلام فرمود: «چه کسی کشته است؟» گفت: «نمی دانم». در بنی اسرائیل قتل، جرم بزرگی به شمار می رفت. بستگانش گرد حضرت موسی آمده، شروع به گریه و شیون کردند. حضرت موسی علیه السلام فرمود: «خداوند دستور می دهد [برای پیدا کردن قاتل] گاوی بکشید...»

خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: بگو «قسمتی از بدن گاو را به کشته بزنند و از او پرسند: چه کسی تو را کشته است؟» دم گاو را به وی زدند و پرسیدند: چه کسی تو را کشت؟ گفت: فلان پسر فلان، پسر عمویم... این است که خدا می فرماید: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید [تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند] خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد، شاید اندیشه کنید».

۵. زنده شدن هزاران نفر

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾؛

آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ آنان، هزارها نفر بودند. خداوند به آنها گفت: بمیرید! سپس خدا آنها را زنده کرد. خداوند، به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر [او را] بجا نمی آورند.

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۹؛ الإيقاظ، ص ۱۳۷، ح ۳۰.

۲. سوره بقره: ۲۴۳.

علامه طباطبایی در بحث روایی، ذیل این آیه می‌نویسد:

امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی قومی را که از ترس طاعون از خانه‌های خود و از وطن مأنوس خود بیرون شدند و فرار کردند، همه آن‌ها را که عددی بی شمار داشتند بمیراند، مدتی طولانی از این ماجرا گذشت و حتی استخوان‌های‌شان پوسید و بند بند استخوان‌ها از هم جدا شد و خاک شدند. آن گاه خدای تعالی پیامبری را به نام حزقیل مبعوث کرد و آن جناب در وقتی که خدا هم می‌خواست خلق خویش را زنده ببیند، دعا کرد و بدن‌های متلاشی شده آنان جمع شده، جان‌ها به بدن‌ها برگشت و برخاستند به همان هیأتی که مرده بودند، یعنی حتی یک نفر از ایشان کم نشده بود و پس از آن، مدتی طولانی زندگی کردند.^۱

تفسیر نمونه نیز افزون بر این که این مورد را مصداق کامل رجعت دانسته، آن را دلیل بر امکان تکرار آن ذکر کرده است، چنین می‌نویسد:

نکته قابل توجه اینجا است. مسأله، امکان رجعت است که از این آیه به خوبی استفاده می‌شود و... بنابراین مانعی ندارد که همین مسأله در آینده نیز تکرار شود.^۲

همچنین، علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، ذیل این آیه بیان می‌کند:

فإنه كان وقع الطاعون بالشام في بعض الكور، فخرج منهم خلق كثير، كما حكى الله، هربا من الطاعون، فصاروا إلى مفازة، فماتوا في ليلة واحدة كلهم، فبقوا حتى كانت عظامهم يمر بهم المار، فينحيها برجله عن الطريق؛ ثم أحياهم الله و ردهم إلى منازلهم، فبقوا دهرا طويلا ثم ماتوا و دفنوا؛^۳

در شام، طاعونی آمد و عده زیادی از شهر گریختند و به دره‌ای پناه

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۰ الإيقاظ، باب پنجم، ص ۱۳۸، ح ۳۱.

بردند. در آن دره، همه در یک شب مردند. بدن‌هایشان به این حالت ماند، تا استخوان‌هایش لخت شد و بر سر راه مردم افتاد. عابران با پا، آن‌ها را از سر راه، پس و پیش می‌کردند؛ سپس خدا همه را زنده کرد و به منزل‌ها برگرداند. مدتی دراز ماندند و باز مردند و یکدیگر را دفن کردند.

برخی مفسران، به استناد احادیث نوشته‌اند:

این عده، هزاران نفری بودند که از شهر خود بیرون شتافتند، تا مرگ دامن آنان را نگیرد [چون در شهر بیماری طاعون بود]... در اثنای راه، به شهر ویران شده‌ای رسیدند که ساکنان آن، از آن جا گریخته بودند. چون در آن ویرانه منزل گزیدند و آرام گرفتند، حق تعالی فرمان داد همه بمیرند. در آن ساعت، همه مردند و استخوان‌هایشان پوسیده و نرم گشت. چون این شهر ویران شده سر راه واقع شده بود، قافله‌ها که هنگام عبور در آن جا اقامت می‌گزیدند، استخوان‌ها را جمع کرده و در جایی روی هم انباشتند.

تا آن گاه که حزقیل از آن جا گذشت؛ استخوان‌های انباشته و پوسیده را دید و گریست و اشک‌هایش جاری شد. وی در آن حال گفت: پروردگارا ای کاش مشیت تو قرار می‌گرفت و در این ساعت آنان را زنده می‌کردی... خدای سبحان به حزقیل وحی فرستاد: تو این کار را دوست داری؟ عرض کرد: آری! حق تعالی آنان را زنده کرد... و سپس همگی تسبیح و تهلیل خدا بر زبان راندند.^۱

پس، آیات بر این دلالت دارد که خداوند، جمعیت فراوانی را پس از آن که مدتی از مرگشان می‌گذشت، زنده کرد و به دنیا بازگرداند؛ به طوری که زمان درازی در این جهان زیستند و این، همان حقیقت رجعت است که اختلافی در ضروری بودن آن نیست؛ زیرا انکار و تصرف در آن، انکار و تصرف بی دلیل در قرآن شمرده می‌شود.

۱. تفسیر موضوعی قرآن، ج ۴، ص ۱۲۲؛ میدی در کشف الاسرار (ج ۱، ص ۶۴۹) همین داستان را با مختصری اختلاف بیان کرده است.

مرحوم کلینی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می کند:

خداوند به حزقیل وحی فرمود تا کلماتی را بر زبان جاری سازد. چون چنین کرد، دید استخوان‌ها به سوی یکدیگر پرواز کرده و به هم پیوستند و همه زنده شدند و شروع کردند به نگریستن یکدیگر و «سبحان الله» و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» گفتند. این جا حزقیل گفت: می دانم که خدا بر هر چیز توانا است.^۱

محمد بن جریر طبری، از اهل سنت این حادثه را این چنین بیان می کند: به گروهی از مردم بنی اسرائیل بلای فروانی رسید و زمانه بر آن‌ها بسیار سخت شد؛ به گونه‌ای که زبان شکوه گشوده، گفتند: «ای کاش می‌مردیم و از این وضع رهایی می‌یافتیم!» پس خداوند به حزقیل وحی فرمود: «قوم تو از بلا فریاد برآورده‌اند و گمان می‌کنند مرگ برای آن‌ها راحتی است. آیا خیال می‌کنند من نمی‌توانم پس از مردن، آن‌ها را زنده کنم؟ پس به محل فلان برو که آن جا چهار هزار نفر هستند» آن‌ها کسانی هستند که خداوند فرمود: «أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» خدا به حزقیل فرمود: «بین آن‌ها به پانخیز و ایشان را در حالی که استخوان‌هایشان پراکنده شده، صدا بزن.» حزقیل چنین کرد و گفت: «ای استخوان‌های پوسیده و پراکنده! خداوند دستور می‌دهد گرد هم آید.» پس استخوان‌های هر کس جداگانه کنار هم جمع شده. آن گاه ندا در داد: «ای استخوان‌ها! خداوند می‌فرماید: گوشت آن‌ها را بپوشانند.» سپس گوشت، آن‌ها را فرا گرفت و سپس پوست رویشان را پوشاند. پس حزقیل برای سومین بار گفت: «ای ارواح! خداوند می‌فرماید: به اجساد خود باز گردید.» پس مردگان به اذن الهی برخاستند و همگی ندای الله اکبر سردادند.^۲

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۹۸، ح ۲۳۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۵۷.

ابن عربی نیز می گوید:

أَمَاتَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مَدَّةً: عَقُوبَةً لَهُمْ، ثُمَّ أَحْيَاهُمْ آيَةً وَ مَيِّتَةً الْعُقُوبَةُ بَعْدَهَا حَيَاةٌ، وَ مَيِّتَةُ الْأَجْلِ لَا حَيَاةَ بَعْدَهَا؛^۱
 خداوند، آنها را برای عقوبت میراند. آن گاه زنده شان کرد و مردنی که به سبب عقوبت باشد، بعدش زندگی است؛ در حالی که بعد از مردن از روی اجل، زندگی نخواهد بود.

در تفسیر عیاشی ذیل آیه شریفه آمده است:

عن حمران بن أعین، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قلت له: حدثني عن قول الله: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفًا حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ قلت: أحياهم حتى نظر الناس إليهم ثم أماتهم من يومهم أو ردّهم إلى الدنيا حتى سكنوا الدور، و أكلوا الطعام، و نكحوا النساء!

حمران بن اعین می گوید: در ذیل آیه شریفه از امام باقر عليه السلام پرسیدم: آیا [خداوند] آنها را زنده کرد؟ هنگامی که مردم دیدند آنها را زنده شده اند، آن گاه خداوند آنها را در همان روز میراند؟ یا این که آنها به دنیا بازگشتند، به گونه ای که در خانه های شان مسکن گزیدند و غذا خوردند و ازدواج کردند؟

قال: «بل ردّهم الله حتى سكنوا الدور، و أكلوا الطعام، و نكحوا النساء، و لبثوا بذلك ما شاء الله، ثم ماتوا بأجالهم».^۲

آن حضرت فرمود: بلکه خداوند آنها را به دنیا بازگرداند، تا این که در خانه های شان مسکن گزیدند و غذا خوردند و ازدواج کردند و آن

۱. الجامع الاحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۲۸ (در امت پیامبر چنین نیست که کسانی که با عذاب الهی از دنیا بروند دوباره زنده شوند؛ زیرا مخالف با نص صریح قرآن است).

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۰.

مقدار که خداوند اراده فرمود، ماندند: آن گاه به مرگ طبیعی از دنیا رفتند.

آیات فراوان دیگری نیز در این باره هست؛ اما جهت اختصار، به همین مقدار اکتفا شد.

فصل ۴

رجعت در ادعیه و زیارات

مطلب بسیار قابل توجه و محلّ تعمّق این که در عصر ائمه علیهم السلام خفقان و ظلم حاکمان وقت به حدّی بود که آن بزرگواران، معارف دینی و عقاید اسلامی را در لابه لای ادعیه و زیارت نامه‌ها به شیعیان و پیروان خود انتقال می‌دادند. از شمار آن معارف، همین مسأله رجعت می‌باشد که در دعاها و زیارت نامه‌ها به آن پرداخته شده است.

برای نمونه، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. دعای عهد

از دعاهای مشهوری که خواندن آن در عصر غیبت ولی عصر علیه السلام تأکید شده دعای عهد است، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

من دعا الی الله أربعین صباحا بهذا العهد کان من انصار قائمنا، فإن مات قبله اخرجہ الله من قبره و اعطاه بكل کلمة ألف حسنة و محاعنه ألف سیئة؛^۱

هر کس چهل صبح این دعا را بخواند، از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن جناب باشد و حق تعالی به ازای هر کلمه، هزار حسنه به او دهد و هزار گناه از او بپوشد.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۹۵.

از این روایت، به روشنی رجعت و بازگشت به دنیا در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام استفاده می‌شود. همچنین در خود این دعا، به رجعت تصریح شده است. در فرازی از آن، یک مؤمن مشتاق دیدار چنین دعا می‌کند:

اللهم إن حال بيني و بينه الموت و... فأخرجني من قبري مؤتذرا كفنسي، شاهرا سيفي، مجردا قناتي، ملبيا دعوة الداعي في الحاضر والبادي؛^۱

خداوند! اگر مرگ بین من و مولایم حایل شد بیرون آور مرا از قبرم در حالی که کفن خود را به کمر بسته باشم و با شمشیر کشیده و نیزه افراشته دعوت داعی حق را اجابت کنم؛ در هر جا که باشم، چه در شهر و یا در قریه‌ها.

همان‌گونه که در جملات اخیر ملاحظه می‌شود، دعا کننده از خداوند می‌خواهد، اگر قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، مرگ، او را در بر گرفت و از فیض دیدارش محروم شد، خداوند در هنگام ظهور، او را زنده کند تا در رکاب آن حضرت با دشمنان خدا مبارزه کند و پیروزی اسلام و خواری دشمنان را ببیند و این، یکی از اهداف رجعت است.

۲. زیارت جامعه کبیره

یکی از جامع‌ترین و پرمحتواترین زیارت‌های ائمه علیهم السلام زیارت جامعه کبیره است. این زیارت، از امام هادی علیه السلام با اسناد معتبر در کتاب‌های معتبر مانند من لایحضره الفقیه^۲ و عیون اخبار الرضا^۳ نوشته مرحوم صدوق و تهذیب^۴ شیخ طوسی و... روایت شده است. این زیارت، معارف فراوانی را در بر دارد و می‌توان گفت یکی از بهترین منابع شناخت مقامات و فضایل اهل بیت است.

۱. مفاتیح الجنان پس از دعای ندبه در امر سوم؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۹۵.

۲. ج ۲، ص ۳۷۰.

۳. ج ۲، ص ۳۷۰.

۴. ج ۶، ص ۹۵.

علما مجلسی درباره آن می‌نویسد:

إنها اصحّ الزیارات سنداً و أعمّها مورداً و أفصحها لفظاً و أبلغها معناً و
أعلاها شأناً؛

زیارت جامعه کبیره، از نظر سند صحیح‌ترین زیارت‌ها و از نظر مورد،
گسترده‌ترین و از جهت لفظ، فصیح‌ترین و از جنبه معنا، بلیغ‌ترین و از
نظر جایگاه برترین زیارت‌هاست.

در چند فراز از این زیارت، به مسأله «رجعت» تصریح شده است که آن موارد را
می‌آوریم:

... مؤمن بایابکم، مصدق بر رجعتکم، منتظر لأمركم، مرتقب لدولتکم... و
نصرتی لکم معدة حتی یحیی الله دینه بکم و یردکم فی آیامه و یظهرکم لعدله و
یمکنکم فی أرضه... فثبتنی الله أبدا ما بقیت علی موالاتکم و جعلنی ممن یقتص
آثارکم و یسلک سبیلکم و یهتدی بهدیکم و یحشر فی زمرتکم و یکر فی رجعتکم
و یملک فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی آیامکم و تقر عینه غداً
برؤیتکم...؛

من معتقد به رجعت شما و تصدیق کننده بازگشت شما، منتظر امر شما و منتظر
دولت شما هستم. نیرویم آماده یاری شما است، تا وقتی که خدا دینش را به دست
شما زنده کند و در روزهای موعود خویش، شما را برگرداند و برای گسترش
عدلش شما را ظاهر کند و در زمین، قدرتتان دهد... خدا همیشه مرا به دوستی شما
ثابت دارد و از آن‌ها قرار دهد که از شما پیروی می‌کنند، در راهتان می‌روند، به نور
هدایتان رهبری می‌شوند در زمره‌تان محشور می‌شوند، در رجعتان باز می‌گردند،
در دولتتان حکومت می‌کنند، در زمان راحت و عافیتان شرف می‌یابند، در
روزگارتان قدرتمند می‌شوند و فردا چشمشان به جمالتان روشن می‌شود.

۳. زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام

از دیگر زیارت‌هایی که بسیار به آن سفارش شده، زیارت اربعین می‌باشد که از

امام صادق علیه السلام نقل شده است. البتّه این جملات، در زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه و نیز در زیارت اربعین آن حضرت علیه السلام عیناً ذکر شده است:
 إني بكم مؤمن و بإيابكم موقن؛ همانا من به شما و به برگشت شما معتقد می-
 باشم.

همچنین می خوانیم:

إني من المؤمنين برجعتم؛ همانا من از مؤمنان به رجعت شما هستم.

۴. دعای روز دحو الارض

در این دعا آمده است:

و أبعثنا في كرتة^۱ حتى نكون في زمانه من اعوانه؛ ما را در برگشتش برانگیز، تا در زمان او از یارانش باشیم.

۵. زیارت آل یس

زیارت آل یس، از دیگر زیارت‌هایی است که باید مورد اهتمام و توجه شیعیان باشد. این زیارت، در عین کوتاه بودن، مطالب مهمی همچون توجه به امام زمان علیه السلام و عقایدی که شیعه باید به آنها اقرار داشته باشد، دارد. در قسمتی از این زیارت آمده است:

...و أشهد أنك حجة الله أنتم الاول و الآخر و أن رجعتكم حق لا ريب فيها يوم لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً و أن الموت حق و أن ناكراً و نكيراً حق و أشهد أن النشْر حق و البعث حق و الجنة و النار حق و الوعد و الوعيد بهما حق...؛

شهادت میدهم که تو حجّت خدایی، شما [اهل بیت علیهم السلام] اول و آخر هستید و همانا رجعت و بازگشت شما حق است، در روزی که ایمان آوردن افرادی که قبلاً

۱. پیش از این ذکر شد که کلمه «کرتة» نیز به معنای بازگشت و رجعت می‌باشد.

ایمان نیاورده‌اند، سودی نمی‌بخشد یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند و همانا مرگ، حق است و پرسش نکیر و منکر حق است و شهادت می‌دهم که نشر و برانگیختن، حق است و صراط و مرصاد، حق است و ترازوی اعمال و حشر در قیامت، حق است و حساب حق است و بهشت و دوزخ، حق است و وعده و وعیدهای درباره آن دو، حق است...

۶. زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام

در فرازی از این زیارتنامه می‌خوانیم:

إِنِّي بَكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مِنَ الْمُوقِنِينَ؛ همانا من به شما مؤمن هستم و به بازگشتان یقین دارم.

هم‌چنین به نقل از کتاب مصباح الزائر روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: هر کس می‌خواهد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان را از دور زیارت کند، باید بگوید: ... من از معتقدان به فضل شما و معترف به رجعت شما هستم. هیچ قدرتی را برای خدا انکار نمی‌کنم و واقع شدن چیزی جز آنچه خداوند بخواهد، به گمانم خطور نمی‌کند.^۱

۷. زیارت امام زمان علیه السلام

این زیارت از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری نقل شده که امام عصر علیه السلام بعد از پاسخ به پرسش‌هایی که از آن حضرت شده بود، بیان فرموده است. در بخش‌هایی از آن می‌خوانیم:

أنتم الاول و الآخر، و إن رجعتكم لا شكّ فيها يوم لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً؛

۱. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۵۹، باب ۳۱.

۲. همان، ج ۵۳، ص ۹۷، ح ۱۱۲.

۳. احتجاج، ص ۴۹۲.

شما باید اول و آخر، شهادت می‌دهم که رجعتان حق است و در آن، هیچ شک و شبهه‌ای نیست؛ همان روزی که اگر کسی از قبل ایمان نیاورده باشد، یا در ایمانش خیری کسب نکرده باشد، ایمان آن روز، او را نفعی ندهد.

از مجموع ادعیه و زیارات وارده، چنین استفاده می‌شود که رجعت، نزد ائمه علیهم‌السلام امری مسلم و قطعی بوده است و آنان، این امر مهم را توسط دعاها و زیارت‌ها، در موارد مختلف، به پیروان خود انتقال می‌دادند. البته، اگر بخواهیم تمام دعاها و زیارت‌هایی را که سخن از رجعت گفته‌اند، ذکر کنیم، بدون شک حجم نوشتار دو چندان خواهد گردید؛ لذا، به همین مقدار اکتفا می‌شود. خوانندگان عزیز را برای مطالعه بیشتر، به کتاب‌های زیارت و ادعیه ارجاع می‌دهیم.

نکته‌ای که قابل ذکر است این که، مرحوم حرّ عاملی پس از ذکر روایات، ادعیه و زیارتنامه‌ها، فراوانی آن‌ها را در رابطه با رجعت، بیش از تواتر معنوی می‌داند. سپس می‌گوید:

در هیچ مسأله‌ای راجع به اصول یا فروع دین، در مقایسه با رجعت، به اندازه آن آیه و خبر وارد نشده است.^۱

۱. الإیقاظ، باب دهم، ذیل روایت ۱۷۸، ص ۳۹۱.

فصل ۵

اثبات رجعت در روایات

تا این جا آیات و ادعیه و زیاراتی را که دلالت بر اثبات رجعت می‌کرد، متذکر شدیم. ضمناً روایاتی که مربوط به این آیات بود نیز بیان شد، اینک به روایات زیادی که در موارد مختلف، بر اثبات رجعت دلالت می‌کند، اشاره می‌نماییم. اما قبل از ورود به این بحث، به یک مطلب بسیار مفید، اشاره می‌کنیم.

اعتبار روایات

در این که قرآن، تنها کتاب آسمانی امت جهان اسلام است که برای هدایت مردم در دسترس می‌باشد، شکی نیست؛ اما همه قرآن، هادی مردم است، نه فقط بعضی از آن. چنانچه خداوند متعال در خود قرآن می‌فرماید:

﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾؛ آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به بعضی کافر می‌شوید؟!۱

بنابر این کسانی که یک آیه از قرآن را نپذیرند، در حقیقت حرف خدا و همه آیات قرآن را رد کرده‌اند.

اما منحصر کردن حجّت الهی و طریق هدایت، فقط به قرآن صحیح نیست؛ زیرا آیاتی در قرآن می‌باشد که دلالت مستقیم بر حجّیت کلام و سنت پیامبر دارد.

۱. خداوند متعال برای پیامبرش وحی کرده است که:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾؛

ما قرآن را به تو نازل کردیم تا آن را برای مردم بیان کنی.

این آیه، صریح در اعتبار و حجّت بودن بیان پیامبر ﷺ می‌باشد، درباره آن چه که از طرف خداوند برای هدایت نازل شده است.

۲. ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛

نه هرگز، به خدایت سوگند! اینان مؤمن نخواهند بود، مگر وقتی که تو را در اختلافاتشان حکم قرار دهند و از آن چه قضاوت می‌کنی، در دل خود نگرانی احساس نکنند و کاملاً تسلیم تو باشند.

در این آیه قضاوت پیامبر اکرم ﷺ به طور کلی و تسلیم شدن مردم در برابر آن، ملاک قرار داده شده است.

۳. ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾؛

پس اگر در چیزی نزاع و اختلاف پیدا کردید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید. اگر سنت پیامبر ﷺ حجّت نمی‌بود، قرآن او را برای رفع منازعات و اختلافات بشری، کنار خداوند به عنوان داور قرار نمی‌داد.

۴. ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛

اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید.

و به اتفاق فریقین، بارزترین مصداق اهل ذکر، پیامبر و اهل بیت او هستند.

۵. ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛

آنچه را پیامبر به شما داد، پس باید آن را بگیرید و آنچه را نهی کرد از آن باز

۱. سوره نحل: ۴۴.

۲. سوره نساء: ۶۵.

۳. سوره نساء: ۵۹.

۴. سوره نحل: ۴۳.

۵. سوره حشر: ۷.

ایستید.

۶. خداوند در جای دیگر قرآن خطاب به پیامبر می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾؛^۱

بگو اگر شما، خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست

بدارد.

۷. خداوند عالم در خطاب مهم و سرنوشت‌سازی به جامعه انسانی چنین می‌

فرماید:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبِكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛^۲

مصاحب شما [پیامبر ﷺ] نه گمراه است و نه جاهل و از هوای نفس سخن نمی‌

گوید. این نیست مگر وحیی که به او می‌شود.

این آیات، یک مطلب لطیف تری را هم در بر دارد که در آن، دو نکته وجود

دارد، یکی اینکه پیامبر ﷺ به میل خود نه سخن خود را می‌گوید که به خداوند

افترا ببندد؛ چون قرآن، کتابی نیست که قابل افترا باشد. و نه سخن دیگری را

اضافه می‌کند، تا بگویند: «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» بلکه هر چه می‌گوید، وحی است.

سخن غیر خدا را نمی‌گوید.

نکته دوم، آن که نطقش عین وحی است که تجلی می‌کند. نظیر ﴿وَمَا رَمَيْتَ

إِذْ رَمَيْتَ وَلَا كِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾^۳ این کلام خداست که از زبان رسول الله ﷺ شنیده

می‌شود؛ چنانچه طبق این آیه، دست خدا است که از آستین پیامبر به در آمده

است. از این جهت باید گفت: رمی تو، در حقیقت رمی خداست و در این آیات

که می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ نطق تو، عین وحی

۱. سوره آل عمران: ۳۱.

۲. سوره نجم: ۲-۴.

۳. ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (سوره یونس: ۳۷).

۴. سوره نحل: ۱۰۳.

۵. سوره انفال: ۱۷.

است؛ یعنی هم کلام تو در حقیقت کلام خداست و هم تکلم تو تکلم خداست. «ان هو» یعنی آن نطق نیست «الأ وحی» نه اینکه آن چه را که تو ای رسول اکرم نطق می کنی، برابر با وحی است، یا آنچه وحی شده، تو آن را نطق می کنی؛ بلکه مراد آن است که تکلم تو و نطق تو، همان تکلم الهی است.

بنابراین راه هدایت الهی منحصر به قرآن نیست و قول و فعل و حتی تفسیر پیامبر از آن جهت که مبین احکام الهی است نیز حجّت و طریق هدایت خداوند است. کلام پیامبر همان کلام خداوند می باشد.

با مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان، در زمان آخر عمر پیامبر اسلام ﷺ، مقتضای حکم عقل نیز این مطلب را ثابت می کند که آن حضرت، با عقل و درایت فوق العاده‌ای که علاوه بر مقام نبوت داشت و عمر شریف خود را در اعتلای دین اسلام صرف کرد، برای حفظ این شریعت از آفات و خطرات احتمالی آینده و نیز هدایت و اداره امت جاوید، چاره‌ای اندیشیده و کیفیت رهبری پس از خود را بیان کرده است؛ زیرا هرگز نمی توان گفت که آن حضرت بعد از خود، برای زمام امور و ادامه این آخرین دین الهی، هیچ برنامه‌ای نداشته باشد و مسلمانان را به حال خود رها کند! آیا می شود تصور کرد، یک دین جهانی که دربرگیرنده تمام معارف اصلی، اصول اخلاقی و احکام فرعی از تمام ابعاد فردی و اجتماعی است، بر خلاف تمام قوانین جهان که نیاز به مفسر و نگهبانی دارد، به یک حافظ و مفسر نیاز نداشته باشد؟! آیا معقول است با توجه به ختم دوره رسالت حضرت محمد ﷺ و جهانی بودن دین اسلام، آن حضرت درباره مسأله رهبری جامعه اسلامی به چگونگی آن، که از مسائل حیاتی و سرنوشت ساز بشر است، سخنی نگوید و برنامه ریزی نکند؟! و حال آن که سیره آن حضرت، چنین بود که هر وقت به سفر یا غزوه‌ای می رفت، برای خود جانشین تعیین می کرد، تا به امور مردم رسیدگی کند. با این وصف، چگونه می شود امت را بعد از خود به حال خودش رها کند؟! این یک برهان

«لَمَّی» است که از علت شیء به ضرورت وجود آن پی خواهیم برد. یعنی از سیره پیامبر و ضرورت امامت برای جامعه مسلمین به این نتیجه می‌رسیم که آن حضرت در زمان حیات خود، امام و جانشین معین فرموده است.

بنابر این، این که پیامبر گرامی ﷺ از دنیا رفته و درباره رهبری پس از خود هیچ سخنی نگفته است، پذیرفتنی و قابل قبول نیست.

در تاریخ آمده است که عبدالله پسر خلیفه دوم در زمانی که پدرش در بستر مرگ افتاده بود، به او پیشنهاد کرد: «جانشینی بعد از خود انتخاب کن». پدرش با این سخن، موافقت کرد.^۱ همچنین نقل شده است که عایشه به عبد الله پسر عمر گفت: «پسرم! سلام مرا به پدرت عمر برسان و به او بگو اَمّت محمد ﷺ را به حال خودش رها نکن و جانشینی برای خود قرار بده؛ زیرا در آن، ترس فتنه دارم». ^۲ نیز گفته شده است گروهی به عیادت عمر آمده و از او درخواست کردند که برای خود جانشینی انتخاب کند.^۳

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا دیگران در مقایسه با پیامبر اسلام ﷺ به مصلحت وصیت و تعیین جانشینی آگاه‌تر بودند؟! این ادعا، توهین بزرگ به پیامبر اسلام و گناهی نابخشودنی خواهد بود.

این وظیفه رسول گرامی است که به فرمان خداوند متعال فرد ممتازی را که شایستگی رهبری اَمّت اسلامی را داشته است، برگزیده و او را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی کند؛ زیرا امامت، همچون نبوت، منصبی الهی و آسمانی است؛ چون امامت، تداوم بخش نبوت و رسالت است. صحت این ادعا را می‌توان از گزارش‌های تاریخی، ادله و شواهد فراوانی که وجود دارد، به دست آورد؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ به چنین امر مهمی می‌اندیشیده و برای آن‌ها چاره جویی هم

۱. صحیح مسلم، کتاب الاماره، ج ۱۲، ص ۲۰۵-۲۰۶.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۴۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۰.

کرده است. مانند واقعه غدیر و حدیث ثقلین. پیامبر اسلام طبق روایات متواتر شیعه و سنی، حدیث ثقلین را در مواقع متعدّد هم چون روز عرفه در حجّة الوداع، هجدهم ذی الحجّة در غدیر خم، در مسجد مدینه و در نهایت در حجره مبارک خویش، هنگام ارتحال، مکرراً بیان فرموده است:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتکم بهما لن تضلّوا ابدًا؛
 همانا من دو چیز گران بها و ارزشمند را بین شما به جا می گذارم؛ کتاب خدا و
 عترتم. اگر به این دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد.^۱

البته رسول اکرم ﷺ، مسأله جانشینی را در همان روزهایی که در مکه به سر
 می برد و هنوز حکومتی در مدینه تشکیل نداده بود، یک مسأله الهی تلقی می-
 کرد. این معنا، در چندین حدیث دیگر از نظر شیعه و سنی آمده است که حدیث
 «یوم الدار» یکی از آنها است.

پس از گذشت سه سال از آغاز بعثت، خدای متعال، پیامبر ﷺ را مأمور کرد
 دعوت خود را آشکار سازد و آیه ﴿و انذر عشیرتک الاقربین﴾ نازل شد؛
 یعنی ای پیامبر! خویشان نزدیک خود را بترسان. علی علیه السلام بر حسب دستور پیامبر،
 غذایی تهیه کرد و خویشان آن حضرت را که تقریباً چهل نفر بودند، دعوت کرد.
 پیامبر ضمن سخنانی به آنها فرمود: من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام.

وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ أَدْعُوَكُمْ فَأَيُّكُمْ يُؤْزِرُنِي عَلَى أَمْرِي عَلَى أَنْ
 يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؛ خداوند به من امر فرموده شما را به آن دعوت
 کنم. پس کدام یک از شما مرا بر این امر کمک می کند تا برادر و وصی و جانشین
 من باشد میان شما؟

۱. ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ (سوره آل عمران: ۱۰۳)؛ قرآن، طناب خدا است. به این طناب،
 اعتصام کنید. چون قرآن، معصوم از زوال است. اعتصام به معصوم، نقش عصمت دارد و اعتصام به غیر
 معصوم، اثری نخواهد داشت. چیزی که خود پایگاه ثابتی ندارد و مصون نیست، نمی تواند جای اعتصام
 دیگری باشد. قرآن هم خود مصون است و هم صائِن دیگران. همچنین است عترت که قرآن ناطق است
 که هم معصوم است و هم عاصم. هم نمی لغزد، هم نمی گذارد دیگران بلغزند.

۲. سوره شعرا: ۲۱۴.

حضرت سه مرتبه این سخن را تکرار کرد. علی علیه السلام می فرماید: من از همه کوچکتر بودم. در هر بار گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله من به شما کمک می کنم. در این موقع، پیامبر فرمود: هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا؛ این برادر، وصی و جانشین من است بین شما؛ پس سخن او را بشنوید و اطاعت کنید. روایت دیگری در منابع اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نام خلفاء، نقل شده است، که حضرت فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمْ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ، فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَ الْمَهْدِيِّ، وَ تَشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَيَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ؛

همانا خلفا و اوصیای من و حجّت‌های خدا بر مردم، بعد از من، دوازده نفر هستند اول آنها، علی و آخرشان فرزندم مهدی علیه السلام است و حضرت عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند و شرق و غرب عالم را به نور خدا روشن کرده و حکومت خود را بر جهان می گستراند.

بنابراین عترت پیامبر صلی الله علیه و آله، کنار قرآن، به عنوان مرجع هدایت قرار خواهد داشت. پس از اثبات حجّیت روایات اهل بیت علیهم السلام، به نحو استدلالی به کمک روایات امامان علیهم السلام، وقوع رجعت را در آخر الزّمان به روشنی می توان اثبات کرد که هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند.

وقوع رجعت در میان پیامبران پیشین

اکنون روایاتی را که دلالت بر وقوع رجعت در زمان پیامبران گذشته دارد به طور خلاصه در ذیل می آوریم:

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰.
۲. بیابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۹۵.

۱. عن الكاهلي قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ان يعقوب لما ذهب منه يوسف و بنيامين نادى يا رب اما ترحمنى اذهب ابني؟ فقال الله عزوجل: لو امتهما لاحتيهما لك...؛

از کاهلی نقل شده است که گفت: شنیدم حضرت صادق عليه السلام می فرمود: «هنگامی که یعقوب به فراق یوسف و بنیامین گرفتار شد، عرض کرد: پروردگارا! پسرانم را از جلو چشمم بردی، بر من ترحم نمی کنی؟ خطاب شد: اگر آنان را هم میرانده بودم، برای تو زنده می کردم.»

۲. مرحوم کلینی از امام صادق عليه السلام روایتی نقل می کند:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمِ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام وَكَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُ لَهُ فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَخَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ فَقَالَ لَهُ مَا تُرِيدُ مِنِّي فَقَالَ لَهُ أُرِيدُ أَنْ تُؤَيِّسَنِي كَمَا كُنْتَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ لَهُ يَا عَيْسَى مَا سَكَنْتَ عَنِّي حَرَارَةَ الْمَوْتِ وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُعِيدَنِي إِلَى الدُّنْيَا وَتَعُودَ عَلَيَّ حَرَارَةَ الْمَوْتِ فَتَرْكُهُ فَعَادَ إِلَى قَبْرِهِ؛

حضرت صادق عليه السلام فرمود: حضرت عیسی عليه السلام بر سر قبر یحیی بن زکریا آمد و قبلاً از خدا خواسته بود که وی را زنده کند. او را صدا زد. جواب داد و از قبر بیرون آمد. عرض کرد: «از من چه می خواهی؟» فرمود: «می خواهم مونس من باشی، چنان که در دنیا بودی.» عرض کرد: «ای عیسی! هنوز تلخی مرگ از کامم بیرون نرفته، می خواهی مرا به دنیا بازگردانی و دوباره به چنگال مرگ گرفتارم کنی؟» عیسی آزادش گذاشت به قبر برگشت.^۱

۳. مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الرَّزَّازِ... عَنْ بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ إِسْمَاعِيلَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ يَقُولُ وَاذْكُرْ فِي

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۰؛ الإیقاظ، باب ششم، ص ۱۶۱، ح ۵.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶۰؛ الإیقاظ، باب ششم، ص ۱۵۷، ح ۱.

۳. این روایت با روایات زیاد دیگری که مرگ را برای اولیای الهی سهل و یا از غسل شیرین تر معرفی می کنند، سازگار نیست.

الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا أَمْ كَانَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ ﷺ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ حُجَّةً لِلَّهِ قَائِمًا صَاحِبَ شَرِيعَةٍ فَأَلَى مَنْ أُرْسِلَ إِسْمَاعِيلُ إِذْ قُلْتُ فَمَنْ كَانَ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ ذَاكَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ حِزْقِيلَ النَّبِيِّ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ فَكَذَّبُوهُ وَاقْتَلَوْهُ وَسَلَخُوا وَجْهَهُ فَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَهُ فَوْجَةٌ إِلَيْهِ سَطَّاطَائِيلَ مَلِكَ الْعَذَابِ فَقَالَ لَهُ يَا إِسْمَاعِيلُ أَنَا سَطَّاطَائِيلُ مَلِكُ الْعَذَابِ وَجَهَنِّي رَبُّ الْعِزَّةِ إِلَيْكَ لِأَعَذَّبَ قَوْمَكَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ إِنْ شِئْتَ فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ لِمَا حَاجَتَ لِي فِي ذَلِكَ يَا سَطَّاطَائِيلُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ فَمَا حَاجَتُكَ يَا إِسْمَاعِيلُ فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ يَا رَبُّ إِنَّكَ أَخَذْتَ الْمِيثَاقَ لِنَفْسِكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِأَوْصِيَاءِهِ بِالْوَلَايَةِ وَ أَخْبَرْتَ خَلْقَكَ بِمَا تَفْعَلُ أُمَّتَهُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّهَا وَ إِنَّكَ وَعَدْتَ الْحُسَيْنَ أَنْ تَكْرَهُهُ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى يَنْتَقِمَ بِنَفْسِهِ مِمَّنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ فَحَاجَتِي إِلَيْكَ يَا رَبُّ أَنْ تَكْرُنِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أَتَنْتَقِمَ مِمَّنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِي مَا فَعَلَ كَمَا تَكْرَهُ الْحُسَيْنُ فَوَعَدَ اللَّهُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ حِزْقِيلَ ذَلِكَ فَهُوَ يَكْرَهُ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

از برید بن معاویه عجلای نقل شده است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «این اسماعیل که خداوند می فرماید: «و یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در وعده صادق و رسول و پیغمبری بزرگوار بود.» همان فرزند حضرت ابراهیم بود؟» فرمود: «آن اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت و حضرت ابراهیم، حاجت وقت و صاحب شریعت بود؛ پس اسماعیل، پیغمبر چه کسانی بود؟» گفتم: «پس این اسماعیل کیست؟» فرمود: «اسماعیل، فرزند حزقیل پیغمبر است. خدا او را به سوی قومش فرستاد، او را تکذیب کردند و کشتند و پوست صورتش را کردند. خدا بر آنان غضب کرد و «سطاطائیل» فرشته عذاب را فرستاد. به وی گفت: «ای اسماعیل! خداوند مرا به سوی تو فرستاده که اگر اجازه دهی، این قوم را هلاک کنم. فرمود: من به این کار احتیاجی ندارم. از جانب خدا وحی شد: پس چه حاجت داری؟ عرض کرد: پروردگارا! تو برای خداوندی خود و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و

امامت اوصیایش، از مردم پیمان گرفته‌ای و مصیبت‌های حسین بن علی را به مردم خبر داده‌ای و حسین علیه السلام را وعده داده‌ای که او را به دنیا برگردانی، تا خود از دشمنانش انتقام گیرد. اکنون حاجت من این است که مرا هم آن موقع به دنیا برگردانی، تا از دشمنانم انتقام گیرم. خدا به وی وعده داد که او را برگرداند و با حسین علیه السلام برخواهد گشت.^۱

۴. امام رضا علیه السلام نیز در باب وقوع رجعت در امت‌های گذشته، بیاناتی فرموده است که ذیلاً بیان می‌شود:

قَالَ الرَّضَا علیه السلام: مَا أَنْكَرْتُ أَنْ عَيْسَى كَانَ يُخَيِّبُ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ الْجَائِلِيُّ أَنْكَرْتُ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ مِنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ فَهُوَ رَبُّ مُسْتَحِقٌّ لِأَنْ يُعْبَدَ قَالَ الرَّضَا علیه السلام: فَإِنَّ الْيَسَعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عَيْسَى مَشَى عَلَى الْمَاءِ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ فَلَمْ تَتَّخِذْهُ أُمَّتَهُ رَبًّا وَ لَمْ يُعْبَدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَقَدْ صَنَعَ حَزَقِيلُ النَّبِيُّ مِثْلَ مَا صَنَعَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَأَحْيَا خَمْسَةَ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِينَ سَنَةً؛^۲

شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «مذاکرات حضرت رضا علیه السلام در حضور مأمون، با علمای مذاهب درباره توحید» از حسن بن محمد نوفلی روایت می‌کند: حضرت رضا علیه السلام در ضمن بحث، به یکی از علمای نصاری فرمود: «چرا انکار می‌کنی که حضرت عیسی به اذن خدا مرده زنده می‌کرد؟» [یعنی چگونه این را نشانه خدایی او می‌دانی؟] جاثلیق گفت: «از این رو که هر کس مرده زنده کند و کور مادرزاد و پسر را شفا دهد، خدا خواهد بود و مستحق پرستش است.» امام رضا علیه السلام در رد استدلالت جاثلیق فرمود: «یسع» هم از این کارها می‌کرد. روی آب راه می‌رفت، مرده زنده می‌کرد، کور مادرزاد و پسر را شفا می‌داد؛ ولی امتش خدایش نخواندند و احدی وی را پرستید. حزقیل پیغمبر هم نظیر

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۹۰؛ الإيقاظ، باب دهم، ص ۳۲۸-۳۲۹، ح ۴۲.

۲. عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۰۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۱۸.

کارهای عیسی را می‌کرد، سی و پنج هزار نفر را شصت سال پس از مرگشان زنده کرد...»

آنچه در ائمت‌های گذشته واقع شده، در این ائمت نیز واقع می‌شود

آیات و روایات، از وحدت سرنوشت ائمت‌ها خبر می‌دهند؛ یعنی تمام حوادثی که در ائمت‌های گذشته واقع شده‌اند، در ائمت آخر الزمان هم واقع می‌شوند. در این باره روایات فراوانی وجود دارد که حتی ادعای تواتر شده است. مرحوم حرّ عاملی، ۲۶ روایت نقل می‌کند و می‌گوید: «روایات به قدری زیاد است که بعضی، اجمالاً ادعای اجماع کرده‌اند، وی در ابتدا استدلال به آیه قرآن کرده است و سپس روایات را در ذیل آیه آورده است.^۱

«سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت الهی، تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

البته این موضوع را پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند و در مقابل دشمنان، استدلال کرده و به آن تمسک فرموده‌اند. احادیث در این زمینه از طریق شیعه و سنی بسیار است؛ اما به لحاظ رعایت اختصار، از ذکر همه آن روایات معذور بوده، چند نمونه به صورت فهرست وار می‌آوریم و علاقه‌مندان را به کتاب‌های حدیثی ارجاع می‌دهیم.

۱. قال النبي ﷺ: يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَحَذْوَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: هر اتفاقی در بنی اسرائیل رخ داد، بدون ذره‌ای کم و زیاد، در این ائمت هم رخ می‌دهد.^۲

۱. الإيقاظ، ص ۹۸.

۲. سوره فتح: ۲۳. مضمون این آیه در آیات ۳۸ و ۶۲ احزاب نیز آمده است.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الإيقاظ، ص ۹۹، ح ۱.

۲. شیخ صدوق، روایتی به سند صحیح نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:
 كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّةِ السَّالِفَةِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ
 الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛

آن چه در امت‌های سابق واقع شده است، بدون کم و زیاد در این امت هم واقع می‌شود.
 ۳. کلینی از ابو بصیر نقل می‌کند:

عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ
 اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أُعْطَاهُ مُحَمَّدًا عليه السلام؛

خدا هیچ چیز به سایر پیامبران نداد، مگر این که به محمد عليه السلام هم عطا فرمود.

۴. مرحوم صدوق از حسن بن جهم نقل می‌کند که مأمون در جلسه‌ای که
 متکلمان و فقیهان از فرق مختلف جمع بودند، از حضرت رضا عليه السلام پرسید:

فَمَا تَقُولُ فِي الرَّجْعَةِ فَقَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام إِنَّهَا الْحَقُّ وَقَدْ كَانَتْ فِي الْأُمَّةِ السَّالِفَةِ وَ
 نَطَقَ بِهَا الْقُرْآنُ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّةِ
 السَّالِفَةِ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛

نظر شما درباره رجعت چیست؟ حضرت رضا فرمودند: رجعت، حق است. در
 امت‌های سابق بوده و قرآن در این باره شهادت می‌دهد. در این امت نیز خواهد بود؛
 زیرا پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: هر چه در امت‌های پیشین اتفاق افتاده است، بدون ذره‌ای کم
 و زیاد، در این امت هم اتفاق می‌افتد.

مقصود آن حضرت از نطق قرآن به رجعت، همان آیاتی می‌باشد که در
 امت‌های گذشته اتفاق افتاده است که قبلاً ذکر شد.

۵. علی بن ابراهیم روایت می‌کند: قَالَ عليه السلام لَمْ يَكُنْ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ شَيْءٌ إِلَّا وَفِي
 أُمَّتِي مِثْلَهُ؛

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۹؛ الإيقاظ، ص ۹۹، ح ۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ الإيقاظ، ص ۹۹، ح ۳.

۳. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۰؛ الإيقاظ، ص ۱۰۷، ح ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۳۵.

پیامبر ﷺ فرمود: هیچ حادثه‌ای در بنی اسرائیل رخ نداده، جز این که نظیرش در امت من هم رخ دهد.^۱

۶. قطب راوندی روایت می‌کند:

قال الصادق عليه السلام ان الله رده على ايوب اهله و ما له الذين هلكوا، ثم ذكر قصة عزيز و ان الله اماته و احياه و قصة الذي خرجوا من ديارهم و هم الوف، و «قال لهم الله موتوا ثم احياهم» و غير ذلك ثم قال: فمن اقربه جميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا و قد قال النبي ﷺ: ماجرى في الامم انبياء قبلي شيئا الا و يجرى في امتي مثله؟

حضرت صادق عليه السلام فرمود: خداوند کسان ایوب را که مرده بودند، یا مالش را که تلف شده بود، به وی برگرداند. سپس قصه عزیر را - که مرد و سپس زنده شد - و قصه کسانی را که از ترس مرگ، از وطن آواره شدند و خداوند ایشان را میراند و دوباره زنده کرد و دیگران را نقل می‌کند: آنان که به این‌ها اقرار دارند، چگونه رجعت دنیا را منکر می‌شوند، در صورتی که پیغمبر ﷺ فرمود: هیچ چیز در امت پیامبران گذشته واقع نشده است مگر این که در امت من هم واقع می‌شود.

لازم است حدیث دیگری را که از اهل سنت نقل شده، نیز بیاوریم:

۷. عن ابي سعيد خدری: ان رسول الله ﷺ قال: لتتبعن سنن من كان قبلکم شبرا بشبر و ذراعا بذراع، حتی لو دخلوا جحر ضب تبعموه قلنا یا رسول الله الیهود و النصارى قال: فمن؟

هر آینه شما از روش پیشینیان خود، و جب به جب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، تا آن جا که اگر آنان در لانه سوسماری وارد شده باشند، شما نیز مرتکب این کار می‌شوید. گفتیم ای رسول خدا! آیا مراد شما، یهود و نصاری

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷؛ الإیقاظ، ص ۱۰۹، ح ۲۳.

۲. خرائج و جرائح، ج ۲، ص ۹۳۳-۹۳۴؛ الإیقاظ، ص ۱۰۸، ح ۱۹.

۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۴۴.

هستند؟ فرمود: پس چه کسی را می‌گوییم؟

البته از این قانون عام که می‌گوید: «آنچه در امت‌های گذشته واقع شده است، در این امت نیز واقع می‌شود» به برکت وجود نازنین پیامبر اکرم ﷺ و دعای آن حضرت، مواردی استثنا شده‌اند؛ مانند تکالیف شاق، مسخ شدن، باران سنگ، فرورفتن در زمین و... که در تاریخ موجود است.^۱

خداوند رحمان، رفع این نوع عذاب‌ها را به پیامبر عظیم الشان بشارت داده است:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۲

ولی [ای پیامبر] تا تو میان آن‌ها هستی، خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد، و [نیز] تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند.

دو چیز از اسباب امنیت ذکر شده است: ۱. وجود رسول اکرم ﷺ. ۲. استغفار مسلمانان که با وجود حضرت پیامبر در روی زمین و استغفار مسلمانان، خداوند عذاب‌هایی که امت‌های گذشته گرفتار می‌شدند را برداشته است و بعد از رحلت رسول خدا، اهل بیت آن حضرت اسباب امان اهل زمین خواهند بود؛ لذا با عدم وجود اهل بیت ﷺ بساط زمین برچیده می‌شود.^۳

لَوْ لَا الْحِجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ أَهْلِهَا؛

روایات متعددی از شیعه و سنی نقل شده است که اهل بیت پیامبر، امان اهل زمین هستند؛ همان طور که ستارگان، امان اهل آسمان می‌باشند.^۴

اینک یک روایت را به عنوان نمونه می‌آوریم:

جابر انصاری می‌گوید: از امام باقر سؤال کردم: به چه دلیل، نیاز به نبی و امام

هست؟

۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲. سوره انفال: ۳۳.

۳. امالی طوسی، ص ۳۷۹؛ خلاصه العقبات، ج ۴، ص ۳۱۴.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۰۲؛ ج ۲۳، ص ۱۹؛ ج ۲۷، ص ۳۰۸.

قال: لبقاء العالم على صلاحه، و ذلك أن الله عزوجل يرفع العذاب عن أهل الأرض إذا كان فيها النبي أو الإمام، قال الله عزوجل: «و ما كان الله...» و قال النبي ﷺ: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض، فإذا ذهبت النجوم أتى أهل السماء ما يكرهون (يوعدون) و إذا ذهبت أهل بيتي أتى أهل الأرض ما يكرهون (يوعدون) و يعنى بأهل بيته الأئمة الذين قرن الله عزوجل طاعتهم بطاعته، فقال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۱

فرمود: برای بقا و صلاح عالم. چون خداوند به برکت وجود نبی و امام، عذاب را از اهل زمین برمی دارد. چه این که فرموده است (خداوند این گونه نیست که آن‌ها را عذاب کند، در حالی که تو میان آن‌ها هستی...) رسول اکرم ﷺ فرمود: ستارگان، اسباب امان و امنیت برای اهل آسمان هستند و اهل بیت من، اسباب امان و امنیت برای اهل زمین می‌باشند؛ همان گونه که اگر ستارگان از بین بروند، اهل آسمان گرفتار عذاب می‌شوند، اهل بیت من نیز اگر از روی زمین بروند، اهل زمین گرفتار عذاب خواهند شد. مراد از اهل بیت آن حضرت، ائمه معصومین عليهم السلام هستند که خداوند اطاعت و پیروی از آنان را مقارن با اطاعت و پیروی رسولش واجب دانسته است. پس فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند و رسول را اطاعت کنید و از صاحبان امر پیروی نمایید.»^۲

چنان که بیان شد، به برکت پیامبر ﷺ و امامان معصوم عليهم السلام مواردی از امور واقع شده در امت‌های پیشین، در این امت استثنا شد؛ اما بحث رجعت، با هیچ دلیلی استثنا نشده است و حتماً با همان شکوه و عظمت، اتفاق خواهد افتاد.

۱. سوره انفال: ۳۳.

۲. سوره نساء: ۵۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۹؛ معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۵، ص ۷۳.

وقوع رجعت در امت پیامبر ﷺ

روایات زیادی وجود دارد که رجعت در این امت، در مواقع متعدّد واقع شده است.

۱. قطب راوندی در باب معجزات امام صادق علیه السلام از یونس بن ظبیان نقل می-کند که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ علیه السلام مَعَ جَمَاعَةٍ، فَقُلْتُ قَوْلَ اللَّهِ لِإِبْرَاهِيمَ: ﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ...﴾ أَكَانَتْ أَرْبَعَةً مِنْ أجناسٍ مُخْتَلِفَةٍ أَوْ مِنْ جِنْسٍ؟ قَالَ: أَتُحِبُّونَ أَنْ أُرِيَكُمْ مِثْلَهُ؟ قُلْنَا: بَلَى. قَالَ: يَا طَاوُسُ! فَإِذَا طَاوُسُ طَارَ إِلَى حَضْرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا غُرَابُ! فَإِذَا غُرَابٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَازِي! فَإِذَا بَازِي بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا حَمَامَةٌ! فَإِذَا حَمَامَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ أَمَرَ بِذَبْحِهَا كُلِّهَا وَتَقْطِيعِهَا وَتَنْفِ رِيشِهَا وَأَنْ يُخْلَطَ ذَلِكَ كُلُّهُ بِبَعْضِ بَيْعُضٍ؛ ثُمَّ أَخَذَ بِرَأْسِ الطَّاوُسِ، فَقَالَ: يَا طَاوُسُ! فَرَأَيْنَا لَحْمَهُ وَعِظَامَهُ وَرِيشَهُ يَتَمَيَّزُ مِنْ غَيْرِهَا حَتَّى التَزَقَ ذَلِكَ كُلُّهُ بِرَأْسِهِ وَقَامَ الطَّاوُسُ بَيْنَ يَدَيْهِ حَيًّا، ثُمَّ صَاحَ بِالْغُرَابِ كَذَلِكَ وَبِالْبَازِي وَالحَمَامَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَامَتْ كُلُّهَا أَحْيَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ!

با جمعی خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. راجع به این آیه سؤال کردم که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن» آیا از چهار جنس متفاوت بودند یا از یک جنس؟ فرمود: «می خواهید نظیر آن را به شما بنمایانم؟» گفتیم: «آری!» صدا زد: «طاووس!» ناگاه طاووسی حاضر شد، باز صدا زد: «کلاغ!» کلاغی پیدا شد، صدا زد: «بازا!» بازی برابرش حاضر شد، صدا زد: «کبوتر!» کبوتری حاضر شد. دستور داد همه را سر بریدند و پاره پاره کردند و پرهايشان را کردند و همه را با هم مخلوط کردند. سپس سر طاووس را گرفت و صدا زد: «طاووس!» دیدیم گوشت و استخوان و پرها جدا شد و به هم پیوست و آمد به سرش متصل شد و حرکت کرد. سپس کلاغ و باز و کبوتر را صدا زد و همه به

۱. سوره بقره: ۲۶۰.

۲. الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۲۹۷؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۲۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۱۱.

همین صورت زنده شدند.

۲. قطب راوندی و حرّ عاملی نقل می کنند:

كان في عهد سيدنا رسول الله ﷺ رجل هلكت له ابنة في الجاهلية و كان قد رماها في واد فلما أسلم ندم على ما فعل. فقال: يا نبي الله إني فعلت كذا و كذا بابنة لي صغيرة فجاء النبي ﷺ إلى شفير الوادي فدعا بنته فقالت ليبيك يا رسول الله فقال إن أردت أن ترجعي إلى أبويك فهما الآن قد أسلما فقالت يا رسول الله أنا عند ربي و لا أختار أبي و أمي ربي؛

در زمان پیغمبر ﷺ مردی بود که دخترش در جاهلیت مرده بود و او را در دره افکنده بود. هنگامی که اسلام آورد از کرده خویش پشیمان شد و به پیغمبر ﷺ عرض کرد: «من با دختر خویش چنین کرده‌ام.» حضرت کنار دره آمد و دختر را صدا زد. جواب داد: «لیبک یا رسول الله!» فرمود: «پدر و مادرت مسلمان شده‌اند، می‌خواهی نزد آنها برگردی؟» گفت: «من اکنون در جوار پروردگارم به سر می‌برم و پدر و مادرم را بر خدا ترجیح نمی‌دهم.»

۳. باز هم راوندی در معجزات امام حسین ﷺ از یحیی بن ام طویل نقل می کند که گفت:

كنا عند الحسين ﷺ إذ دخل عليه شاب يبكي فقال له الحسين ما يبكيك قال إن والدتي توفيت في هذه الساعة و لم توص و لها مال و كانت قد أمرتني أن لا أحدث في أمرها شيئا حتى أعلمك خبرها فقال الحسين ﷺ قوموا بنا حتى نصير إلى هذه الحرة فقمنا معه حتى انتهينا إلى باب البيت الذي فيه المرأة و هي مسجاة فأشرف على البيت و دعا الله ليحييها حتى توصي بما تحب من وصيتها فأحياها الله و إذا المرأة جلست و هي تتشهد ثم نظرت إلى الحسين ﷺ فقالت ادخل البيت يا مولاي و مرني بأمرك فدخل و جلس على مخدة ثم قال لها وصي يرحمك الله فقالت يا ابن رسول الله! إن لي من المال كذا و كذا في مكان كذا و كذا و قد جعلت

ثله إليك لتضعه حيث شئت من أوليائك و الثلثان لابني هذا إن علمت أنه من مواليك و أوليائك و إن كان مخالفا فخذة إليك فلا حق للمخالفين في أموال المؤمنين ثم سأله أن يصلى عليها و أن يتولى أمرها ثم صارت المرأة ميتة كما كانت؛

خدمت حضرت امام حسين عليه السلام بودیم. جوانی، گریه کنان وارد شد و گفت: «هم اکنون مادرم مرده و وصیتی نکرده است.» مالی دارد و دستور داده که بدون اجازه شما تصرف نکنیم.» فرمود: «برخیزید.» همراه آن جناب رفتیم، به اطاقی رسیدیم که بدن زن را در آن نهاده و پارچه رویش کشیده بودند. حضرت نزدیک اطاق رفت و دعا کرد که خداوند او را زنده کند تا هر وصیتی می خواهد بکند. ناگهان زن برخاست و نشست. کلمه شهادت بر زبان جاری کرد و چشمش به امام حسین عليه السلام افتاد.

سپس گفت و گوی آنها را نقل می کند تا آن جا که می گوید: آن گاه به حالت اول برگشت و بی جان روی زمین افتاد.

۴. شیخ مفید رحمته الله در کتاب ارشاد نقل می کند:

و لما أصبح عبید الله بن زیاد، بعث برأس الحسين عليه السلام فدير به في سلك الكوفة كلها و قبائلها. فروى عن زيد بن أرقم أنه قال: مر به على و هو على رمح و أنا في غرفة، فلما حاذاني؛ سمعته يقرأ: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» فقف والله شعري و ناديت رأسك والله يا ابن رسول الله أعجب و أعجب؛

ابن زیاد فرمان داد سر مقدس حسین عليه السلام را در کوچه های کوفه بگردانند. زید بن ارقم گوید: در غرفه ای بودم. دیدم سر، بالای نیزه است و وارد شد. هنگامی که برابر من رسید، این آیه را خواند: «مگر پنداشته ای که اصحاب کهف و رقیم از آیات

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۰؛ الإيقاظ، باب هفتم، ص ۲۰۰، ح ۱۴.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ الإيقاظ، باب ۸، ص ۲۱۴، ح ۱۱.

ما عجیب تر بوده اند؟» مو بر تنم راست شدی صدا زدم: «ای پسر پیغمبر! به خدا قسم، قصه تو عجیب تر است!»

۵. راوندی در کتاب خرایج از منهل بن عمرو نقل می کند که گفت:

أنا والله رأيت رأس الحسين عليه السلام حين حمل و أنا بدمشق و بين يديه رجل يقرأ ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾^۱ فأنطق الرأس بلسان فصيح فقال أعجب من أصحاب الكهف قتلى و حملى؛

در شام سر مقدس امام حسین عليه السلام را دیدم که شخصی مقابلش این آیه را خواند: «مگر پنداشته ای که اصحاب کهف و رقیم از آیات ما عجیب بوده اند» سر، به زبان فصیح گفت: کشتن من و دور گرداندن سرم، از قصه اصحاب کهف عجیب تر است. این مطلب را شیخ حر عاملی نیز آورده و در آخر می گوید:

«هذا أعجب من الرجعة و أغرب لان عود الروح الى مجموع البدن قد كثر وقوعه كما عرفت و اما عودها الى الرأس وحده فهو غريب غير معقود، فيزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها؛

این ها، از رجعت هم عجیب و غریب ترند؛ زیرا وقوع رجعت در تمام بدن، بسیار اتفاق افتاده است؛ اما بازگشت روح به قسمتی از بدن، بسیار عجیب است. بازگشت روح به سر تنها، بسیار بی سابقه است؛ پس رجعت که بازگشت روح به تمام بدن است را نباید بعید شمرد.

مرحوم حر عاملی، در کتاب ایقاظ، ۴۰ حدیث در رابطه با رجعت ائمه عليهم السلام ذکر کرده است.

رجعت یا تجلی

لازم است برای روشن ساختن جوانب بحث، بعد از قبول این مسأله که رجعت

۱. سوره کهف: ۹.

۲. الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۵۷۷.

۳. الإيقاظ، باب هشتم، ص ۲۱۵.

همان برگشت روح به بدن مادی دنیوی است که اصل بحث رجعت بر اساس همین ملاک مورد بررسی قرار گرفته بود، بنابر این، قضیه و ماجرای قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام بر فرض صحت که در این روایات ذکر شد و همچنین مواردی را که مرحوم شاه آبادی در *رشحات البحار* ذکر کرده که قبلاً یاد آور شدیم، و نیز همانند این مسائل را نمی توان از مصادیق رجعت دانست؛ بلکه این گونه موارد قابل تأویل به تجلی روحانی آنان علیهم السلام می باشد؛ یعنی تجلی و ظاهر شدن روح با همان قالب های مثالی و برزخی، ولی با پایین آوردن درجه ارتعاشات جسم مثالی تا قابل رؤیت شود به اهل عالم، که به حواس ظاهره مشاهده نماید آنها را، به همان صورت اصلی انسانی یا به صورت دیگر، یا این که اراده روح تعلق بگیرد به ظاهر شدن صوتش در عالم مادی، به طوری که اهل دنیا صوت او را بشنوند، این گونه موارد را اصطلاحاً تجلی روح می نامند، نه رجعت.

به عبارت دیگر، آن بزرگواران، با بدن مثالی برای دیگر افراد تجلی کرده اند و این، با حکم عقل و نیز رحمت خداوند، سازگارتر است.

در نتیجه صغرای قیاس، به آیات و روایاتی اثبات می شود که حوادث و وقایع امت های گذشته را حکایت می کند و کبرای قیاس را آیات و روایاتی اثبات می کند که از وحدت سرنوشت امت ها خبر می دهد؛ و نتیجه صغرا و کبرا - رجعت در امت آخر الزمان تحقق پیدا می کند - قطعی خواهد بود.

روایاتی که ذکر شد، وقوع رجعت را فی الجمله در امت پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات می کند؛ اما چنانچه بررسی کردیم، رجعت در دوران گذشته به صورت بسیار وسیع (مانند رجعت اهالی یک شهر) و با شکوه (همانند رجعت فرزندان حضرت ایوب) و نیز رجعت هفتاد نفر یاران حضرت موسی) اتفاق افتاده است، اما در زمان پیامبر، این گونه رجعت، اتفاق نیفتاده است و اصل آن، با همان شکوه و عظمت و وسعت، در زمان امام زمان علیه السلام به وقوع خواهد پیوست.

بخش چهارم:

اهداف و چگونگی رجعت

مقدمه

قبل از ورود به بحث، بیان نکاتی را لازم می‌دانیم.

۱. آیا وظیفه داریم درباره عصر رجعت حرف بزنیم؟ آیا اصلاً می‌توانیم شرایط عصر رجعت را بشناسیم و آیا حق داریم درباره این که بعد از رجعت، جمعی از امت‌های گذشته و امت پیامبر اسلام خصوصاً بعضی از انبیا و اوصیا که در زمان ظهور حضرت مهدی آن موعود ادیان جهان تحقق پیدا می‌کند. چه خواهند شد و چه خواهند کرد، سخن بگوییم و تأمل کنیم؟

ممکن است کسی بگوید: انبیای الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام وقتی رجعت کردند، خودشان بهتر می‌دانند چه انجام دهند؛ اینکه در آن زمان از تاریخ، وضعیت جهان و شرایط اجتماعی بشر چه طور خواهد بود، در آن روز آشکار خواهد شد. بنابراین، ما را چه به این بحث و تحقیق؟ همین قدر بدانیم که عصر رجعت وجود دارد و باور داشته باشیم که «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»؛ دنیا پر از عدل و قسط می‌شود، بعد از این که پر از ظلم و جور شده باشد، کفایت می‌کند. همین قدر بدانیم که عصر رجعت، عصر تکامل بشری در عرصه تعقل و اخلاق خواهد بود و همین قدر بدانیم که در آن عصر، وعده‌های الهی تحقق پیدا می‌کند، برای ما بس است؛ بنابراین باید به وظایف

اصلی خودمان که در عصر غیبت هستیم، پردازیم و اعمال صالح انجام دهیم و زمینه ساز ظهور حضرت مهدی باشیم.

این حرف، از یک نگاه، صحیح و راست است؛ اما به اعتقاد بنده، اگر صحبت از عصر رجعت می‌کنیم و از آن عصر سخن می‌گوییم، برای شناخت درست‌تر وظایف خودمان در عصر قبل از رجعت است. می‌خواهیم بفهمیم که ما چه باید بکنیم و شناخت عصر رجعت، ما را مکلف و وادار می‌کند تا به وظایف دینی و اسلامی خود هر چه بیشتر جدی و کوشا باشیم؛ زیرا میان همه فرق مسلمین، اتفاق نظر قطعی وجود دارد که عمر دنیا و احکام و تکالیف پایان نمی‌پذیرد، مگر پس از ظهور آخرین حجّت خداوند روی زمین.

در این باره، دو روایت را از طریق شیعه و سنی به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

الف. عبدالله بن عمر از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَطَنِهِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا؛

اگر از دنیا، غیر از یک روز باقی نمانده باشد، همان یک روز را خداوند طولانی می‌کند، تا مردی از نسل من ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند. همانگونه که پر از جور و ظلم شده است.

ب. قال علیه السلام: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا

مَلَأَتْ جَوْرًا؛

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۱۳؛ باب ۳، ح ۵؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، باب ۳۰، ح ۴؛ همچنین روایت دیگری است از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که فرمود: «قوله علیه السلام في حق القائم علیه السلام: لو لم يبق من الدنيا إلا ساعة واحدة لطوّل الله تلك الساعة حتى يخرج رجل من جنس كاسمي وكنيته ككنيتي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» (النكت الاعتقادية، ص ۴۳؛ منتخب الاثر، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۵۹۷).

۲. مسند احمد بن حنبل، ص ۹۹. همچنین ابوهريره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «لو لم يبق من الدنيا إلا ليلة يملك فيها رجل من اهل بيتي» (السنن الواردة في الفتن، ج ۵، باب ماجاء في المهدي، ح ۲۶؛ عقد الدرر، ص ۱۸، ب ۱).

اگر از عمر جهان، جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند به طور حتم در آن روز شخصی از ما را برمی‌انگیزد و او جهان را پر از عدل و داد می‌کند، همانگونه که پر از ظلم شده است.

این یک وعده الهی است که خداوند تمام توانایی‌های پیامبران پیشین و قدرت‌های پیامبر اسلام و امامان را به حضرت مهدی ارزانی می‌فرماید. تا آن حضرت، به وسیله قدرت الهی، حکومت جهانی را در سراسر گیتی بگستراند که همان عصر، هم‌زمان با عصر رجعت خواهد بود.

۲. در همین رابطه، آنچه می‌توان گفت این است که نوشتن تاریخ آینده، کار آسانی نیست؛ یعنی این که اگر غیر از معصومان علیهم‌السلام بخواهند بگویند که در آینده چه خواهد شد، کار دشواری است؛ مثلاً اگر پرسید که در قرن ۲۲ چه وضعیتی بر دنیا اتفاق خواهد افتاد؟ در این باره هر چه بگوییم، گمان‌هایی بیش نیست. آیا روش اسلام‌گرایی بر کرسی می‌نشیند یا روش غیر اسلامی؟ در این حال می‌شود فقط با بررسی وضعیت فعلی، حدس زد که در آینده چه موقعیتی خواهیم داشت. به هر حال، به مراتب دشوارتر است که بگوییم در عصر رجعت چه وضعیتی حاکم خواهد بود؛ اما از سویی نیز آسان‌تر است؛ زیرا اصول راهنما داریم که گنجینه بسیار ارزشمندی از آیات و روایات درباره عصر رجعت است که با استناد به آن‌ها می‌توانیم وضعیت را روشن کنیم.

۳. مطلب بعدی که بسیار مهم به نظر می‌رسد، این است که معمولاً درباره فقه، بسیار دقت می‌کنیم و به روایات توجه خاص نشان می‌دهیم و به علم رجال و سند‌شناسی می‌پردازیم؛ ولی درباره اعتقادات و اخلاقیات، چنین دقتی نداریم. مسأله رجعت، به جای زمینه‌سازی مناسب و استدلال عقلی و تمسک به آیات بر خلاف کثرت ذکر آن در متون روایی، بدون هیچ دلیل منطقی، از سوی محققان، به وادی سکوت سپرده شده است. باید در این باره بیشتر توجه کرد؛ زیرا مسائل اعتقادی، انسان‌ها را وادار به انجام تکالیف و ملزم به وظایف عملیه می‌سازد.

گذشته از این، در مسائل اعتقادی، به هر روایت نمی‌شود تمسک کرد. حتی اگر قطعی الصدور باشد؛ ولی ظنی الدلالة. چه رسد به این که ظنی الصدور و ظنی الدلالة باشد یا راوی مجهول باشد یا یکی راوی را توثیق کرده و دیگری مذمت، جزء روایات ضعیف به شمار می‌آید.

بر فرض صحت سند، خبر واحد در مسائل اعتقادی حجیت ندارد. روایتی مورد اعتماد می‌باشد که تواتر لفظی، یا معنوی و اجمالی داشته باشد، البته گاهی به روایت ضعیف، جهت تأیید و تقویت خبر صحیح می‌شود استناد کرد.

۴. مطالب روایات، اگر با محکومات قرآن و روایات متواتر مخالف باشد، علامت مجعول بودن همه روایت یا قسمتی از آن می‌باشد و بر فرض صحیح بودن سند این گونه روایات، دلیل بر صحیح بودن متن آن نمی‌باشد. کسی که چیزی را جعل کرده و می‌خواهد چهره دین و مذهب و اولیای بزرگوار آن را مخدوش کند، طبعاً کار خود را به نام افراد خوشنام و مورد اعتماد جعل می‌کند تا مورد قبول عامه و افراد بی اطلاع قرار گیرد. در طول تاریخ، جعل و تحریف زیاد اتفاق افتاده است که در کتاب‌های مربوط موجود است، مراجعه شود.

در این باره علامه سید مرتضی عسکری، کتابی نوشته است، به نام خمسون و مائة صحابی مختلق.

در مقدمه کتاب فوق درباره ابن ابی العوجاء چنین آمده است:

در زمان خلافت منصور، به جرم زندقه و تبلیغ آن در کوفه زندانی شد و به وساطت دوستانش، خلیفه دستور آزادی او را صادر کرد؛ ولی قبل از رسیدن دستور، والی کوفه او را به قتل رساند. از ابن اثیر، ابن کثیر، طبری و ذهبی نقل شده که ابن ابی العوجاء هنگام مرگ اعلام کرد: به خدا قسم من چهار هزار حدیث جعل کردم که حلال را حرام و حرام را حلال می‌کرد، سپس نویسنده کتاب می‌گوید: «ای کاش می‌دانستیم احادیث جعلی او کدام است و سرنوشت آن حدیث‌ها چه شده» حال هنگامی که یک زندیق به جعل چهار هزار حدیث اعتراف

می‌کند، پس چه قدر حدیث توسط دیگران که نمی‌شناسیم و اجمالاً می‌دانیم، جعل شده است. تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل! بنابراین باید در بعضی از روایات که سند صحیح ندارند، تأمل صورت گیرد؛ ولی متأسفانه در نوشته‌های امروزی دیده می‌شود که گاهی در روایاتی که باید در صحت آن‌ها تردید کرد، مطالبی وجود دارد که به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. مثلاً تعیین عمر دنیا به صد هزار سال که بیست هزار سال آن برای عموم مردم و هشتاد هزار سال دیگر برای آل محمد، حکومت ده‌ها هزار ساله ائمه معصومین علیهم‌السلام و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و کشتن همه شیاطین عالم در سرزمینی به نام (روحا)؛ چنانچه در مبحث تکرر رجعت امام علی علیه‌السلام مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

بعضی از بزرگان و مفسران نوشته‌اند:

احیاناً خرافات بسیاری با مسأله رجعت آمیخته شده است که چهره آن را در نظر بعضی، دگرگون ساخته است، لازم است پایه را بر احادیث صحیح بگذاریم و از احادیث مخدوش و مشکوک پرهیزیم.^۱

و مطالب زیاد دیگری و....

ممکن است این سؤال مطرح شود که چه کسانی و برای چه اهدافی این جعل و تحریف‌ها را انجام داده‌اند؟
در پاسخ گوئیم که دو گروه قابل تصورند:

۱. مخالفان

رجعت، یکی از معتقدات بزرگ شیعه است که جایگاه بلندی را دارا بوده و ریشه در قرآن، روایات متواتر و اجماع شیعه دارد. عصر رجعت، نویدبخش حاکمیت و عزت اهل بیت بر زمین و فراگیر شدن مذهب آن‌ها در سراسر گیتی است؛ لذا مخالفان این عقیده، از راه‌های گوناگون کوشیده‌اند این عقیده اصیل و مذهبی را به یک عنصر ضد دینی مبدل سازند و با جعل روایات و یا تأویل‌های نادرست،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۶۱.

آن را غیر معقول جلوه دهند، تا عقیده‌ای به عنوان رجعت وجود نداشته باشد.

۲. دوستان

بعضی از دوست‌داران اهل بیت علیهم‌السلام رجعت‌شان را با مبالغه همراه کرده‌اند. آن‌ها به عقیده خودشان خواسته‌اند محبوبیت آنان علیهم‌السلام را در جامعه افزایش دهند، غافل از این که این کار، ضربه‌ای به عقاید شیعه است که پیامدهای ناگواری به دنبال دارد. این دوستان، به ذکر برخی احادیث جعلی و مبالغه آمیز، با نیت خیر و ترغیب دیگران به این بحث، ضربه‌ای بس سنگین به این عقیده مقدس وارد کردند که کمتر از ضربه مخالفان نبوده است. شاید بتوان گفت این گونه موارد، سبب شده، بحث از این عقیده ناب، در حاشیه قرار گیرد.

شیخ حرّعاملی در این باره می‌نویسد:

قد جمع بعض السّادة فی اثبات الرّجعة التی وعد الله بها المؤمنین و النّبی صلی الله علیه و آله و الائمة علیهم‌السلام، و فیها اشارة غریبة مستبعدة، لم یعلم من این نقلها لیظهر أنّها من الکتب المعتمدة، فکان ذلک سبباً لتوقّف بعض الشیعة عن قولها حتّی انتهى الی انکار اصل الرّجعة، و حاول ابطال برهانها و دلیلهای...^۱

برخی از بزرگان، کتابی در اثبات رجعت که خداوند متعال به مؤمنان، پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام وعده داده، نوشته‌اند. معلوم نیست از کجا نقل کرده‌اند، تامشخص شود از منابع معتبر است یا نه. همین سبب شد بعضی از شیعیان، از قبول رجعت سر باز زنند، تا جایی که بعضی، آن را انکار کرده و برهانی بر ابطال دلایل آن اقامه کرده‌اند...

شخصیت آسمانی اهل بیت علیهم‌السلام، که مصداق بارز آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» می‌باشد. اطاعت از معصومین علیهم‌السلام در کنار اطاعت از خدا قرار گرفته است و نیز بر طبق آیه تطهیر و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» تکمیل

دین مقدّس اسلام به وجود مبارک آنها تحقق پیدا کرده است - کمبودی ندارد، تا بخواهیم با جعل و یا شاخ و برگ دادن در بعضی روایات، دوستی آنها را افزایش داده و غلو نماییم.

البته علمای بزرگ گذشته، برای این که روایات از دست نروند، همه را جمع آوری کرده‌اند و نیز گفته‌اند صرف جمع آوری، سبب صحّت سند آنها نخواهد بود. معیارهایی که در جای خود بیان شده، باید اعمال شود، نکته‌ای که قابل توجّه است این که صرف ضعیف بودن تعدادی روایت در هر کتابی، نمی‌تواند دلیل بر بی‌اعتباری تمام روایات آن کتاب شود.

فصل ۱

اهداف و فلسفه رجعت

هیچ حادثه‌ای در این عالم، بدون هدف و فلسفه نیست و هر واقعه‌ای نسبت به بزرگی و اهمیتی که دارد، هدفش نیز مهم‌تر می‌شود. رجعت، عملی است حکیمانه که در عظمت و بزرگی آن هیچ شکی وجود ندارد، تا جایی که برخی به دلیل عجز از درک آن، با انکار رجعت، راه توجیه و تأویل را برگزیده‌اند؛ لذا بر مدعیان صحت رجعت است که هدف و فلسفه آن را بیان کنند. البته ممکن نیست که تمام اهداف و فلسفه رجعت را بتوانیم درک کنیم؛ اما با تکیه بر آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام می‌توان مواردی را برای فلسفه و اهداف رجعت، برشمرد.

۱. تحقق وعده حاکمیت مؤمنان بر زمین

یکی از اهداف رجعت، تحقق وعده پروردگار عالم به اهل ایمان است که آن‌ها را حاکم بر جهان گرداند. خداوند متعال، به آنان که به ایمان خالص دست یافته‌اند، وعده حاکمیت بر جهان را داده است و این امر، عملی نمی‌شود، مگر با رجعت مؤمنان. امام صادق علیه‌السلام در ذیل آیه ۵۵ سوره نور، می‌فرماید:

۱. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

خدا به کسانی از شما بندگان که ایمان آرند و نیکوکار گردند وعده فرمود که در زمین خلافتشان دهد چنان که امم صالح پیامبران سلف را جانشین پیشینیان آنها نمود، و دین پسندیده آنان را تمکین و تسلط ییید

آیا نمی‌دانی که بیشتر انبیاء در دنیا یاری نشده، بلکه همه به شهادت رسیده‌اند و امامان هم پس از آن‌ها به شهادت رسیده و یاری نشده‌اند. پس این نصرت وعده داده شده، در زمان رجعت محقق خواهد شد.^۱

۲. اظهار قدرت و عظمت الهی

روز رجعت، یکی از روزهای تجلی قدرت و عظمت خداوند شمرده شده است. علامه شیخ محمد جمیل حمود، یکی از اهداف رجعت را همان قدرت و عظمت خداوند متعال دانسته و می‌گوید: «عالم رجعت، همان قیام اصغر است.» وی در توضیح مطلب می‌نویسد:

باز گرداندن این دو گروه (مؤمنان محض و کافران محض) به مثابه دو درس بزرگ و دو آیه مهم الهی است تا مردم با مشاهده آن‌ها به نهایت درجه معنوی برسند و بر ایمانشان افزوده گردد؛ چنان که احیای امواتی که به دست انبیایی مانند ابراهیم، عیسی و عزیر صورت گرفت، بی حکمت نبود. پاره‌ای از این اتفاقات برای خود آن‌ها و پاره‌ای برای افراد عادی، انگیزه‌ای برای تقویت ایمانشان (به خدا و معاد) بود.^۲

در تفسیر نمونه نیز به این هدف اشاره شده است.^۳

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «ذُكِرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»^۴ می‌فرماید:

روزهای خدا سه روز است: روز قیام مهدی و روز رجعت و روز قیامت.

عطا کند و به همه آنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی، بی هیچ شایبه و شرک و ریا پرستش کنند، و بعد از آن هر که کافر شود پس آنان به حقیقت همان فاسقان تبهارند.^۵

۱. بهار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۵ و البتّه به آیه ۵ سوره قصص و آیه ۸۱ سوره آل عمران می‌توان استدلال کرد.

۲. الفوائد البهیة، ج ۲، ص ۳۳۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۶۰.

۴. سوره ابراهیم: ۵.

به طور قطع، این سه روز، از روزهای سرنوشت ساز است و نشانه‌های قدرت و عظمت خداوند قادر و متعال خواهد بود.

۳. شادمانی و تشفی دل مؤمنان

برخی از محققان، هدف از رجعت را تشفی دل مؤمنان و شادمانی بازگشت کنندگان از حاکمیت حق و شکست باطل دانسته‌اند. در طول تاریخ، دل مؤمنان بر اثر ظلم و ستم ظالمان و ستمکاران و بی عدالتی‌هایی که بر آنها روا داشته‌اند، پر از خون شده است. با رجعت و انتقام در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام قلب‌های-شان تشفی و التیام پیدا می‌کنند.^۱

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۳۹ سوره نحل^۲ می‌فرماید:

یعنی فی الرجعة سیردهم فیقتلهم و یشفی صدور المؤمنین منهم؟
یعنی در رجعت آنان را برمی‌گرداند و می‌کشد، تا دل‌های مؤمنان را شفا دهد.

سید مرتضی علیه السلام می‌نویسد:

آنچه را شیعه به آن اعتقاد دارد، این است که خداوند متعال گروهی از شیعیان را هنگام ظهور مهدی علیه السلام زنده می‌کند، تا به پاداش یاری و کمک به او و مشاهده دولتش برسند و آنان از مشاهده آشکار شدن حق و بلند شدن سخن «پیروزی آیین» پیروان آن لذت می‌برند.^۳

در آیه دیگری آمده است:

﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِيهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ

۱. بهار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۴.

۲. ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَيَتَعَلَّمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾؛ هدف این است که آن در آن اختلاف داشتند، برای آن‌ها روشن سازد و کسانی که منکر شدند، بدانند دروغ می‌گفتند.

۳. الإيقاظ من الهجعة، ص ۲۵۴.

۴. رسائل الشريف المرتضى، ج ۱، ص ۱۲۵.

مُؤْمِنِينَ وَيَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ...»^۱

با آن‌ها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند و آنان را رسوا می‌سازد و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد و خشم دل‌های آنان را از میان می‌برد....

در احادیثی که از شیعه و سنی نقل شده است، عدالت کامل در آخر الزمان و با ظهور حضرت مهدی علیه السلام محقق می‌شود و تنها در آن زمان است که مؤمنان با دیدن انتقام و عذاب ستمکاران، دردهای دیرینه‌شان التیام می‌یابد. براین اساس، خداوند در «رجعت» مؤمنانی را که همواره مورد ستم و آزار ظالمان قرار گرفته‌اند به دنیا باز می‌گرداند، تا با مشاهده عذاب ظالمانی که رجعت کرده‌اند، دل‌های آنان شادمان شود.

۴. عذاب و ذلت کافران

یکی از اهداف رجعت کسانی که به کفر و شرک خالص دست یافته‌اند، عذاب و انتقام از آن‌ها در این دنیا است که با ظهور دادگستر جهانی محقق می‌شود. انتقام، این گونه است که طعم تلخ عقاب الهی به ویژه ذلت و خواری را در همین دنیا که در آن به تکذیب آیات حق پرداخته‌اند و احکام الهی را نادیده گرفته‌اند بچشند و با مرگی همراه با ذلت، دنیا را ترک گویند، تا خاطره شیرین لذت‌های نفسانی دنیا که در زمان حیاتشان به آن دست یافتند، از میان برود. در این باره، روایات بسیاری نقل شده که چند مورد از آن را نقل می‌کنیم:

رفاعه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكُرُّ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَصْحَابُهُ وَيَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ وَأَصْحَابُهُ فَيَقْتُلُهُمْ حَذْوَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ»

«اولین رجعت کننده، امام حسین علیه السلام و یارانش و یزیدیان کربلا می‌باشند تا از

۱. سوره توبه: ۱۴-۱۵.

آن‌ها انتقام بگیرند؛ همان گونه که آن حضرت و یارانش را به شهادت رسانده بودند.^۱

امام کاظم علیه السلام فرمود:

لترجعن نفوس ذهبت و لیقتصن یوم یقوم و من عذب یقتصن بعذابه و من أغیظ اغاظ بغیظه و من قتل إقتصن بقتله و یرد لهم أعدائهم معهم حتی یأخذوا بثارهم؛^۲

همانا عده‌ای از انسان‌ها که مرده‌اند، باز می‌گردند و در روزی که قائم علیه السلام قیام می‌کند، دشمنان خود را قصاص می‌کنند. کسانی که عذاب شده‌اند، عذاب کنندگان خود را، کسانی که مورد خشم قرار گرفته‌اند، به خشم آورندگان خود را و کسانی که کشته شده‌اند، قاتلان خود را قصاص می‌کنند و دشمنان آن‌ها بازگردانده می‌شوند تا مؤمنان، انتقام خون خود را بگیرند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إذا قام قائمنا ردة الله كل مؤذ للمؤمنين في زمانه في الصورة التي كانوا عليها و فيها بين أظهرهم، لينتصف منهم المؤمنون؛^۳

وقتی قائم ما قیام کند، خداوند هر آزار دهنده به مؤمنان را به همان صورتی که در زمان حیات خود بوده و میان مردم حضور داشته است، به دنیا باز می‌گرداند تا مؤمنان، حق خود را از آن‌ها بازگیرند.

۵. ارتقای کمال نفس

هدف اصلی خالق متعال از خلقت بشر و ارسال انبیا و اوصیا، در مرحله اول، معرفت و شناخت خداوند، سپس تکامل یافتن بشر در سایه این معرفت است. حضرت حق می‌فرماید:

۱. بهار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۶.
 ۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.
 ۳. دلائل الامامة، ص ۱۶۱.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

اوست خدایی که میان مردمی بی کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد، اگر چه پیش از آن، در گمراهی آشکار بودند.

پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم السلام در این زمینه، تلاش و زحمتهای طاقت فرسایی انجام دادند، تا مردم را از تاریکی به روشنایی و از جهل و نادانی به معرفت و کمال انسانی برسانند. متأسفانه ستمگران و دشمنان تعالی و ترقی بشر، مانع رسیدن بسیاری از انسانها به این هدف شده‌اند. حتی از علوم و معارف عظیم امیر المؤمنین علیه السلام، که به اتفاق همه مسلمین، پیامبر اسلام فرمود: «من، شهر علم هستم و علی، درب آن است»، نتوانستند بهره لازم را ببرند؛ بنابراین مؤمنان خالص در ارتقای تکامل معنوی، با موانع روبه رو بوده‌اند و از تکامل بازمانده‌اند. حکمت الهی اقتضا می‌کند، نفوسی که آماده پذیرش معارف الهی‌اند را به دنیا رجعت دهد، تا در دولت کریمه اهل بیت علیهم السلام بدون هیچ مانعی به کمال نهایی خود برسند.

۶. یاری دین خدا

یکی از بزرگ‌ترین عبادات، نصرت و یاری دین خداوند متعال است و حضرت حق برای شهدا و مجاهدان فی سبیل الله، اجر و پاداش فراوانی قرار داده است؛ لذا مؤمنان واقعی، همیشه با جان و دل با دشمنان اسلام مبارزه کرده و آرزوی شهادت می‌کنند؛ حتی عده‌ای از شهدا آرزو دارند به دنیا بازگردند و دوباره شهید شوند.

روایتی از کتب اهل سنت بیان شده است:

۱. سوره جمعه: ۲.

قال كعب يوجد رجل في الجنة يبكي فقال له لم تبكي و أنت في الجنة
قال: أبكي لأنني لم اقتل في الله الا قتلة واحدة فكنت أشتي أن أرد
فأقتل فيه قتلات؛

کعب می گوید: در بهشت مردمانی گریان پیدا می شوند. هنگامی که از
علت گریه از آن‌ها سؤال می شود، می گویند: گریه می کنم به سبب
این که در راه خدا بیشتر از یک بار کشته نشدم؛ به همین جهت
دوست دارم که به دنیا برگردم و بارها کشته شوم.

هنگام قیام منجی عالم، حضرت مهدی علیه السلام جهاد و مبارزه با کفار و منحرفان،
بزرگ‌ترین نبردی است که در طول تاریخ رخ خواهد داد. شکوه و عظمت این
نبرد، به رهبری امام زمان، به اندازه‌ای است که پیامبری مانند حضرت عیسی علیه السلام از
آسمان نازل شده و به یاری حضرت مهدی می‌شتابد. هم چنین برخی از انبیا، به
ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به یاری آن حضرت خواهند آمد.
سیوطی و آلوسی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفاسیر خود آورده‌اند: اصحاب
الكهف اعوان المهدي.

بنابراین درک ایام ظهور امام زمان و مبارزه در رکاب آن حضرت، همیشه
یکی از آرزوهای پیروان راستین اسلام بوده است، تا ملکوت این عالم را مشاهده
کرده و به حیات انسانی دست یابند. قادر متعال که فیاض مطلق است، با رجعت
این مؤمنان به دنیا، آن‌ها را به این آرزوی بزرگ و دیرینه‌شان می‌رساند. این
هدف، در بعضی روایات رجعت و زیارت‌ها ذکر شده است.

امام صادق علیه السلام ثواب قرائت دعای عهد را بیان کرده، سپس دعا را چنین تعلیم
دادند:

خدایا! مرا از یاوران و حامیان و کسانی که از او دفاع می کنند و
دستورات او را پیش می گیرند و در یاری او شهید می شوند، قرار ده.

۱. احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۴۹۶.

۲. الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۱۵؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۲۲۸.

پروردگارا! اگر قبل از ظهور آن حضرت از دنیا رفتم و مرگی که حتمی است، مرا دریابد؛ در حالی که کفن خود را به بدنم پیچیده و شمشیرم را از نیام بیرون کشیده ام، برای یاری آن حضرت از قبر بیرونم آر.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در زیارت امام حسین علیه السلام بگو: خدایا! قاتلان امام حسین علیه السلام را لعنت کن. خدایا! مرا در زمره کسانی قرار ده که او را یاری می کنند و از او کمک می گیرند و بر آنان در یاری دینت در دنیا و آخرت منت می گذاری.^۲

در پایان متذکر می شویم که علم ناقص بشر، نمی تواند مدعی احاطه علمی به همه چیز و همه جا باشد. قرار بر این نیست که همه اهداف کارهای الهی، برای بشر معلوم باشد. ابان می گوید:

حدیث رجعت را بر علی علیه السلام عرضه کردم. حضرت فرمود: این، از علوم خاصه ما است، که امت را نشاید که از [اصل] آن بی خبر باشند و [در مابقی] علمش را به خدا برگردانید.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶.

۲. عن ابی عبدالله عن... فقل: «اللهم العن قتلۃ الحسین اللهم اجعلنا ممن ینصره و ینتصره به و تمن علیہ ینصرک لدینا فی الدنیا و الآخرة». الإیقاظ، ص ۲۳۹.

۳. «فقال هذا علم خاص من علمنا لا یسع الامة جهله و رد علمه الی الله». الإیقاظ، ص ۲۸۱.

فصل ۲

ظهور، ظرف زمانی رجعت

یکی از روزهایی که باید تحقق یابد، روز قیامت است؛ ولی کسی از زمان دقیق آن خبر ندارد. علم به زمان وقوع قیامت، جزء علوم اختصاصی خداوند است و کسی را از آن خبردار نکرده است. مشرکان مکه، از پیامبر اسلام ﷺ، زمان قیامت را سؤال کردند، خداوند به آن حضرت وحی کرد که به مشرکان بگو: ﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ آگاهی از آن، تنها در اختیار خداوند است.^۱

شاید گاهی جهل به چیزی برای انسان سودمندتر و مفیدتر از علم به آن باشد. اگر انسان به همه حوادث آینده که سرنوشت، آنها را دگرگون می کند، آگاهی داشته باشد، به هیچ کاری اقدام نمی کند. نگرانی از رخدادهای سخت و شکننده آینده، آنها را به سرعت از پا در می آورد. اگر بدانند که در چه وقت خواهند مرد، زندگی برایشان سخت و غیر قابل تحمل خواهد شد و تن به کار نخواهند داد و نظام زندگی از هم فرو خواهد ریخت؛ بنابراین بهتر است سر این راز برای همیشه و تا تحقق آن روز پنهان بماند، تا انسان‌ها زندگی روزمره‌شان را با رعایت اصول و توجه به وظایف، به راحتی دنبال کنند. اگر چنین نبود، برای خداوند، فاش کردن آن هزینه یا ضرری نداشت. حال عصر رجعت، مقدمه روز قیامت است. همان گونه که ظهور حضرت مهدی ﷺ که آخرین ذخیره الهی است و پس از او دیگر حجتی نخواهد بود، تا تحقق نیابد، زمان آن برای ما معلوم نخواهد

شد. ناگفته نماند که حادثه بزرگ قیامت، به قدری قریب الوقوع است که خداوند از آن، به فعل ماضی که دلالت بر زمان گذشته می‌کند، خبر داده است. «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ»؛ قیامت نزدیک شد و قرص ماه دو نیم گشت.»
شاید میان زمان رجعت و برپایی قیامت، فاصله چندانی نباشد. علی بن ابراهیم قمی می‌نویسد:

فلما أخبرهم رسول الله ﷺ ما يكون من الرجعة قالوا: متى يكون هذا؟ قال الله: قل يا محمد «إِنَّ أَدْرِي أَقْرِبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا»؛

چون پیامبر اسلام مردم را از رجعت آگاه کرد، پرسیدند: «در چه زمانی خواهد بود؟» خداوند به رسولش فرمود: «بگوای محمدا نمی‌دانم آن چه به شما وعده داده شده، نزدیک است یا این که پروردگارم مدتی برای آن قرار داده است.»

بنابر این از زمان رجعت کسی آگاهی ندارد؛ اما ظرف زمانی رجعت را، چنان که از روایات و کلام بزرگان دانسته می‌شود، زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند.

الف. ظرف زمانی رجعت در روایات

روایات متعددی نقل شده است که هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام رجعت صورت می‌گیرد؛ بنابراین رجعت پیامبر اسلام و ائمه هدی علیهم السلام که از رجعت‌های ویژه اهل ایمان هستند، هم در عصر ظهور تحقق می‌یابد. این امر، بشر امروز را امیدوار و متحرک می‌کند. به نظر می‌رسد بحث از رجعت معصومین علیهم السلام بر اساس متون دینی به ویژه روایات اسلامی، راهی مطمئن و نتیجه بخش است؛ زیرا اولاً، مستند به وحی بوده، وحی هیچ گاه خطا نمی‌کند. ثانیاً، تا امروز برخی پیش

۱. سوره قمر: ۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۱.

گویی‌ها به وقوع پیوسته و این راه، از آزمون، موفق به در آمده است. اینک برای نمونه، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام چنین آورده است:

يُخْرَجُ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام مِنْ ظَهْرِ الْكَوْفَةِ سَبْعٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا. خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ كَانُوا «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» وَسَبْعَةَ مِنْ أَهْلِ الْكَهْفِ وَ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَ سُلْمَانَ وَ أَبَا دَجَانَةَ الْإِنصَارِيِّ وَ الْمُقَدَّادَ وَ مَالِكَ اشْتَرَى. فَيَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ أَنْصَارًا وَ حُكَّامًا؛
 با قائم (عجل الله تعالى) از پشت کوفه ۲۷ نفر خارج می‌شوند؛ ۱۵ نفر از قوم موسی، کسانی که خداوند تعالی درباره آنها فرموده است: آنان کسانی‌اند که «به سوی درستی هدایت می‌کنند و به وسیله آن عدالت می‌ورزند» و هفت نفر از اهل کهف و یوشع بن نون و وصی موسی علیه السلام و سلمان و ابو دجانة انصاری و مقداد و مالک اشتر هستند. پس نزد او و از یاران و حاکمان او می‌باشند.

۲- مرحوم مجلسی از امام باقر علیه السلام آورده است:

قال عليه السلام: إذا ظهر القائم و دخل الكوفة بعث الله تعالى من ظهر الكوفة سبعين ألف صديق فيكونون في أصحابه و أنصاره؛
 وقتی حضرت قائم داخل کوفه شود، خداوند هفتاد هزار نفر همراه او برمی‌انگیزد، تا از یاوران آن حضرت باشند.

۳- امام باقر علیه السلام فرمودند:

لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام لَنَصَرَهُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ... أَوَّلُ مَنْ يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ عليه السلام وَ عَلِيُّ عليه السلام الثَّانِي؛

اگر قائم آل محمد قیام کند، خداوند او را با فرشته‌ها یاری می‌کند... و

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶؛ دلائل الامامة، ص ۲۴۷.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۳. غيبة النعمانی، ص ۲۳۹.

اولین کسی که از پی او می آید، محمد ﷺ و دومین نفر، علی ﷺ است.

۴- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ فَضْلِ عَنِ سَعْدِ الْجَلَّابِ عَنِ جَابِرِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي: يَا بَنِي! إِنَّكَ سَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هِيَ أَرْضٌ قَدِ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَ هِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عَمُورًا وَ إِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَا «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ فَأَبْشِرُوا فَوَ اللَّهُ لَئِنْ قَتَلْنَا قَائِمًا نَرُدُّ عَلَى نَبِيِّنَا قَالَ ثُمَّ أَمَكْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ فَأَخْرُجُ خَرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِيَامَ قَائِمِنَا وَ حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... ثُمَّ لِيَهْزَنَ مُحَمَّدٌ ﷺ لِيُؤَاهَهُ وَ لِيُدْفَعَهُ إِلَى قَائِمِنَا مَعَ سَيِّقِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمَكْتُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ... وَ إِنْ دَانِيَالُ وَ يُونُسُ يَخْرُجَانِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ...؛

از امام باقر ﷺ روایت شده که امام حسین ﷺ پیش از شهادت به یاران خود فرمودند: «هنگامی که رسول خدا زنده بودند، به من فرمودند: فرزندم! تو به زودی به سمت عراق خواهی رفت. سرزمینی که انبیا و اوصیا در آن جا با هم ملاقات کردند. این سرزمین را (عمورا) می نامند. آن جا، تو و یارانت به شهادت خواهید رسید و اصحاب تو کسانی هستند که درد آهن را نخواهند چشید. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش». جنگ بر شما سرد و سلامت خواهد بود. چنانچه به امر الهی بر ابراهیم سرد شد.»

آن گاه امام حسین ﷺ پس از نقل این روایت از پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:
بشارت باد بر شما! اگر ما کشته شویم، به سوی پیامبر خود باز می گردیم. مدتی در آن عالم می مانیم، آنچه خدا بخواهد و پس از آن،

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵ ص ۸۰، خرائج و جرائع، ج ۲، ص ۸۴۸ همین حدیث در بحار الأنوار، جلد ۵۳ ص ۶۱ و الايقاظ، ص ۳۵۲، ح ۹۵، آورده شده به نقل از خرائج؛ اما لفظ «و حیاة رسول الله» در این دو منبع آخر از قلم افتاده است. همچنین در خرائج، لفظ دانیال و یونس آمده است و در بحار الأنوار دانیال و یوشع.

اولین کسی که زمین بر او شکافته می‌شود و به دنیا باز می‌گردد، من می‌باشم. بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین علیه السلام و ظاهر شدن قائم علیه السلام در حالی که رسول خدا زنده است. (یعنی رجعت من با رجعت امیر المؤمنین و قیام قائم و حیات دوباره رسول الله همزمان خواهد بود)... سپس نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرچم خود را به حرکت در آورده و آن را به همراه شمشیرش به قائم آل محمد می‌دهد. سپس ما بعد از آن، تا زمانی که خدا بخواهد در این دنیا می‌مانیم. همانا دانیال و یونس هر دو در زمان رجعت امیر المؤمنین به دنیا باز می‌گردند.

این روایت، علاوه بر این که رجعت امام حسین علیه السلام را در عصر ظهور امام زمان علیه السلام اثبات می‌کند، می‌رساند که، رجعت امیر المؤمنین علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیامبران گذشته نیز در عصر ظهور تحقق می‌یابد. چنانچه روایت سوم که از امام باقر علیه السلام ذکر شد، بیان می‌کند که رجعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام بعد از قیام حضرت مهدی علیه السلام صورت می‌گیرد.

۵. روایتی طولانی است از حضرت مهدی علیه السلام به نقل از علی بن مهزیار. آن حضرت، در بخشی از آن فرمودند:

... فَأَنَا فِي التَّقِيَةِ إِلَى يَوْمِ يُؤْذَنُ لِي فَأُخْرَجُ، فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ؟ فَقَالَ: إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ، وَاجْتَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَاسْتَدَارَ بِهِمَا الْكَوَاكِبُ وَالنُّجُومُ، فَقُلْتُ مَتَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ لِي: فِي سَنَةٍ كَذَا وَكَذَا تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ مِنْ بَيْنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَمَعَهُ عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ، تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ...؛

آن حضرت فرمودند: ای ابن مهزیار! من در حال تقیه زندگی می‌کنم، تا آن روز که خداوند برای من اجازه ظهور دهد. علی بن مهزیار عرض کرد: ای مولای من! این امر در چه زمانی رخ می‌دهد؟ حضرت

فرمودند: زمانی که بین شما و راه کعبه حائل و مانع به وجود آید و خورشید و ماه با هم جمع شوند و ستاره‌های آسمان اطراف آن قرار گیرد. مه‌زیار دوباره سؤال می‌کند: ای فرزند پیامبر این، در چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ حضرت زمان مشخص نمی‌کند، می‌فرماید: فی سنه کذا و کذا، جنبنده زمین از میان صفا و مروه بیرون می‌آید و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او است و مردم را به سوی محشر می‌کشاند.

بعضی گفته‌اند، مراد از شمس و قمر، وجود نازنین پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ و کواکب امامان معصوم ﷺ هستند.^۱ علامه مجلسی گفته است: شاید مراد از شمس و قمر، پیامبر و ائمه معصومین ﷺ باشد و شاید هم مراد، همان معنای ظاهریش باشد.^۲

۶. شیخ مفید^۳ در کتاب تصحیح اعتقادات امامیه، از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرموده است:

أَنَا يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا عِنْدَ الْقِيَامِ الْقَائِمِ ﷺ مِنْ مَحْضِ الْإِيمَانِ مَحْضًا أَوْ مَحْضِ الْكُفْرِ مَحْضًا فَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا رَجُوعَ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْمَثَابِ^۴؛

هنگام قیام قائم ﷺ کسانی که دارای ایمان محض و یا کفر محض هستند، باز می‌گردند؛ اما غیر آن‌ها تا روز قیامت بازگشتی ندارند.

۷. در حدیثی دیگر، ابو بصیر می‌گوید: در خدمت امام صادق ﷺ آیه: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۵ را تلاوت کردم، امام ﷺ به من فرمودند:

«... يَا أَبَا بَصِيرٍ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا قِبَاعُ

۱. همان، پاورقی.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳.

۳. تصحیح الاعتقادات الامامیه، ص ۹۰؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۷۷، ح ۷۳۶.

۴. سوره نحل: ۳۸ (با تأکید، به خدا سوگند خوردند که خداوند کسی را که مرده زنده نمی‌کند؛ بلکه وعده خدا حق است؛ اما بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند).

سَيُوفِيهِمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيَبْلُغُ ذَلِكَ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا لَمْ يَمُوتُوا فَيَقُولُونَ
بُعِثَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ مِنْ قُبُورِهِمْ وَ هُمْ مَعَ الْقَائِمِ فَيَبْلُغُ ذَلِكَ قَوْمًا
مِنْ عَدُوَّتِنَا فَيَقُولُونَ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ مَا أَكْذَبَكُمْ هَذِهِ دَوْلَتُكُمْ وَ أَنْتُمْ
تَقُولُونَ فِيهَا الْكَذِبُ لَا وَ اللَّهُ مَا عَاشَ هَؤُلَاءِ وَ لَبَا يَعِيشُونَ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ قَالَ فَحَكَى اللَّهُ قَوْلَهُمْ فَقَالَ «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا
يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ»^۱

...ای ابا بصیرا وقتی قائم ما قیام کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را
زنده می کند؛ در حالی که شمشیرهای آنها بر دوششان می باشد. خبر
زنده شدن این مردگان به گروهی از شیعیان ما که نمرده اند می رسد،
می گویند: فلانی و فلانی و فلانی از قبرهای شان برانگیخته شدند و
همراه قائم هستند. پس این خبر به گوش دشمنان ما می رسد. آنها
می گویند: ای شیعیان! چه قدر دروغ می گوید! نه به خدا آنها زنده
نشده اند و هرگز تا قیامت نیز زنده نخواهند شد. امام فرمودند: خداوند
سخن ایشان را نقل فرموده و می گوید: «و سوگند یاد کرده (گفتند)
خداوند مردگان را زنده نخواهد کرد.

از این روایت دانسته می شود که رجعت کنندگان به همان شکلی که در دنیا
شناخته می شدند باز می گردند؛ اما چه قدر از عمر آنها گذشته است، معلوم
نیست.

در اینکه ظهور، ظرف زمانی رجعت است، روایات زیادی وجود دارد که در
بخش های بعدی از جمله در فصل هفت، کیفیت زنده شدن و بخش پنج، به
بعضی از آنها اشاره می شود.

ب. ظرف زمانی رجعت، در کلام بزرگان

به نظر می رسد علمای بزرگ شیعه از روایات فوق و دیگر روایات استفاده کرده

و نظرات خود را ابراز کرده‌اند. مرحوم مفید^۱ رجعت را از علایمی می‌داند که هنگام ظهور تحقق می‌یابد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرِدُ قَوْمًا مِنَ الْأُمَمَاتِ إِلَى الدُّنْيَا فِي صُورِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا، فَيُعْزِزُ مِنْهُمْ فَرِيقًا، وَيَذِلُّ فَرِيقًا، وَيُدِيلُ الْمُحَقِّقِينَ مِنَ الْمُبْطَلِينَ، وَالْمُظْلَمِينَ مِنْهُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ قِيَامِ مَهْدِي آلِ مُحَمَّدٍ^۲...؛

خداوند گروهی از مردگان را به همان صورت‌هایی که در گذشته بودند، به دنیا بازمی‌گرداند. پس گروهی را عزیز و دسته دیگر را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل، غلبه و نصرت داده و مظلومان را بر ظالمان و ستمگران پیروزی می‌بخشد. این واقعه، هنگام ظهور مهدی آل محمد خواهد بود...

سید مرتضی، علم الهدی^۳ می‌فرماید:

اعلم، أَنَّ الَّذِي تَذْهَبُ الشَّيْعَةُ الْإِمَامِيَّةُ إِلَيْهِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعِيدُ عِنْدَ ظُهُورِ إِمَامِ الزَّمَانِ الْمَهْدِيِّ^۴...؛

می‌بینیم سید مرتضی نیز عصر رجعت را همان زمان ظهور حضرت مهدی^۵ می‌داند.

مرحوم طبرسی می‌گوید:

أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُعِيدُ عِنْدَ قِيَامِ الْمَهْدِيِّ قَوْمًا مِمَّنْ تَقَدَّمَ مَوْتُهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ شَيْعَتِهِ لِيَفُوزُوا بِثَوَابِ نَصْرَتِهِ وَ مَعُونَتِهِ وَ يَبْتَهَجُوا بِظُهُورِ دَوْلَتِهِ وَ يَعِيدُ أَيْضًا قَوْمًا مِنْ أَعْدَائِهِ لِيَنْتَقِمَ مِنْهُمْ وَ يَنَالُوا بَعْضَ مَا يَسْتَحِقُّونَهُ مِنَ الْعَذَابِ فِي الْقَتْلِ عَلَى أَيْدِي شَيْعَتِهِ وَ الذَّلِّ وَ الْخِزْيِ بِمَا يَشَاهِدُونَ مِنْ عُلُوِّ كَلِمَتِهِ^۶؛

۱. أوائل المقالات، ص ۷۷.

۲. این تعریف در بخش اول (رجعت در اصطلاح) ذکر شده است.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۷.

خداوند در زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام گروهی از آنها که مرده‌اند، زنده می‌کند. بعضی از رجعت کنندگان، از دوستان و شیعیان مهدی هستند که ثواب نصرت و کمک او نصیبشان می‌شود و به دولت مهدی شاد می‌شوند. بعضی دیگر، از دشمنانش هستند که برای گرفته شدن انتقام از ایشان برمی‌گردند، تا عذاب دنیا را بچشند و به دست شیعیان کشته شوند و از قدرت و شوکت حضرت مهدی علیه السلام احساس سرافکنندگی و حقارت کنند.

مرحوم مظفر می‌نویسد:

إِنَّ الَّذِي تَذْهَبُ إِلَيْهِ الْإِمَامِيَّةُ أَخْذًا بِمَا جَاءَ عَنْ آلِ الْبَيْتِ عليهم السلام إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعِيدُ قَوْمًا مِنَ الْأَمْوَاتِ إِلَى الدُّنْيَا فِي صُورِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا، فَيُعْزِّزُ فَرِيقًا وَيُذِلُّ فَرِيقًا آخَرَ، وَيُدِيلُ الْمُحَقِّقِينَ مِنَ الْمُبْطِلِينَ، وَالْمُظْلُومِينَ مِنْهُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ، وَذَلِكَ عِنْدَ الْقِيَامِ مَهْدِي آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ عَلَّتْ دَرَجَتُهُ فِي الْإِيمَانِ، أَوْ مِنْ بَلْغِ الْغَايَةِ مِنَ الْفَسَادِ، ثُمَّ يَصِيرُونَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى الْمَوْتِ؛

همانا عقیده شیعه در رجعت، بر اساس پیروی از اهل بیت چنین آمده است که خداوند، عده‌ای از کسانی را که در گذشته از دنیا رفته‌اند، به همان اندام و صورت پیشین زنده کرده و به دنیا بازمی‌گرداند و به برخی از آنان عزت می‌دهد و بعضی را ذلیل و خوار خواهد کرد و حقوق حق‌پرستان را از باطل‌پرستان می‌گیرد و داد ستم‌دیدگان را از ستمگران می‌ستاند و این رجعت، پس از قیام مهدی آل محمد علیهم السلام به وجود می‌آید. کسانی به دنیا باز می‌گردند که از ایمان بالا برخوردار باشند، یا افرادی که در نهایت درجه فساد غوطه‌ور شده باشند و آن‌گاه دوباره می‌میرند.^۱

برخی مفسران نوشته‌اند:

رجعت از عقاید معروف شیعه بوده و بعد از ظهور مهدی علیه السلام و در آستانه رستاخیز، گروهی از مؤمنان خالص و کفار و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می‌گردند. گروه اول، مدارجی از کمال را طی می‌کنند و گروه دوم، کیفرهای شدیدی می‌بینند.^۱

مرحوم شیخ طوسی می‌نویسد:

یرجعنا نبینا و ائمتنا المعصومون فی زمان المهدی مع جماعة من الأمم
السابقة و اللاحقة؛^۲

پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام با گروهی از ائمت گذشته و آینده، در زمان مهدی بازخواهند گشت.

ابو الحسن شریف صاحب تفسیر *مرآة الأنوار*، می‌فرماید:

بدانید که ثبوت رجعت به معنای خروج بعضی مردم از قبور خود به دنیا و زندگی مجدد آنان بعد از ظهور امام زمان و رجعت پیامبر و ائمه اطهار یا بعضی از آنان به ویژه امیرالمؤمنین و امام حسین و زمام امور را به دست گرفتن و دشمنان اسلام را به سزای اعمالشان رساندن، از مسائلی است که اصلاً جای شک و شبهه‌ای در آن نبوده است؛ بلکه از جمله ضروریات مذهب است.^۳

از مجموع نظرات دانشمندان دینی این مطلب به دست می‌آید که ظهور، ظرف زمانی رجعت خواهد بود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۵.

۲. جواهر الفقه، ص ۲۵۰.

۳. الشیعة و الرجعة، ج ۱، ص ۲۷۷.

فصل ۳ رجعت و معاد

الف. شباهت‌های رجعت با معاد

در یک بررسی تحقیقی می‌توان رابطه معاد و رجعت را در لفظ (زنده شدن مردگان) مطرح و مورد تحلیل قرار داد. معاد جسمانی، یعنی جمع آوری اجزای پراکنده بدن و تشکیل صورت پیشین انسانی و آن گاه روح را به آن تعلق دادن.^۱ امکان حیات مجدد بشر در قیامت، خود بهترین دلیل امکان رجعت است. رجعت و معاد، در ظاهر مثل هم و از یک نوع هستند... پس اعتراف به امکان حیات جدید در قیامت، ملازم با امکان رجعت است.^۲ شیخ حرّ عاملی، در اولین دلیل بر رجعت می‌گوید: فهم اعتقاد به رجعت، از فهم اعتقاد به معاد، آسان‌تر است به دلیل وقوع آن در گذشته (بر خلاف معاد که قبلاً تحقق پیدا نکرده است).

ایشان می‌گوید که: ادله رجعت، همان ادله معاد است.^۳

علّامه مجلسی می‌گوید:

کسانی رجعت را انکار می‌کنند، که منکر قدرت خدا و منکر قیامت باشند؛ چرا که راه اثبات آن‌ها و علّت انکارشان مشترک و یکسان

۱. منشور جاوید، ج ۹، ص ۱۶۰.

۲. الالهیات، ج ۴، ص ۲۹۱-۲۹۲.

۳. الإیقاظ، ص ۳۰.

است.^۱

ابوالحسن شریف می‌فرماید:

... روایات دلالت بر آن دارند که بیشتر آیاتی که برحسب تنزیل در مورد قیامت است، درباره رجعت می‌باشند... منکران رجعت دلایلی می‌آورند هم چون مشرکان، در مورد انکار آخرت...^۲

علما طباطبایی ذیل روایتی که روزهای خدا را سه روز دانسته است - روز ظهور، روز رجعت، روز قیامت - می‌فرماید: این سه روز، در حقیقت متحد و در مرتبه ظهور متفاوتند. به سبب همین اتحاد است که در تفسیر ائمه علیهم‌السلام، بعضی آیات، گاهی به روز قیامت و گاهی رجعت و گاهی به ظهور تفسیر شده‌اند.^۳

مرحوم مظفر در دفاع از رجعت می‌فرماید:

منکران رجعت، استدلال به بطلان تناسخ می‌کنند و می‌گویند: تناسخ باطل است؛ پس رجعت صحیح نیست. آن‌ها فرقی میان تناسخ و معاد جسمانی قائل نشده‌اند؛ در حالی که رجعت، نوعی از معاد جسمانی است نه تناسخ.^۴

این جا لازم است به حدیثی اشاره کنیم.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جبرئیل فرمود: نشان بده که «کیف یبعث الله العباد یوم القيامة»؛ خداوند چگونه بندگان را در قیامت برمی‌انگیزد؟ جبرئیل، پس از آن که دو نفر را از قبر بیرون کشید و آن دو نفر، سخن گفتند، گفت: «هكذا تبعثون یوم القيامة» روز قیامت، این گونه برانگیخته می‌شوید.^۵

این جا برای نشان دادن چگونگی زنده شدن در قیامت، از زنده شدن اموات در دنیا، بهره‌گیری شده است. البته تقاضای حضرت ابراهیم در مسأله قیامت و

۱. الاربعین، ص ۱۲۲، ح ۲۸.

۲. صرآة الأنوار، ص ۲۳۷.

۳. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۶۳.

۴. عقائد الامامیه، ص ۱۱۱.

۵. الإیقاظ، ص ۲۰۷.

کشتن چهارپرنده و زنده شدن آنها نیز در همین راستا می‌باشد.^۱ شایان ذکر است برخی لغات که در باره قیامت و معاد به کار رفته است، در مفهوم رجعت نیز استعمال شده‌اند؛ مانند: بعث، حشر، عود، نشر و نیز آیات بسیاری که در قرآن، برای اثبات معاد، مورد استناد قرار گرفته‌اند، مورد استناد قائلین به رجعت نیز قرار گرفته‌اند و این استنادها چیزی نیست جز به سبب شباهت‌های معاد و رجعت.

تذکر قابل توجه این که منظور از معاد در این جا، معاد جسمانی و روحانی است؛ اما اگر معاد، روحانی باشد سنخیتی با رجعت نخواهد داشت و بنابر نوشته مجمع‌البحرین، معاد جسمانی به اجماع مسلمین رسیده است و آنچه نزد حکما است که معاد را برای نفس بدون بدن می‌دانند، باطل است.^۲

به دلیل این شباهت‌های زیاد که بین معاد و رجعت وجود دارد، می‌توان گفت: ادله‌ای که بر امکان وقوع معاد اقامه شده است، بر امکان وقوع رجعت نیز صادق خواهد بود. از سوی دیگر افرادی که رجعت را امر بعیدی می‌دانند، مسلماً معاد را نیز باید بعیدتر به شمار آورند.

ب. تفاوت‌های رجعت با معاد

با وجود شباهت‌هایی که بین معاد و رجعت وجود دارد، تفاوت‌هایی نیز موجود است که ذیلاً بیان می‌شود.

۱. رجعت، بازگشت به مکان اولیه (دنیا) است؛ اما معاد، بازگشت به جایگاه ابدی است.

۲. رجعت کنندگان بار دیگر می‌میرند، برخلاف معاد که زندگی ابدی دارند.

۳. معاد، از اصول دین است، برخلاف رجعت که از اصول مذهب است.

۱. سوره بقره: ۲۶۰.

۲. مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۲۷۲.

۴. زمان رجعت، قبل از قیامت است.
۵. معاد، همگانی است؛ برخلاف رجعت که برای گروهی خاص است.
۶. هدف از معاد، رسیدن به جزا و کیفر ابدی است؛ اما در رجعت، اهداف خاصی دارند که در جای خود بحث شده است.

فصل ۴

رجعت، اختیار یا اجبار؟

این سؤال مطرح است که آیا رجعت، اختیاری است یا اجباری؟ پاسخ: با توجه به روایات، رجعت کنندگان دو دسته متضاد هستند؛ مؤمنان محض و کافران محض. که رجعت دسته اول، اختیاری خواهد بود؛ زیرا:

۱. آنان در برزخ، در فراخ و راحتی هستند و از این دنیا و قید و بندهای مادی بدورند. پس طبیعی است که گروهی از آنان نخواهند دوباره این دنیای مادی و محصور را تجربه کنند.

۲. رجعت، یک لطف الهی می باشد و پذیرش لطف، اجباری نیست.

۳. از برخی روایات استفاده می شود که رجعت، اختیاری است و با پیشنهاد فرشتگان صورت می گیرد.

عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ ذَكَرْنَا الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْتَظِرُهُ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ، أَتَى الْمُؤْمِنِينَ فِي قَبْرِهِ فَيَقَالُ لَهُ: يَا هَذَا إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَإِنْ تَشَاءُ أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ وَإِنْ تَشَاءُ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقِمْ؛

مفضل بن عمر می گوید: در خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ صحبت از حضرت قائم و شیعیانی شد که در انتظار حضرتش از دنیا رفته اند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هنگامی که آن حضرت قیام کند، مأموران الهی در قبر به نزد اشخاص مؤمن می آیند و به آنها می گویند: ای بنده خدا! صاحبت ظهور کرده است، اگر می خواهی به او پیوندی،

پس به او ملحق شو و اگر می‌خواهی در نعمت‌های الهی متنعم بمانی، پس بمان. اما به نظر نمی‌رسد کسی به این دعوت کریمانه پاسخ مثبت ندهد و برای مشارکت در حاکمیت اهل بیت روی زمین و برپایی دین خدا در جهان، لیک اجابت سر ندهد؛ چرا که این دعوت، یک وعده دیرینه الهی است که یکی از بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین آرزوهای مؤمنان را در دوره‌ای از زندگی‌شان در دنیا تشکیل می‌داد؛ بنابراین انبیا، اوصیا و مؤمنان، این دعوت را می‌پذیرند، تا عزت و عظمت اسلام را در جهان شاهد باشند.

اما دسته دوم (کافران محض) با اراده و میل خود باز نمی‌گردند؛ بلکه ناگزیر تن به رجعت می‌دهند. آمدنشان اجباری است؛ چون آن‌ها را برای تنبیه و تعذیب و تذلیل می‌آورند، تا برخی از عواقب اعمال دنیوی خود را ببینند و به سبب حقوقی که از خدا و مردم ضایع کرده‌اند، مؤاخذه شوند. گذشته از آن، این دسته افراد، مشکلات و سختی و تلخی جان دادن را یک بار چشیده‌اند و به هیچ وجه تمایل به رجعت ندارند. برخلاف دسته اولی که اصلاً از مرگ نگرانی ندارند. در آیات قرآن و روایات آمده است که قبض روح انسان‌ها به حسب اعمالی است که در دنیا انجام داده‌اند و طبق ایمان و اعمال، روحش به سختی و شدت یا با مدارا و ملاحظت گرفته خواهد شد.

الف. مرگ

انسان بر اساس تجربه تاریخی و شهادت عینی خویش، این حقیقت را پذیرفته است که زندگانی او در این جهان جاودانه نیست؛ بلکه دیر و یا زود، با مرگ هم آغوش گردیده، حیات دنیوی را وداع خواهد کرد؛ چون مرگ از دیدگاه اسلامی، آخرین منزلگاه دنیا و اولین منزلگاه آخرت است.

قرآن می‌گوید: مرگ قانونی کلی و ثابت است که هیچ‌گونه تغییر و استثنایی در آن وجود ندارد. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾؛ هر نفسی شربت مرگ را خواهد

چشید. ^۱ «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»؛ هر که روی زمین است، دستخوش مرگ و فناست. ^۲ «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ»؛ و ما به هیچ کس پیش از تو عمر ابد ندادیم (تا به تو دهیم). ^۳ بنابر این مرگ، سرنوشت محتوم و قطعی همه انسان ها است.
ب. کیفیت مرگ مؤمنان و کافران

برخی از آیات و روایات، مرگ مؤمنان و نیکوکاران را کاملاً با مرگ کافران و تبه کاران متفاوت می دانند. مؤمنان پرهیزگار، هنگام مرگ با بشارت و مژده فرشتگان و سلام و دوستی آنان رخت برخواهند بست. خداوند می فرماید:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۴؛

همان ها که فرشتگان مرگ روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند، به آنها می گویند: سلام بر شما! وارد بهشت شوید به سبب اعمالی که انجام می دادید.

گروه دوم؛ یعنی کافران، با غضب و تندی ملک الموت قبض روح می شوند و به آنها وعده عذاب داده می شود. آنان از همان وقت مردن، با عذاب و اذیت می میرند. خداوند می فرماید:

«وَلَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»^۵؛

و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان [مرگ]، جانشان را می گیرند و بر صورت و پشت آنها می زنند و [می گویند:] بچشید عذاب سوزنده را.
 در این جا یک سؤال مهم در ذهن خطور می کند و آن اینکه: چرا حاضران

۱. سوره آل عمران: ۱۸۵.

۲. سوره الرحمن: ۲۶.

۳. سوره انبیا: ۳۴.

۴. سوره نحل: ۳۲.

۵. سوره انفال: ۵۰. مضمون این آیه در آیه ۲۷ سوره محمد نیز آمده است.

اطراف محتضر، صدای ملائکه و صحبت محتضر را نمی‌شنوند. چرا زدن ملائکه را نمی‌بینند و صدای آن را احساس نمی‌کنند؟

جواب: در موضوع شنیدن صدای ملائکه اشکالی وجود ندارد؛ زیرا ساختمان فیزیکی گوش‌های ما محدود است و قابلیت شنیدن هر صدایی را ندارد؛ بلکه گوش ما تنها استعداد شنیدن پاره‌ای از صداها را دارد که تعداد نوسانات امواج آن از حدّ معینی کم‌تر و بیش‌تر نباشد. در علم تجربی ثابت شده است محدوده شنوایی انسان در محدوده طول موج‌های صوتی با بسامد ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز است و صوت‌هایی با بسامد کم‌تر از ۲۰ هرتز که فروصوت می‌گویند و بیش‌تر از ۲۰۰۰۰ هرتز که فراصوت گفته می‌شود، در هر دو صورت برای انسان قابل شنیدن نیست. همچنین است قوه بینایی ما که فقط ارتعاشات اثری را که حدّ معین داشته باشد، می‌بیند.

از این رو، وقتی که جبرئیل، وحی را بر پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ نازل می‌کرد، صحابه آن حضرت، صدای جبرئیل را نمی‌شنیدند.^۱ اشکال عمده، شنیدن صدای محتضر و ندیدن کتک خوردن او است. بر این اشکال دو جواب می‌توان ارائه کرد:

۱. خداوند حکیم، طبق مصالحی که خودش می‌داند، به هزار و یک وسیله می‌تواند آن را از حاضران مخفی نگه دارد؛ هر چند دلیل مخفی داشتن آن برای ما روشن نباشد. ۲. ممکن است کتک خوردن محتضر و جواب او، روحانی و غیر محسوس، در جسم برزخی او باشد، نه مادی و محسوس که بعضی روایات، مؤید آن است.

البته مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه نظر دیگری فرموده است که مراد از زدن ملائکه به صورت و پشت محتضر، کنایه از تسلط و احاطه ملائکه و خوار

۱. اگر گفته نشود قرائت آیات قرآن و سایر اموریکه وحی می‌شده است در روح آن حضرت ﷺ القا می‌شده است.

و ذلیل کردن کفار است. والله العالم.

ج. سکرات موت

مرگ در نظر بیشتر انسان‌ها، چهره بس وحشتناک و هولناک دارد؛ لذا کم‌تر کسی را می‌توان پیدا کرد که ترس از مردن را به خود راه نداده باشد. پیامبر گرامی اسلام، هنگام معراج در آسمان، فرشته مرگ را دید. بعد از سؤال و جواب به جبرئیل فرمود: «کفی بالموت طامة یا جبرئیل؛ ای جبرئیل! مرگ، بسی رخداد سنگینی است».

مرگ تحوّل بسیار بزرگ و اساسی است؛ از این رو آدمی در وقت مردن و حالت احتضار، از خود بی‌خود می‌گردد و به حالتی شبیه مستی، دچار می‌شود که از آن به «سکره موت» تعبیر شده است:

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾

و سکرات مرگ که قضاء حتمی خدا است، می‌آید و به انسان گفته می‌شود: این همان بود که برای فرار از آن حيله می‌کردی.^۱
حالت سکره، در اثر شدت و سختی فوق العاده مرگ پیدا می‌شود؛ چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَفْرَقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛

قطعا مرگ شدايد و سختی‌هایی دارد که شدیدتر از آن است که در وصف بگنجد یا با معیار عقل اهل دنیا سنجیده شود.^۲

اما این که در لحظه مرگ چه احساسی به انسان دست می‌دهد، هیچ کس نمی‌داند؛ چون کسی از این راه برنگشته است که احساس خود را در آن لحظه

۱. سوره ق: ۱۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۳۴؛ غرر الحکم، ص ۱۶۱.

خاص، برای دیگران بیان کند. ممکن است این سؤال مطرح شود که کسانی از عالم برزخ برگشته اند و هیچ اطلاعی از شادی و نعمت یا رنج و عذاب برزخ و هم چنین حالات و سکرتهای موت بیان نکرده‌اند.

پاسخ: اولاً شاید آن‌هایی که از عالم مجرد به این عالم ماده برگشته‌اند، آنچه که در آنجا مشاهده کرده‌اند با بدن مثالی بوده است. وقتی روح مجرد از بدن مثالی به بدن مادی و ملکی انتقال یافت، نمی‌تواند هر آنچه را در عالم تجرد دیده‌اند و احساس کرده‌اند، به عالم مادی گزارش و شرح دهند؛ چون شرایط این دو عالم با هم متفاوت است. مثلاً اگر دو قلبی را فرض کنیم که یکی از آن‌ها پس از تولد، مجدداً به رحم مادر در کنار برادرش بازگردد و بخواهد آنچه را در لحظه تولد و پس از ورود به این جهان پهناور بیرون از رحم مشاهده کرده است و حوادث تلخ و شیرین گذرانده را برای برادرش توضیح دهد. آیا توانایی بر این کار پیدا می‌کند؟ هرگز.

بنابراین کسانی که رجعت کرده‌اند، ممکن است حکمت خداوند سبحان این باشد که انسان‌ها در عالم دنیا بسیاری از مسائل عالم دیگر را از یاد ببرند و اصلاً توان بیان مشاهدات خود را که در عالم مجرد دیده‌اند در این عالم مادی نداشته باشند؛ چون هیچ مانع عقلی وجود ندارد که مشاهدات و حالات آن دوره را خداوند جهت مصالحی در سلول‌های مغزی ما (قسمت حافظه) قرار نداده باشد. داستان مردن و زنده شدن عزیر که با تردید گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز؛ ولی به او خطاب شد: یکصد سال در این جا مانده‌ای؛ گواهی بر این مدعا خواهد بود که خداوند خاطرات آن دوره را در زندگی دنیا که موقع تکلیف و ظرف تکامل است، از ارواح سلب کرده باشد. ما حتی بسیاری از خواب‌های خود را در بیداری فراموش می‌کنیم.

البته این مسأله مشابه و نظیر دارد که همان داستان معروف و مشهور «عالم ذر» و «پیمان آلت» است که همه فرزندان بنی‌آدم تا پایان این دنیا، در عالم ذر مورد

خطاب و سؤال الهی قرار گرفتند و به قدرت الهی در آن زمان به ربوبیت خدا اعتراف و اقرار کردند؛ ولی بعد از آنکه وضع وجودی ما از حالت ذری به حالت جسم فیزیکی تغییر یافت و در محیط این دنیا قرار گرفت، آن را فراموش کرده، و هیچ کس، آن موقف را به یاد نمی آورد، در این زمینه، محدثان و مفسران ذیل آیه مبارکه:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾

و (به یاد آور) زمانی که پروردگارت، از پشت بنی آدم، فرزندان و ذریه آنان را بر گرفت و آنان را گواه بر خودشان ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، ما گواهی دادیم (که تو پروردگار مایی، این اقرار گرفتن از ذریه آدم برای آن بود) تا در روز قیامت نگویند: ما از این، غافل بودیم.^۱

روایات زیادی را مطرح کرده اند که به طور خلاصه، به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱. صدوق به سند موثق از زراره نقل می کند که امام باقر علیه السلام در جواب سؤال او از آیه مبارکه فوق فرمود:

«ثَبَّتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِتَ (الموقف) وَ سَيَذْكُرُونَهُ يَوْمًا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَسْأَلِ أَحَدٌ مِّنْ خَالِقِهِ وَ لَوْ لَا مَنْ رَازِقُهُ؟ (خداوند، تمام ذریه حضرت آدم را تا قیامت، مانند ذراتی بیرون آورد و به آنان صنع و خلقت خود را نشان داد، و به آنان معرفت داد و این معرفت، در نهاد آنان باقی و ثابت ماند؛ ولی اصل واقعه را فراموش کردند و اگر این تعریف و آشنایی نمی بود، کسی پروردگار و آفریدگار و روزی رسان خود را نمی شناخت.

۱. سوره اعراف: ۱۷۲. برای اطلاع بیشتر از نظرات مختلف، ر.ک: اصول کافی، ج ۶؛ بحار الانوار، ج ۵۷، و تفاسیر: پیام قرآن، منشور جاوید و تفسیر اطیب البیان.
۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۴۳.

۲. موثقه حسن بن الجهم از امام رضا علیه السلام از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:
 بَعَثَ اللَّهُ مَلَكًا فَزَجَرَهُ زَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَقَدْ نَسِيَ الْمِيثَاقَ...؛ خداوند فرشته‌ای فرستد که او را نهیبی زند و وی پیمان را فراموش کرده، بیرون آید....

۳. در روایتی صحیحی از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند:
 ...فَإِذَا دَنَا وَلَادَتْهُ أَتَاهُ مَلَكٌ يُسَمَّى الزَّاجِرِ... وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ بَاكِيًا مِنْ زَجْرَةِ الزَّاجِرِ وَنَسِيَ الْمِيثَاقَ؛ چون زمان تولدش نزدیک شود، فرشته‌ای به نام زاجر به نزدش آید،... به زمین افتد در حالی که از نهیب آن فرشته گریان است و پیمان را فراموش کرده.

۴. محمد بن اسماعیل از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند: حَتَّى إِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزًّا وَجَلًّا إِلَيْهِ مَلَكًا فَزَجَرَهُ زَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَنَسِيَ الْمِيثَاقَ؛ زمانی که بیرون شدنش نزدیک شود، خدای عزوجل فرشته‌ای به نزد او فرستد و نهیبی به او زند؛ پس بیرون می آید، در حالی که پیمان را فراموش کرده است.

این سه حدیث آخر؛ دلالت دارند که تا موقع ولادت، روح، آن واقعه را به یاد داشته و در موقع ولادت، خداوند واقعه پیمان را از یاد انسان می برد.

ممکن است این سؤال مطرح شود: پس فایده این پیمان در زندگی دنیا، که دار تکلیف است و به یاد کسی نمانده است، چیست؟

جواب: به طور خلاصه می توان گفت: فطرت توحیدی و خدا باوری و علاقه حق جویی در روح و نهاد انسان، به صورت یک حقیقت ناخود آگاه، اثر همان «پیمان الست» در عالم ذر است. به بیان روشن تر، میثاق و پیمان آن روز، اثرش همان فطرتی است که گرایش دل به سوی اوست که ما از آن، به معرفت فطری یاد می - کنیم و معنای (ان تقولوا يوم القيامة...) میثاق فطرت و خدا جویی، برای اتمام

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۴۲.

۳. کافی، ج ۶، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۴۷.

حجّت است. ادّعای جهل و غفلت از ربوبیت خداوند، روز قیامت، پذیرفته نیست؛ لذا می توان گفت: معرفت فطری، مهم ترین و عالی ترین فایده برای انسان است. ثانیاً: ممکن است اصلاً اذن و اجازه بیان مشاهدات آنها برایشان داده نشده باشد؛ چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام با مردگان قبرستان پشت دروازه کوفه بعد از مراجعت از جنگ صفین فرمود:

وَقَالَ علیه السلام: يَا أَهْلَ... الْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ... أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكِحَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَيْرٌ مَّا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيَّ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَدِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛

ای ساکنان... گورهای تاریک ای خفتگان در خاک!... اما خانه هایتان، دیگران در آن سکونت گزیدند و اما زنانتان، با دیگران ازدواج کردند و اما اموال شما، میان دیگران تقسیم شد. این خبری است که ما داریم. حال شما چه خبر دارید؟ سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود: بدانید که اگر اجازه ی سخن گفتن داشتند، شما را خبر می دادند که بهترین توشه تقوا است.^۱

جمله «لَوْ أَدِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ؛ اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود»، گواه بر این است که آنها مجاز به ذکر همه چیز نیستند.

به هر صورت، یکی از عوامل مهم ترس از مرگ، آن است که آدمی از حقیقت مرگ که انتقال از سرای فانی به سرای باقی است، غافل باشد.

از امام مجتبی علیه السلام سؤال شد: مرگی که مردم به آن آگاهی ندارند، چیست؟ فرمود: بزرگ ترین سروری است که بر مؤمنان وارد می شود؛ چرا که از سرای سختی ها به نعمت های همیشگی انتقال می یابد و بزرگ ترین درد و مصیبت است بر کافران؛ زیرا از دنیا که بهشت حساب می کردند، به آتشی منتقل خواهند شد که هیچ نابودی و زوال ندارد.^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۲. «وَسُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهَلُوهُ قَالَ أَكْبَرُ شُرُورٍ يَرِدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

همچنین از پیامبر اسلام ﷺ سؤال شد: فرشته مرگ، چگونه جان آدمی را می گیرد؟ فرمود: فرشته مرگ هنگام مردن مؤمن، نزد وی آن گونه می ایستد که برده ای ذلیل، نزد مولا می ایستد. او و یارانش، نزد مؤمن می ایستند و نزدیک نمی شوند تا این که نخست فرشته مرگ سلام کند و به او بشارت بهشت دهد.^۱

همچنین امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، چهره زیبایی از مرگ ترسیم کرد؛ در حالی که لحظه به لحظه به مرگ نزدیک می شد و چهره ملکوتی او برافروخته تر و گلگون تر و بشاش تر می گشت. در آن حال، خطاب به یاران با وفا فرمود:

«صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَامِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِطَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَوَّلَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هَوَّلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ؛

صبر و شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار! مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی ها و رنج ها به باغ های وسیع بهشت و نعمت های جاودان منتقل می کند. کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ اما مردن درباره دشمنان شما، مانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند. پدرم از رسول خدا ﷺ نقل فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل آنان به باغ های بهشت و پل اینان به جهنم خواهد بود. نه برایم دروغ گفته اند و نه من دروغ می گویم.

→
إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ التَّكْدِيرِ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ وَأَعْظَمُ بُؤْرٍ يَرِدُ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ جَحِيمِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْقَدُ (بهار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳).

۱. «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ يَتَوَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ لَيَقِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ مَوْتِهِ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ مِنَ الْمَوْلَى فَيَقُومُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ لَا يَدْتَوِينَهُ حَتَّى يَبْدَأَ بِالتَّسْلِيمِ وَيُبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ» (بهار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۷؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۵).

۲. بهار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی مؤمن می فهمد که هنگام قبض روحش فرا رسیده است، ناله می کند؛ ولی فرشته مرگ او را دلداری می دهد که: ای بنده خدا! ناله مکن. قسم به خدایی که محمد را برانگیخته است، من نسبت به تو با شفقت تر از پدری مهربانم.^۱

در روایت دیگری آمده است: ارواح مؤمنان به استقبال مؤمن می آیند و به او مرده می دهند.^۲

همچنین در روایتی، امام صادق علیه السلام فرموده اند: مرگ برای مؤمن، لذت بخش-ترین بو است و همه دردها و رنج های او را از بین می برد؛ در حالی که برای کافر همانند نیش افعی و گزیدن عقرب و بلکه بدتر است.^۳

آری؛ در عین این که مرگ برای مؤمن خوش است، ممکن است مؤمن گناهکار، برای پاک شدن از گناه، هنگام مردن به سختی افتاده و رنج بکشد؛ ولی آن رنج و درد، آخرین درد و رنج او خواهد بود.^۴

بنابراین کافران که یک بار سختی و رنج شدید جان دادن را دیده اند، از مرگ می ترسند. خداوند درباره یهود فرموده است: ﴿وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا﴾؛ آنان [یهود] ابداً آرزوی مرگ نمی کنند.

مؤمنان، نه تنها از مرگ ناراضی و نگران نیستند، که طالب آنند. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «مرگ نزد ما، از عسل شیرین تر است.»^۵

۱. ... فيقول له ملك الموت يا ولي الله لا تجزع فوالذي بعث محمد ص لانا ابر بك و اشفق عليك من والد رحيم (کافی، ج ۳، ص ۱۲۷).

۲. قال ابو عبد الله علیه السلام: ... تلقاه ارواح المؤمنين يستلمون عليه و يبشرونه بما أعد الله له جل ثناؤه من النعيم ... (کافی، ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۲).

۳. ... قال علیه السلام للمؤمن كاطيب ريح يشمه فينمط لطينه و ينقطع التعب و الالم كله عنه و للكافر كلسع الافاعي و لدغ العقارب و اشد (صدوق عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۹).

۴. قال علیه السلام: «الموت هو المصفاة يصفى المؤمن من ذنوبهم فيكون آخر ألم يصيبهم كفارة آخر و زر بقى عليهم» (صدوق معاني الاخبار، ص ۲۸۹، ح ۶).

۵. سوره جمعه: ۷.

۶. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۹.

در این زمینه، روایات فراوان به چشم می‌خورد که حقیقت مرگ در برخی روایات، توصیف و در بعضی تعریف شده است. در این باره، به همین مقدار اکتفا کرده و بحث را به این مطلب که مرگ مفهومی عدم و نابودی نیست، بلکه امری است وجودی و مخلوق؛ پایان می‌دهم.

قرآن، به صراحت اعلام می‌دارد که مرگ نیز مانند حیات، از آفریدگان خداوند است. ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَتْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛ خدایی که مرگ و زندگی را آفریده، تا امتحان کند کدام یک از شما از لحاظ عمل بهتر هستید.^۱

مخلوق بودن مرگ را می‌توان تأییدی بر این معنا دانست که حقیقت مرگ، نابودی و عدم نیست؛ بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است؛ به دلیل آن که اصولاً هر مخلوقی، از نوعی وجود و هستی بهره‌مند است و مخلوق بودن عدم، بی‌معنا است؛ بنابراین، اگر حقیقت مرگ چیزی جز فنا و نابودی نباشد، مخلوق بودن آن بی‌معنا خواهد بود.^۲ در نتیجه می‌توان گفت: انسان با خداوند، در بقا شریک است. خداوند، باقی است. انسان هم باقی. با این تفاوت که استعمال «بقا» بر خداوند، علی‌الاطلاق است؛ یعنی بقاء بالاصالة و بالذات از آن خداوند است و برای غیر خداوند، بقاء، بالتبع و بالغیر است که به اراده خداوند، خلق شده و به اراده او باقی می‌ماند؛ بنابراین باید انسان شرایط و زمینه بقا در کنار خداوند را فراهم کند. البته اشتباه نشود، انسان با خدا در حدوث و قدمیت فرق دارد، انسان، حادث است و خداوند، قدیم.

د. قابضان ارواح

در بیان این مطلب که گیرنده ارواح انسان‌ها در هنگام مرگ، کیست، قرآن تعابیر

۱. سوره ملک : ۲.

۲. البته فاضل مقداد بعد از استدلال برای اثبات وجودی بودن مرگ، می‌گوید: «و هو ضعیف فان الخلق لغة التقدير، و هو كما يكون للوجودی يكون للعدمی» (ارشاد الطالبین، ص ۹۴).

مختلفی دارد. در برخی آیات، خداوند، قابض روح آدمی معرفی شده است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾؛ خدا، ارواح را به وقت مردن ابدان، تحویل می‌گیرد.^۱

در بعضی آیات نیز، از فرشته خاصی، به عنوان «فرشته مرگ» نام برده شده است که مأمور ستاندن جان‌های آدمیان است: ﴿قُلْ يَتَوَفَّنَا مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾؛ بگو: فرشته مرگ که موکل بر شما است، شما را می‌میراند.^۲

گاهی این عمل، به فرشتگان الهی نسبت داده شده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدِكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَّا يُفْرُطُونَ﴾؛ تا آن گاه که هنگام مرگ یکی از شما فرا رسد، رسولان ما او را می‌میرانند و در قبض روح شما، هیچ کوتاهی نخواهند کرد.^۳

در نگاه ابتدایی، به نظر می‌رسد بین این آیات، تعارض هستند؛ اما اگر دقت کنیم، در این آیات هیچ تعارضی وجود ندارد؛ زیرا فاعل حقیقی در جهان، خداوند قادر حکیم است و تمام افعال، حقیقتاً منسوب به او است؛ اما بسیاری از افعال الهی از راه وساطت و اسباب صورت می‌گیرد؛ از این رو می‌توان این افعال را، از یک نظر به خداوند متعال، نسبت داد و از جهت دیگر به وسایط و اسباب. این یک قاعده کلی است. این قاعده، درباره قبض ارواح انسان‌ها نیز قابل تطبیق است؛ به این صورت که خداوند، گیرنده حقیقی روح است؛ ولی این کار از طریق یکی از فرشتگان الهی (عزرائیل) تحقق می‌پذیرد و او نیز در این کار از وساطت جمعی دیگر از فرشتگان استفاده می‌کند؛ بنابراین، انتساب قبض روح انسان‌ها به هر سه مورد (خداوند، عزرائیل و فرشتگان مرگ) صحیح است؛ چون

۱. سوره زمر: ۴۲.

۲. سوره سجده: ۱۱.

۳. سوره انعام: ۶۱.

از نظر عقل و عرف، استناد معلول به علت قریب، متوسط و بعید صحیح می‌باشد. در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام به این مضمون نقل شده است:

قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ أَعْوَاناً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ الشَّرْطَةِ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ الْإِنْسِ يَبْعَثُهُمْ فِي حَوَائِجِهِ فَتَتَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ وَتَتَوَقَّاهُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ وَ يَتَوَقَّاهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مَلِكِ الْمَوْتِ؛

خداوند تبارک و تعالی، برای ملک الموت دستیارانی قرار داده است که آنان ارواح را قبض می‌کنند؛ همان گونه که فرمانده نگهبانان دستیارانی برای کارهایش دارد، پس فرشتگان، آن ارواح را باز می‌ستانند و ملک الموت، علاوه بر ارواحی که خود می‌ستاند، ارواح قبض شده از سوی آن فرشتگان را نیز تحویل می‌گیرد و خداوند نیز ارواح را از ملک الموت می‌ستاند.^۱

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۳۶۸.

فصل ۵

رجعت و تکلیف

مبحث مهم قابل توجه، این است که آیا انسان‌هایی که رجعت می‌کنند، مثل حیات قبلی خود، تکلیف دارند یا این که یک مرتبه دوره تکلیف را گذرانده و پس از پشت سر گذاشتن عالم برزخ، تکلیف وجود ندارد؟ برای پاسخ به این سؤال، بحث‌هایی صورت گرفته است. طبق تحقیقاتی که انجام داده شد، چهار نظریه وجود دارد.

۱. برخی معتقدند تکلیف وجود دارد؛ زیرا رجعت، همان بازگشت به دنیا است و در دنیا، انسان مکلف به ترک محرّمات و انجام واجبات است. سید مرتضی علیه السلام می‌گوید:

رجعت، منافاتی با تکلیف ندارد^۱ و جای دیگر می‌گوید: «بدون شک یاری کردن امام، بر رجعت‌کنندگان واجب است و دفاع از آن حضرت برابر دشمنان، تکلیف خواهد بود.

مرحوم طبرسی نیز می‌فرماید:

التکلیف یصح معها کما یصح مع ظهور المعجزات الباهرة و الآيات القاهرة؛ همانطور که با ظهور معجزات بزرگ، تکلیف محال نیست، با رجعت هم تکلیف محال نخواهد بود.

۱. رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۱۲۶ (أن التکلیف کما یصح مع ظهور المعجزات الباهرة والآيات القاهرة، فکذلک مع الرجعة).

۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۸.

پس نمی‌توان گفت انسان در عالم رجعت، تکلیف ندارد. به نظر می‌رسد این، نظر حق باشد؛ زیرا:

الف. ظاهر آیات و روایات رجعت این است که رجعت کنندگان مشمول احکام و لوازم دنیایی می‌شوند. یکی از آنها مکلف بودن آنان است. هر چند بار هم که زنده شوند، باز در عالم تکلیف زنده می‌شوند، نه در عالم آخرت. عالم تکلیف، نشئه امتحان و عمل است، نه عالم حساب و جزا. قرآن کریم این موضوع را برای جهان هستی اثبات کرده است و می‌فرماید:

«إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»؛ این زندگی دنیا، تنها متاع و کالایی [ناچیز] است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

در این آیه، تعبیر «متاع» آورده شده است، که منظور، همان اعمال و تکالیف الهی است. چنانکه حضرت علی علیه السلام نیز فرموده‌اند:

فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِيَتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ؛ دنیا برای شما، سرای ثبات و قرار آفریده نشده است؛ بلکه آفریده شده، تا عبور گاه باشد و از آن، زاد و توشه و کردار صالح برای سرای قرار و ثبات (آخرت) فراهم کنید.

و نیز امیر المومنین علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَلَا غَدَا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ»؛ امروز، هنگام عمل است نه حسابرسی و فردا روز حسابرسی است، نه عمل». یعنی تفاوت دنیا و آخرت، یک تفاوت جوهری است.

ب. یکی از فلسفه‌های رجعت مؤمنان، رسیدن به کمالات نهایی است؛ چون در زمان حیات اولیه، با موانع زیادی روبه‌رو شده‌اند و نتوانستند به آن کمال معنوی که مستحق آن بوده‌اند، برسند و از رسیدن بازمانده‌اند. از آن‌جا که نظام زندگی دنیا، بسته به عمل به احکام و تکالیف و نیز تحصیل اوصاف نفسانی می‌باشد، حکمت الهی اقتضا می‌کند، در عالم رجعت، مسیر تکاملی خود را به پایان رسانده

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۳۲.

۲. همان، خطبه ۴۲.

و این سیر تکامل، محقق نمی‌شود، مگر با انجام احکام دینی و اسلامی.
ج. در روایت است: «حلال خداوند، حلال است و حرام او، حرام است تا روز قیامت» مفاد روایت، همین است که قبل از قیامت، هر کس در دنیا باشد، مکلف به حرام و حلال خواهد بود و رجعت نیز قبل از قیامت، ولی متصل به آن می‌باشد؛ به عبارت دیگر، نظر روایت، به عالم دنیا است؛ چه عالم اولیه و چه عالم رجعت. خلاصه این که مشاهدات عالم برزخ، سبب ساقط شدن تکالیف الهی در دنیا نمی‌شود.

۲. بعضی می‌گویند: عالم رجعت نیز مانند قیامت، زمان پاداش و مجازات است و تکلیف در آن وجود ندارد. دلیل این گروه این است که رجعت کنندگانی که کافرند، هنگام باز گشت، توبه خواهند کرد؛ برای این که عالم برزخ را مشاهده کرده و به حقیقت رسیده‌اند و این، نقض غرض خواهد شد.

جواب این است که آن‌ها با مشاهده حقیقت، همیشه راه توبه در پیش نمی‌گیرند. درامت‌های گذشته، بسیاری بوده‌اند که با مشاهده معجزات انبیا و حتی عذاب‌های الهی، به دشمنی خود ادامه داده‌اند که در بحث شبهه‌ها بیان خواهد شد.

۳. برخی قائل به تفصیل شده‌اند که این گروه هم به دو قسمت تقسیم شده‌اند. بعضی گفته‌اند: خوبان و مؤمنان، تکلیف دارند و به یاری کردن معصومان، مکلف هستند و تنها برای کفار و دشمنان، دار مجازات است. علامه مجلسی می‌نویسد:
زمان رجعت، فقط زمان تکلیف نیست؛ بلکه واسطه بین دنیا و آخرت است. پس نسبت به گروهی، دار تکلیف است و نسبت به گروه دیگر، دار مجازات.^۱

اما علامه مجلسی مشخص نکرده است، برای چه کسی دار تکلیف و برای چه کسانی دار جزا است؛ علاوه بر این، قول به تفصیل دلیل می‌خواهد و در این باره دلیل ارائه نشده است.

۱. «حلاله حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة...» (کافی، ج ۲، ص ۱۷).
۲. «ان زمان الرجعة لیس زمان التکلیف فقط بل هو واسطة بین الدنیا و الاخرة؛ فبا النسبة الی جماعة دار تکلیف، و بالنسبة الی جماعة جزاء» بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۸.

۴. برخی قائل شده‌اند که دنیا برای رجعت کنندگان، دار تکلیف نیست؛ اما در محرمات، بدون شک ترک آن، وظیفه رجعت کنندگان است، تا هتک حدود الهی نشود و در هر حال حرام می‌باشد. اما در برابر واجبات، وظیفه‌ای ندارند؛ زیرا زمان رجعت، پس از عالم برزخ است و از مراتب عالم آخرت به شمار می‌رود و پس از مرگ، تکلیف منتفی خواهد شد. بعضی از قائلان به تفصیل گفته‌اند: توسط استصحاب، ثابت می‌کنیم که تکلیف نیست؛ چون قبلاً در عالم برزخ تکلیف نبوده، حالا شک می‌کنیم که هست یا نیست. استصحاب عدم تکلیف جاری می‌شود.^۱ پاسخ این نویسنده محترم این خواهد بود که:

۱. این تفصیل از کجا به دست آمده است؟ قول به تفصیل، دلیل می‌خواهد.
 ۲. این جا، استصحاب صحیح نیست؛ زیرا استصحاب جایی است که موضوع یکی باشد و تغییر نکند. در این جا، موضوع دو تا است. یکی عالم برزخ که روح مجرد در بدن مثالی است و دیگری، عالم رجعت که روح در بدن مادی و عنصری است. استصحاب عالم ماده به عالم مجرد، صحیح نخواهد بود؛ بلکه اگر استصحاب شود، باید به عالم اولیه استصحاب کنیم. در این صورت در عالم رجعت، تکلیف ثابت می‌شود نه عدم تکلیف؛ چون موضوع یکی است. البته استصحاب نیز در صورتی صحیح خواهد بود که قائل به رجعت، با بدن مثالی باشند. (چنان که برخی به آن معتقدند) اما از محتوای کتاب این نویسنده چنین برمی‌آید که قائل به رجعت، با بدن مادی است، نه مثالی.^۲

۳. بر فرض صحّت استصحاب، در هر دو مورد، یعنی واجبات و محرمات، استصحاب جاری است نه فقط در واجبات.

۱. عصر شکوهند رجعت، ص ۱۶۰.

۲. همان، ص ۲۰.

فصل ۶

کیفیت زنده شدن

عصر رجعت، قیامت صغرا است و یکی از وجوه مشترک آن با قیامت، زنده شدن مردگان می‌باشد. آنچه مسلم است در آستانه قیامت، اسرافیل، برای احیای مردگان در صور می‌دمد. با این نفخه، همه از قبرها و از حالت بی‌هوشی و مرگ خارج می‌شوند.^۱

آیا عصر رجعت هم صوت فرشته‌ای سبب زنده شدن مردگان می‌شود یا چیز دیگری است؟ در این باره دلیل روشنی نداریم؛ ولی مسلماً باید عامل حیات بخشی وجود داشته باشد و تعلق روح به جسم، بدون مقدمه نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام درباره آماده سازی بدن‌های رجعت کنندگان می‌فرماید:

إِذَا آنَ قِيَامُهُ مُطِرَ النَّاسُ جُمَادَى الْآخِرَةَ وَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ مِنْ رَجَبٍ مَطْرًا لَمْ تَرَ الْخَلَائِقُ مِثْلَهُ فَيُنْبِتُ اللَّهُ بِهِ لُحُومَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبْدَانَهُمْ فِي قُبُورِهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ مَقْبَلِينَ مِنْ قِبَلِ جُهَنَّمَ يَنْفُضُونَ شُعُورَهُمْ مِنَ التُّرَابِ؛^۲
وقتی زمان قیام قائم علیه السلام فرا رسد، در ماه جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب، بارانی بر مردم می‌بارد که نظیر آن را ندیده بودند و خداوند با آن باران، گوشت و بدن‌های مؤمنان را در قبرهایشان می‌رویند. گویی آن‌ها را می‌بینیم که از طرف جهنم می‌آیند در حالی که خاک موهای سرشان را می‌تکانند.

ثعلبی درباره زنده شدن اصحاب کهف مطلبی گفته است که می‌تواند برای همه رجعت کنندگان مطرح باشد. او می‌گوید: یقال ان المهدی یسلم علیهم فیحییهم

۱. «ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (زمر: ۶۸).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷ جهنم منطقه‌ای در مدینه است.

الله عزوجل؛ گفته می‌شود همانا مهدی بر آنان (اصحاب کهف) سلام می‌کند؛ پس خداوند، آنها را زنده می‌کند.

در حدیث مفضل بن عمر نیز همان طور که قبلاً در بحث اختیار و اجبار گذشت، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:
وقت قیام قائم، در قبر مؤمن به او گفته می‌شود که مولای تو ظهور کرده است، اگر می‌خواهی برخیز!

از این روایت دانسته می‌شود که رجعت کنندگان به همان شکلی که در دنیا شناخته می‌شدند باز می‌گردند. اما چقدر از عمر آنها گذشته است، معلوم نیست. در دعای عهد به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

اللَّهُمَّ فَإِنْ خَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا
فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَزِرًا كَفْنِي، شَاهِرًا سَيْفِي، مُجْرِدًا قَنَاتِي، مُلْبِيًّا
دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي؟

خدایا! اگر مرگی که بر همه بندگانت به طور قطع مقرر کردی، بین من و مولایم فاصله اندازد، مرا از قبرم بیرون آور؛ در حالی که کفنم را به خود پیچیده، شمشیرم را کشیده و نیزه را برآورده‌ام و ندای دعوت کننده‌ای را که در شهر و بیابان مردم را فرا می‌خواند اجابت می‌کنم.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

ای عجب عجب من اموات یضربون کلّ عدو لله و لرسوله و لأهل بيته؟
وچه شگفتی‌ای، شگفت انگیزتر از مردگانی که، هر کس را که با خدا و رسولش و اهل بیت او دشمن است، می‌زنند.

۱. تفسیر ثعلبی، ج ۶، ص ۱۵۷.

۲. غیبت طوسی، ۴۵۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۷۴.

۴. تأویل الآیات، ص ۶۵۹.

بخش پنجم

رجعت کنندگان

فصل ۱

روایات

اکنون به بررسی سه دسته روایاتی که افراد رجعت کننده را معرفی می کنند، می - پردازیم. این روایات، در سه دسته بررسی می شوند.

دسته اول. روایاتی که دلالت بر رجعت، به نحو عام می کنند

این دسته از روایات بدون این که مشخصاً افراد خاصی را ذکر کنند، رجعت کنندگان را تحت عنوان کلی مؤمنان خالص و کافران خالص ذکر کرده است:

۱. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

... أَنْ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ، وَ هِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مِنْ مَحْضِ الْإِيمَانِ مَحْضًا، أَوْ مَحْضِ الشَّرْكِ مَحْضًا؛

رجعت، عمومی نیست و فقط مؤمنان خالص و محض و نیز مشرکان محض به دنیا بازمی گردند.

۲. کلینی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان پس از بیان مراحل که شیعه از هنگام مرگ پشت سر می گذارد، درباره شیعیان راستین چنین فرموده است:

... حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ فَأَقْبَلُوا مَعَهُ يُلْبُونَ زُمْرًا زُمْرًا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ وَ يَضْمَحِلُّ الْمُجِلُّونَ وَ

قَلِيلٌ مَا يَكُونُونَ...؛

[همچنین شیعیان و دوستان اهل بیت، حیات برزخی خود را سپری می کنند] تا این که قائم ما اهل بیت، پرچم قیام به دوش می گیرد که در آن هنگام، خداوند ایشان را مبعوث خواهد فرمود و آنها، گروه گروه لیک گویان به حضرتش ملحق می شوند و آن، زمانی است که اهل باطل به شک در می افتند و حلال کنندگان حرام الهی، مضمحل می شوند و اندکی از آنها [مخالفان] می مانند.

۳. روایت دیگری از پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد که تعدادی از مردان و زنان برگزیده هستند که با ظهور حضرت ولی عصر عجله، همراه با حضرت عیسی علیه السلام به زمین می آیند:

ينزل عيسى بن مريم على ثمانمائة رجل و اربعمائة امرأة خیار من
على الارض و أصلح من مضى؛

عیسی بن مریم به همراه هشتصد مرد و چهارصد زن از بهترین و شایسته ترین افراد روی زمین، فرود خواهد آمد.

در این که این مردان و زنان از امت های پیشین هستند یا از امت اسلامی و یا از دوران های مختلف، پرسش هایی است که این حدیث درباره آنها چیزی نمی گوید.

دسته دوم. روایاتی که به اشخاص معین، بشارت رجعت می دهند

دسته دیگر، روایاتی هستند که معصومان علیهم السلام به افراد خاصی، به عنوان تمثیل بشارت رجعت داده اند:

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۳۱.

۲. معجم الامام المهدي علیه السلام، ج ۱، ص ۵۳۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۳۸؛ ذکر اخبار اصیبهان، ج ۲، ص ۱۲۲.

۱. مردان رجعت کننده

الف. ابن جریر طبری آورده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

عن المفضل بن عمر قال قال أبو عبد الله يا مفضل أنت و أربعة و أربعون رجلا تحشرون مع القائم أنت على يمين القائم تأمر و تنهى و الناس إذ ذاك أطوع لك منهم اليوم؛
ای مفضل، تو و ۴۴ مرد، همراه قائم برانگیخته می شوید و همانا تو در سمت راست قائم، مردم را امر و نهی می کنی و در آن روز، آنها بیشتر از امروز، از تو اطاعت می کنند.

ب. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

كَأَنِّي بِحُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُيسِرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ يَخْبِطَانِ النَّاسَ بِأَسْتِيافِهِمَا
بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ؛
گویی حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز را می بینم که بین صفا و مروه، بر دشمنان ضربت وارد می کنند.

ج. امام کاظم علیه السلام در حدیثی فرمود:

كَأَنِّي بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكَ الْعَامِرِيِّ، عَلَيْهِ عِمَامَةٌ سُودَاءَ، وَ ذَوَابِتَاهَا بَيْنَ
كَتْفَيْهِ؛ مَصْعَدًا فِي لِحْفِ الْجَبَلِ بَيْنَ بَيْدِي قَائِمًا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي أَرْبَعَةِ
آلَافٍ مَكْبُرُونَ وَ مَكْرُونُونَ؛
گویی عبدالله بن شریک عامری را می بینم که عمامه‌ای سیاه بر سر دارد و دو دسته گیسویش بین دو کتف او است و از سینه کوه بالا می رود. او در آن زمان، میان چهارهزار نفری است که رجعت کرده و در حضور قائم اهل بیت علیهم السلام به تکبیر گفتن مشغول اند.

د. اسماعیل بن جعفر الصادق

۱. دلائل الإمامة، ص ۲۴۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۰.

۳. اختبار معرفة الرجال (رجال کشی، ص ۲۱۷).

عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ فِي إِسْمَاعِيلَ أَنْ يُبَيِّقَهُ بَعْدِي فَأَبَى وَ لَكِنَّهُ قَدْ أَعْطَانِي فِيهِ مَنزِلَةً أُخْرَى إِنَّهُ يَكُونُ أَوَّلَ مَنْشُورٍ فِي عَشْرَةِ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكٍ وَ هُوَ صَاحِبُ لِيوَانِهِ؛

کشی از ابو خدیجه نقل می کند که گفت: شنیدم حضرت صادق عليه السلام می فرمود: من از خدا خواستم که [فرزندم] اسماعیل را پس از من باقی بگذارد. خدا نخواست؛ اما درباره او، مقام دیگری به من عطا کرد که او اول کسی است که با ده نفر از یارانش که از جمله عبدالله بن شریک است، از قبر بیرون می آید و عبدالله پرچم دار او است.^۱

هـ داوود رقی

کشی از خود داوود نقل می کند که گفت:
به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: «من پیر و فرتوت شده‌ام و دوست دارم در راه محبت شما کشته شوم». فرمودند:
و ما من هذا بدّ. إن لم یکن فی العاجلة یكون فی الآجلة؛ ناچار شهادت نصیبت خواهد شد، اگر اکنون نشود؛ بعدا خواهد شد.

و. نجم بن اعین

علّامه در کتاب خلاص و ابن داوود در کتاب رجال، در شرح حال نجم بن اعین، از عبد الله بن بکیر نقل می کنند که حضرت صادق عليه السلام فرمودند:
إنّه [یعنی نجم بن اعین] ممّن یجاهد فی الرجعة؛ نجم، از کسانی است که در رجعت جهاد می کند.^۲

ز. مفضل از امام صادق نقل می کند که فرمود:

يَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ سَبْعٌ وَ عِشْرُونَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷۶؛ الإيقاظ، ص ۲۶۶، ح ۶۹.

۲. رجال کشی، ص ۴۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷۷.

۳. الإيقاظ، ص ۲۶۹.

مِنْ قَوْمِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ كَانُوا يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَغْدِلُونَ وَ سَبْعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكَهْفِ وَ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ سَلْمَانَ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيَّ وَ الْمُقَدَّادَ وَ مَالِكَ الْأَشْجَرِيَّ فَيَكُونُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَنْصَاراً وَ حُكَّاماً؛

بیرون می آیند [زنده می شوند] از پشت کوفه با حضرت قائم عجل الله فرجه، ۲۷ نفر که پانزده نفر آن‌ها از قوم حضرت موسی، کسانی هستند که به سوی حق هدایت می کنند و به حق و عدالت حکم می نمایند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانہ انصاری و مقداد و مالک اشتر هستند که این افراد در عصر آن حضرت، انصار و والیان او هستند.

همچنین از کسانی که اسم برده شده اند، عقیل و حارث می باشند.^۱

۲. زنان رجعت کننده

البته روایات رجعت، تحت عنوان کلی، مؤمن محض و کافر محض آمده است و به مرد و زن اختصاص ندارد، اما روایاتی نیز وجود دارد که به رجعت زنان به عنوان تمثیل اشاره کرده است؛ از جمله: روایت مفضل بن عمر از امام صادق عجل الله فرجه است که فرمود:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يكون مع القائم ثلاث عشرة امرأة قلت و ما يصنع بهن قال: يداوين الجرحى و يقمن على المرضى كما كان مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قلت: فسمهن لي قال: القنوا بنت رشيد و أم أيمن و حبابة الوالبية و سمية أم عمار بن ياسر و زبيدة و أم خالد الأحمسية و أم سعيد الحنفية و صيانة الماشطة و أم خالد الجهنية؛
«همراه قائم عجل الله فرجه سیزده زن خواهند بود.» گفتم: «برای چه منظور؟» فرمود: «آن‌ها، مجروحان را مداوا کرده و به مریض‌ها رسیدگی می-

۱. بهار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۰، ح ۹۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵.

۲. الشیعة و الرجعة، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. دلائل الإمامة، ص ۲۶۰.

کنند؛ همان گونه که وقتی همراه پیامبر بودند، چنین می کردند.» عرض کردم: «آنها را نام ببرید.» آن حضرت فرمود: «قنوا دختر رشید، ام ایمن، حبابه والیه، سمیه مادر عمّار بن یاسر، زبیده، ام خالد احمسیه، ام سعید حنیفه، صیانه ماشطه و ام خالد جهنیه.»

البته نام چهار نفر دیگر، در روایت نیامده است؛ اما در کتاب *ریاحین الشریعه* به نام نسیبه دختر کعب مازنیه اشاره شده است. 'جز این ده نفر، نام دیگری به میان نیامده است. که در ذیل، چکیده‌ای از زندگی بعضی از این زنان ارائه می‌شود.

الف. قنواء دختر رشید هجری

در تاریخ، از احوالات زندگی قنواء، چیزی ثبت نشده است. آنچه مسلم است، این که وی از محبّان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و به اسلام و تشیع علاقه شدید داشته است. ابو حیان بجلي می‌گوید: از قنواء پرسیدم: «از پدرت چه حدیثی شنیده‌ای؟» گفت: «پدرم از امیر المؤمنین نقل کرد که آن حضرت فرمود: «ای رشیدا صبر تو چگونه است، وقتی پسر خوانده بنی امیه [ابن زیاد] دو دست و دو پا و زبان‌ت را قطع کند؟» پدرم عرض کرد: «آیا پایان کارم بهشت است...؟» فرمود: «ای رشیدا در دنیا و آخرت به همراه من هستی.» قنواء می‌گوید: «به خدا سوگند! پس از مدتی، ابن زیاد، پدرم را احضار کرد و از او خواست تا از علی علیه السلام بیزاری جوید. پدرم هرگز این کار را نکرد. ابن زیاد گفت: «علی علیه السلام کیفیت قتل تو را چگونه بیان کرده است؟» پدرم پاسخ داد: «مولایم علی علیه السلام مرا چنین آگاه ساخته که تو مرا به بیزاری علی علیه السلام دعوت می‌کنی؛ ولی من اجابت نمی‌کنم؛ سپس تو دو دست و دو پا و زبانم را قطع می‌کنی.» ابن زیاد گفت: «به خدا سوگند، خلاف پیش‌گویی علی را در حق تو اجرا می‌کنم.» آن‌گاه دستور داد دو دست و دو پایش را قطع کنند و زبانش را سالم باقی گذارند. قنواء می‌گوید: «من پدرم را به دوش کشیدم و بین راه به پدرم گفتم: «ای پدر! خیلی احساس درد می‌کنی؟»

فرمود: «نه، فقط به مقدار فشاری که جمعیت بر من وارد کند، احساس ناراحتی می‌کنم.» وقتی از کاخ ابن زیاد خارج شدیم، مردم به دور پدرم جمع شدند. پدرم از فرصت استفاده کرد و گفت: «قلم و دوات و کاغذ بیاورید، تا برای شما حوادثی را بازگو کنم.» چون این خبر به ابن زیاد رسید، دستور داد زبانش را نیز قطع کنند و پدرم همان شب به شهادت رسید.^۱

ب. ام ایمن

نام او برکه است. وی، کنیز پیامبر ﷺ بود که از پدر بزرگوارش، عبدالله به آن حضرت به ارث رسیده بود و پرستاری رسول خدا را به عهده داشت.^۲

وی فرزندی از شوهر اولش، عبید خزرجی به نام ایمن داشت که در جنگ حنین به شهادت رسید، ام ایمن، مقام والایی داشت. می‌گوید: وقتی در راه مکه و مدینه، تشنگی بر او غلبه کرد و نزدیک بود از دنیا رحلت کند، که دلو آبی از آسمان فرود آمد و از آن نوشید.^۳

ام ایمن بعد از رحلت پیامبر، زیاد گریه می‌کرد و می‌گفت: «گریه من برای این است که وحی قطع شده است.»^۴

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسأله فدک، او را به عنوان شاهد معرفی کرد. او سرانجام در زمان خلافت عثمان، رحلت کرد.

ج. حبابه والیه

شیخ طوسی او را از اصحاب امام حسن علیه السلام دانسته است و ابن داوود او را از اصحاب امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام می‌داند. برخی، او را از اصحاب هشت امام معصوم، تا امام هشتم، حضرت رضا علیه السلام شمرده‌اند. گفته شده

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۱۷۵؛ اعیان الشیعه، ج ۳۲، ص ۶؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۲۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۵۹.

۳. مصنف، ج ۴، ص ۳۰۹؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۲۲.

۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۱.

است، امام رضا علیه السلام وی را در پیراهن شخصی خود کفن کرد. سن او هنگام مرگ بیش از ۲۴۰ سال بود. او دوبار به دوران جوانی بازگشت که یک بار با معجزه امام سجّاد و بار دوّم با معجزه امام هشتم بود.^۱

د. سمیه مادر عمار یاسر

او هفتمین نفری بود که به اسلام گروید و بدترین شکنجه‌ها را بر او روا داشتند. گاهی که گذر پیامبر صلی الله علیه و آله به عمار و پدر و مادرش می‌افتاد و می‌دید که آنان در گرمای سوزان مکه، روی زمین‌های داغ، در حال شکنجه هستند، می‌فرمود: «ای خاندان یاسر! صبر کنید و بدانید که وعده گاه شما بهشت است.» سرانجام سمیه با نیزه دژخیمی چون ابوجهل به شهادت رسید. او، نخستین زن شهید در اسلام است.^۲

۵. زبیده

وی از شیعیان مخلص و همسر هارون الرشید و به انجام کارهای نیک معروف بوده است. در زمانی که یک مشک آب در شهر مکه، یک دینار طلا ارزش داشت، او حجاج و شاید هم مردم مکه را آب می‌داد. با کندن کوه‌ها و احداث تونل‌ها، آب را در خارج حرم از فاصله چند میلی به حرم آورد. زبیده، صد کنیز داشت که همگی حافظ قرآن بودند؛ به گونه‌ای که از منزل مسکونی او صدای قرائت قرآن، همانند زمزمه زنبورهای عسل بلند بود.^۳

و. امّ خالد

در روایت دو زن بدین نام مشهور شده‌اند: امّ خالد احمسیه و امّ خالد جهنیه. شاید مقصود امّ خالد مقطوع الید (دست بریده) باشد. وقتی یوسف بن عمر، استاندار عراق بود، زید بن علی بن الحسین علیه السلام را در شهر کوفه به شهادت رساند و دست

۱. همان، ج ۲۳، ص ۷۵.

۲. «صبراً یا آل یاسر فإنّ موعدکم الجنّة»؛ *اسد الغابۃ*، ج ۵، ص ۴۸۱.

۳. *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۷۰.

امّ خالد را نیز به جرم تشیع و تمایل به قیام زید، قطع کرد.^۱ درباره شخصیت و مقام این زن فداکار از امام صادق علیه السلام مطلبی ذکر گردیده که دارای اهمیت است. ابوبصیر گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که امّ خالد مقطوع‌الید از راه رسید. حضرت فرمود: ای ابا بصیر! آیا مایل هستی سخن امّ خالد را بشنوی؟ من عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! با شنیدن آن شادمان می‌گردیم... همان موقع امّ خالد به خدمت امام آمد و سخن گفت. دیدم وی در کمال فصاحت و بلاغت سخن می‌گوید؛ سپس حضرت درباره موضوع ولایت و برائت از دشمنان با او گفتگو کرد.

ز. صیانه

وی آرایشگر دختر فرعون، همسر حزقیل (پسر عموی فرعون و گنجینه دار او) بوده است. حزقیل، مؤمن خانواده فرعون است و به پیامبر زمانش، موسی علیه السلام ایمان آورد.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج، هنگام سیر بین مکه معظمه و مسجد الاقصی، بوی خوشی را استشمام می‌کند، جبرئیل در این باره می‌گوید:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! همسر حزقیل به حضرت موسی بن عمران ایمان آورده بود و ایمان خود را پنهان می‌کرد. عمل او آرایشگری در حرمسرای فرعون بود. روزی مشغول آرایش دختر فرعون بود که ناگهان شانه از دست او افتاد و بی اختیار گفت: «بسم الله». دختر فرعون گفت: «آیا پدر مرا ستایش می‌کنی؟» گفت: «نه، بلکه آن کسی را ستایش می‌کنم که پدر تو را آفریده است و او را از بین خواهد برد.» دختر فرعون، شتابان نزد پدرش رفت و گفت: «زنی که در خانه ما آرایشگر است، به موسی ایمان دارد.» فرعون او را احضار کرد و به او گفت: «مگر به خدایی من اعتراف نداری؟» صیانه گفت: «هرگز!»

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۷۶
 ۲. ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۱۵۳؛ خصائص فاطمیه، ص ۳۴۳.

من از خدای حقیقی دست نمی‌کشم و تو را پرستش نمی‌کنم.» فرعون دستور داد تنوری مسی را برافروختند و چون آن تنور سرخ شد، همه بچه‌های آن زن را در حضور او در آتش انداختند. زمانی که خواستند بچه شیرخوارش را که در بغل داشت، در آتش افکنند، صیانه منقلب شد و خواست که با زبان از دین اظهار برائت و بیزاری کند که ناگاه به امر خداوند، کودک به سخن آمد و گفت: «اصبری یا أمّاه إنک علی الحق؛ ای مادرا صبر کن که تو راه حق را می‌پیمایی.» فرعونیان آن زن و بچه شیرخوارش را نیز در آتش افکندند و سوزاندند و خاکسترشان را در این زمین ریختند و تا روز قیامت این بوی خوش، از این زمین استشمام می‌شود...^۱

ج. نسیبه، دختر کعب مازنیه

نسیبه معروف به ام عماره از زنان فداکار صدر اسلام بود که در برخی جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ شرکت کرده و در جنگ احد، بهترین نقش را ایفا کرد. وی، هنگام فرار مسلمانان و تنها گذاشتن پیامبر ﷺ به دفاع از جان آن حضرت پرداخت و سیزده زخم برداشت.^۲

پیامبر اسلام ﷺ به فرزندش عماره فرمودند: «امروز مقام مادر تو از مردان جنگی والاتر است.» نسیبه از کسانی است که برای یاری امام زمان ﷺ رجعت خواهد کرد.

ناگفته نماند، به تاریخ زندگی دو نفر دیگری که اسمشان در روایت آمده است، دست نیافتم.

دسته سوم. رجعت‌های ممتاز

دسته دیگر، روایاتی است که از رجعت پیامبران و پیروان آنها خبر می‌دهند.

۱. منهاج الدعوات، ص ۹۳.

۲. مغازی واقعی، ج ۱، ص ۲۷۳.

رجعت پیامبران و معصومان علیهم السلام از رجعت‌های ویژه هستند؛ زیرا از اهداف و فعالیت‌های گسترده و عالی‌تری برخوردارند. به سبب همین امتیاز، جداگانه مورد توجه قرار داده و روایاتی را که دلالت بر رجعت آن‌ها می‌کند، بدون در نظر گرفتن زمان و شرایط رجعت آن‌ها، بررسی می‌کنیم.

الف. رجعت پیامبران

۱. ابن مسکان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

قال: ما بعث الله نبيا من لدن آدم فهلم جرا إلا و يرجع إلى الدنيا و ينصر أمير المؤمنين عليه السلام و هو قوله «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» يعني رسول الله صلى الله عليه وآله «وَلَتَنْصُرُنَّهُ» يعني أمير المؤمنين عليه السلام؛

حضرت فرمود: خداوند هیچ پیامبری را از آدم تا آخر، مبعوث نکرد مگر این که به دنیا بازمی‌گردند و امیر المؤمنین را یاری می‌دهند و این همان سخن خداوند است که فرمود: «قطعاً ایمان می‌آورند به او» یعنی به رسول خدا صلى الله عليه وآله «و قطعاً یاری می‌کند» امیر المؤمنین عليه السلام را.

۲. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

و إن دانيال و يونس عليهما السلام يخرجان إلى أمير المؤمنين عليه السلام يقولان صدق الله و رسوله....؛

دانیال و یونس علیهما السلام هر دو در زمان رجعت امیر المؤمنین علیه السلام به دنیا باز می‌گردند و به رسالت پیامبر اقرار می‌کنند.^۱

ب. رجعت پیامبر صلى الله عليه وآله و امامان معصوم علیهم السلام

رجعت پیامبر اسلام و دوازده امام معصوم علیهم السلام در عصر رجعت، جلال و شکوه خاصی می‌بخشد. آن‌ها می‌آیند تا از مظلومیت‌هایی که بر آن‌ها روا داشته شده

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲. این روایت در ظرف زمانی رجعت در روایات قبلا ذکر شده است.

است، انتقام گرفته شود و خداوند قادر توانا، عظمت و عزت آن‌ها را به جهان و دشمنانشان نشان دهد و طعم تلخ ذلت را بر ظالمان بچشانند. راستی! عصر رجعت، پایان مظلومیت‌های اهل ایمان و خواری غاصبان و ستمکاران خواهد بود! راستی! تبعیض‌های دوره جاهلیت و نابرابری‌های خود ساخته و خود پرداخته از ریشه و بن، برکنده خواهد شد؟ رجعت رسول خدا و ائمه اطهار و همه پیامبران الهی علیهم‌السلام در عصر ظهور در کنار حضرت مهدی علیه‌السلام، اتفاق بزرگ و وصف ناپذیری است که وضعیت جهان را تغییر داده و به قدرت پروردگار عالم، این جلوه‌های بی نظیر الهی چهره زمین را عوض می‌کنند.

به عقیده شیعه امامیه، رجعت در عصر ظهور، برقرار کننده عدالت در جهان و برچیننده ظلم از گیتی، از برجسته‌ترین آینده بینی وعده‌های پروردگار است. این حادثه به قدری با عظمت و با ارزش است که آینده نگری‌های وحیانی، نشانه‌ها و حوادث پیرامون آن را بازگو کرده‌اند.

براستی منتظران واقعی مهدی نباید انتظار چنین روزی را بکشند و آرزوی یاری و نصرت دین خدا را به محوریت قائم آل محمد علیهم‌السلام داشته باشند؟

۱. روایتی است به سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام که از سلمان فارسی نقل می‌کند: قال: دخلت علی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فلما نظر إلی فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «یا سلمان! إن الله عزوجل لن یبعث نبیا و لا رسولا إلا و له اثنا عشر نقیبا... فاشتد بکائی و شوقی قلت یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أبعهد منک؟ فقال: ای و الذی بعثنی و أرسلنی لبعهد منی و بعلی و فاطمة و الحسن و الحسین و تسعة أئمة من ولد الحسین علیه‌السلام و بک و من هو منا و مظلوم فینا و کل من محض الإیمان محضا ای و الله یا سلمان... نحن تأویل هذه الآیة ﴿و نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا یَحْذَرُونَ﴾ قال سلمان فقامت من بین یدی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ما یبالی سلمان کیف

لقى الموت أو لقاء؛»

سلمان می گوید: روزی بر رسول خدا ﷺ وارد شدم، وقتی آن حضرت مرا دید، فرمود: «ای سلمان! قطعاً خداوند تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر اینکه برای او دوازده جانشین قرار داده است.»

بعد از آنکه پیامبر ﷺ درباره آفرینش خود و اهل بیتش و امامت آنها و ظهور حضرت مهدی، معارفی را بیان کرد، سلمان بعد از شنیدن حقایق این معارف و داستان ظهور حضرت مهدی ﷺ می گوید:

«... علاقه و اشتیاقم آن قدر زیاد شد که از خوشحالی اشک از چشمانم جاری گردید، عرض کردم: «ای رسول خدا! آیا در آن زمان، شما هستید؟» فرمود: «آری! به آن خدایی که مرا به رسالت مبعوث فرمود، هر آینه من، آن زمان خواهم بود و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین و تو نیز خواهی بود و هر آن کس که از ما باشد و برای ما مظلوم واقع شده است و هر آن کس که ایمان کامل و محض داشته باشد. آری! به خدا سوگندای سلمان!... ما تأویل آیه شریفه «و نرید أن نمن...» هستیم.» سلمان می گوید: «از محضر پیامبر اکرم ﷺ برخاستم و عرض کردم: حالا چه باکی سلمان را که چگونه مرگ را ملاقات کند، یا این که مرگ او را ملاقات نماید.»

۲. از ابو خالد کابلی از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که درباره قول خداوند: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادِكُمْ إِلَيْهِ مَعَاد...﴾^۱ فرمود:

یرجع اليكم نبیکم و امیر المؤمنین و الائمه؛ پیامبرتان و امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام به سوی شما باز می گردند.

۳. بکیر بن اعین نقل می کند که امام صادق علیه السلام می فرماید:

۱. مصباح الشریعة، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۲.

۲. سوره قصص: ۸۵.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

ان رسول الله و امیر المؤمنین سیرجعان؛ همانا رسول خدا و امیر مؤمنان باز می گردند.

۴. مرحوم مجلسی از محمد بن مسلم نقل می کند که او شنیده است... که امام صادق می فرمایند:

اولین کسی که زمین برای او شکافته می شود و به دنیا باز می گردد، حسین بن علی است. به درستی که رجعت برای همه نیست؛ بلکه مخصوص کسانی است که دارای ایمان خالص یا شرک خالص هستند.^۲

۵. عن ابی بصیر عن الصادق علیه السلام عن آباءه علیهم السلام قال: قال رسول الله، أنا اول من ینفّض التراب عن رأسه و أنت معی ثم سائر الخلق...؛

ای علی! اولین کسی که گرد و خاک از سر خود پاک می کند، من هستم در حالی که تو با من هستی و بعد، دیگران.

۶. عن سعد عن البرقی عن القاسم عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام عن آباءه قال قال رسول الله «... یا علی! أنا اول من ینفّض التراب عن رأسه و أنت معی ثم سائر الخلق...»^۳

۷. روایت دیگری نیز در کتاب عیون اخبار الرضا از یاسر خادم آمده است که امام رضا علیه السلام از آباءش نقل کرده است، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای علی! من از خداوند متعال درباره تو پنج چیز طلب کردم و خداوند به من عطا فرمود: اول آن که، هنگامی که زمین بر من شکافته شود و

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴.

۲. عن محمد بن مسلم قال سمعت حمزاً بن أعین و أبی الخطاب یحدثان جميعاً قبل أن یحدث أبو الخطاب ما أخذت أنهما سمعا أبا عبد الله صلی الله علیه و آله یقول اول من تنشق الأرض عنه و یرجع إلى الدنيا الحسین بن علی علیه السلام و إن الرجعة لیست بعامة و هی خاصة لا یرجع إلا من محض الایمان محضاً أو محض الشرك محضاً (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، ح ۱).

۳. فضائل الشیعه، ص ۱۵؛ بشارت المصطفی، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۷۹.

۴. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۴۵. این مضمون، به دو سند دیگر هم نقل شده است. مراجعه شود به: امالی صدوق، ص ۵۶۱؛ فضائل الشیعه، ص ۱۷؛ تفسیر فرات، ص ۲۶۵.

گرد و خاک از سر و روی خود پاک کردم، تو با من باشی، خداوند عنایت فرمود. دوم، از خداوند خواستم در قیامت، وقت سنجش میزان اعمال با من باشی، خداوند پذیرفت. سوم، از خداوند خواستم روز قیامت، گیرنده پرچم من باشی که همان پرچم حمد است که در آن نوشته شده است: رستگاران همانا اهل بهشتند و خداوند به من عطا فرمود. چهارم، از خداوند خواستم که امت مرا روز قیامت از حوض کوثر آب دهی، خداوند به من داد. پنجم، از خداوند خواستم که تو را رهبر امت من به سوی بهشت قرار دهد، خداوند عطا کرد. سپاس خدای را که بر من منت نهاد.^۱

۸ در روایت دیگری آمده است:

يَا عَلِيُّ أَوَّلَ مَنْ يَنْفُضُ التُّرَابَ مِنْ رَأْسِهِ أَنْتَ؛ أَوَّلَ كَسِيٍّ كَرْدٍ وَ
خَاكٍ رَا زِ سِرْ خُودِ پَاكٍ مِي كَنْدِ يَا عَلِيُّ تُو هَسْتِي.

۹. امام حسن علیه السلام فرمودند:

انا ابن اول من ينفض عن رأسه التراب؛ من پسر کسی هستم که او
اولین کسی است که گرد و خاک را از سر خود پاک می کند.

۱۰. ابن خالد از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ

۱. حدثنا الحسين بن ابراهيم بن تائانَةَ وَ الحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام المَكْتَبُ وَ احمد بن زياد بن جعفر الهمداني و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن ياسر الخادم قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه امير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! إني سألت ربي عز و جل فيك خمس خصال فأعطاني. أما أولها فإني سألته أن تنشق الأرض عني نفض التراب عن رأسي و أنت معي فأعطاني، و أما الثانية فإني سألته أن يقضي عند كفة الميزان و أنت معي فأعطاني و أما الثالثة فسألت ربي عز و جل أن يجعلك حاملاً لوائي يوم القيامة و هو لواء الحمد عليه مكتوب: المفلحون هم الفائزون بالجنة فأعطاني و أما الرابعة فإني سألته أن تسقي أمي من حوضي فأعطاني و أما الخامسة فإني سألته أن يجعلك قائداً أمي إلى الجنة، فأعطاني. و الحمد لله الذي من علي به (عيون اخبار الرضا، ص ۲۱۶؛ خصال، ج ۱، ص ۳۱۴. با مختصر تفاوت).

۲. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۶۱.

۳. احتجاج، ج ۱، ص ۲۸۱.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدِ الْعَاقُولِيِّ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: ... أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ عَنْ رَأْسِهِ التُّرَابَ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا؛
اولین کسی که میان هفتاد و پنج هزار نفر، گرد و خاک از سر خود پاک می کند، حسین بن علی علیه السلام است.

البته دو روایت دیگر، یکی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و دیگری درباره امام حسین علیه السلام و امیر المؤمنین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این مضمون وارد شده است. چون در آن دو روایت، زمان مشخص بود، در بحث ظرف زمانی رجعت ذکر شد.

به هر صورت این روایات با اختلاف مضمون باز هم مشکلی ندارند، بلکه قابل جمع می باشند؛ چون ممکن است پیامبر اولین رجعت کننده نسبت به انبیای گذشته باشد و امیر المؤمنین، اولین رجعت کننده بعد از پیامبر و اولین رجعت کننده از ائمه علیهم السلام باشد و امام حسین علیه السلام اولین رجعت کننده بعد از پیامبر و امیر المؤمنین باشد. شاید هم بتوان گفت که رجعتشان هم زمان خواهد بود که حق هم همین است و از روایات بسیاری هم این معنا استفاده می شود.

۱۱. امام صادق علیه السلام فرمودند:

عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنْ أَوَّلَ مَنْ يَكْرُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَصْحَابُهُ وَ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ وَأَصْحَابُهُ فَيَقْتُلُهُمْ حَذْوُ الْقَذَّةِ بِالْقَذَّةِ؛

اولین کسانی که به دنیا باز می گردند، حسین بن علی و یاران او و یزید بن معاویه و یاران او است. پس بدون کم و کاست آنها را به قتل می رساند.

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۶.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲.

در این روایت انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام و یارانش، توسط آن حضرت مطرح شده است. این روایت هیچ منافاتی ندارد با آن روایاتی که بیان می‌کند، انتقام خون امام حسین و اصحابش را حضرت مهدی می‌گیرد؛ چنان که در دعای ندبه هم می‌خوانیم: «أین الطالب بدم المقتول بکربلا». چون در عصر حاکمیت و ولایت امام زمان، هر کس انتقام و یا کارهای دیگری انجام دهد، به آن حضرت نسبت داده می‌شود، حتی اگر مستقیماً کس دیگری انجام داده باشد.

این‌ها مجموعه روایاتی بود که دلالت بر اصل رجعت پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام کرده و درباره زمان رجعت، ساکت هستند. روایات زیادی نیز دلالت می‌کنند بر این که رجعت انبیا و امامان معصوم علیهم السلام در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام صورت خواهد گرفت که قبلاً مورد بحث قرار گرفت.

فصل ۲

یک شهادت و یک مرگ

پیش از این گفتیم که رجعت، مخصوص برخی افراد خاص است؛ کسانی که مؤمن محض و یا کافر محض هستند و نیز گفته شد این افراد به دلایل خاص و متفاوتی رجعت می‌کنند و رجعت آنان، فلسفه‌های متعددی دارد. اکنون می‌خواهیم به بیان روایتی بپردازیم که می‌فرماید: هر کس از مؤمنان ولایت‌مدار که به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند، باز می‌گردند تا به مقام والای شهادت نایل آمده و با فوز شهادت از دنیا بروند و هر کس کشته شده است باز می‌گردد، تا دوره ناتمام عمر را به پایان رسانده و به مرگ طبیعی از دنیا برود.

این روایات، چند فایده دارند؛ از جمله این که چون ترک این دنیا و مردن جز به دو نحو مرگ طبیعی یا کشته شدن نیست، اثبات می‌کند که هر فرد فقط یک بار فرصت رجعت را به دست می‌آورد، تا به کمالات نهفته‌ای که لایقشان بوده، ولی به علت انقطاع رشته حیات از آن محروم مانده است، برسد.

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «وَلَيْنُ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مَاتُمْ» قَالَ أَ تَذَرُونِي يَا جَابِرُ مَا سَبِيلُ اللَّهِ فَقُلْتُ لِمَا وَاللَّهِ إِلَّا أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ قَالَ سَبِيلُ اللَّهِ عَلَيَّ وَ ذُرِّيَّتُهُ فَمَنْ قُتِلَ فِي وَلَّائِهِ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَنْ مَاتَ فِي وَلَّائِهِ مَاتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَيْسَ مَنْ يُؤْمِنُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا وَ لَهُ قِتْلَةٌ وَ مِيتَةٌ قَالَ إِنَّهُ مَنْ قُتِلَ يُنْشَرُ حَتَّى يَمُوتَ وَ مَنْ مَاتَ يُنْشَرُ حَتَّى يُقْتَلَ؛

عبد الله ابن مغیره از جابر نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام درباره قول خداوند «اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید» پرسیدم. حضرت فرمود: «ای جابرا آیا می دانی سبیل الله چیست؟» عرض کردم: «نه؛ به خدا سوگند! منتظرم تا از شما بشنوم.» فرمود: «سبیل الله، علی و ذریه او است. پس هر کس با داشتن ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هر کس در ولایت آنها بمیرد، در راه خدا مرده است. نیز کسی از این امت ایمان نمی آورد، جز این که یک شهادت و یک مرگ دارد. هر کس کشته شده باشد، زنده می شود تا به مرگ طبیعی بمیرد و هر کسی مرده است، زنده می شود تا کشته شود.»^۱

۲. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است:

ليس من المؤمنين أحد إلا وله قتلة و موة، إنه من قتل نشر حتى يموت، و من مات نشر حتى يقتل، و ما من هذه الامة برّ و لا فاجر إلا سينشر، فأما المؤمنون فينثرون إلى قرّة أعينهم، و أما الفجار فينثرون إلى خزي الله ايساهم، ان الله يقول: «وليزيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر»^۲؛

هر مؤمنی مرگی دارد و شهادتی، هر که شهید شده باشد، باز می گردد تا به مرگ طبیعی بمیرد و هر که مرده باشد، باز می گردد تا به شهادت برسد. هیچ فردی از این امت نیست جز این که انسانی نیک باشد یا بد، باز می گردد. اما مؤمن باز می گردد، تا چشمش روشن شود و کافر باز می گردد تا دچار عذاب خدا شود؛ چنان که در قرآن می فرماید: «به آنان از عذاب نزدیک [عذاب این دنیا] پیش از عذاب بزرگ [آخرت] می چشانیم.»

۳. در تفسیر قمی می نویسد:

عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ

۱. همین مضمون به سندی دیگر در بحار الانوار، ج ۵۳، صفحه ۴۰ به نقل از منتخب البصائر، توسط محمد بن طیار از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۲. سوره سجده: ۲۱.

۳. الإيقاظ، ص ۲۷۲.

أُمَّةً فَوْجًا»^۱ قال ليس أحد من المؤمنين قتل إلا يرجع حتى يموت و لا يرجع إلا من محض الإيمان محضاً و من محض الكفر محضاً؛
مفضل از امام صادق علیه السلام درباره آیه «آن روزی که از هر امتی گروهی را محشور می گردانیم» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هیچ مؤمنی کشته نشده است، مگر این که باز می گردد، تا به مرگ طبیعی از دنیا برود و باز نمی گردند، مگر مؤمنان محض و کافران محض.

این روایت به طور عام آمده است و استثنایی وجود ندارد.

۱. سوره نمل: ۸۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

فصل ۳

طول عمر رجعت کنندگان

یکی از بحث‌هایی که مورد توجه قرار گرفته است، موضوع طول عمر رجعت کنندگان است که آیا رجعت کنندگان، همه یک اندازه عمر معین دارند، یا نه؟ بیشتر روایات، نقش رجعت کنندگان را در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام نصرت و یاری دین و مبارزه و جهاد کنار آن حضرت مطرح می‌کنند. درباره طول عمر مطالب روشنی وجود ندارد.

تنها یک روایت وجود دارد، که این است:

سعد از حسن و او از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند، که فرموده است:

سَعْدُ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ عَنِ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قَالَ قَالَ: لَتَرْجِعَنَّ نَفُوسٌ ذَهَبَتْ وَ لَيَقْتَصَّنَّ يَوْمَ يَقُومُ وَ مَنْ عَذَّبَ يَقْتَصُّ بِعَذَابِهِ وَ مَنْ أَغِيظَ أَغَاظَ بَغِيظِهِ وَ مَنْ قَتَلَ اقْتَصَّ بِقَتْلِهِ وَ يُرَدُّ لَهُمْ أَغْدَاؤُهُمْ مَعَهُمْ حَتَّى يَأْخُذُوا بِأَرْهَمِهِمْ ثُمَّ يَغْمُرُونَ بَعْدَهُمْ ثَلَاثِينَ شَهْرًا ثُمَّ يَمُوتُونَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ؛

حتماً عده‌ای از انسان‌ها که مرده‌اند، باز می‌گردند و روزی که قائم قیام می‌کند، دشمنان خود را مورد قصاص قرار می‌دهند. کسی که عذاب شده است، عذاب کننده خود را و کسی که مورد خشم قرار گرفته است، به خشم آورنده خود را و کسی که کشته شده است،

قاتل خود را قصاص می کند. دشمنان آنها باز گردانده می شوند، تا مؤمنان انتقام خون خود را بگیرند؛ آنگاه پس از آن، سی ماه زندگی می کنند و در یک شب می میرند.

چند روایت دیگر درباره طول عمر و حکومت پیامبر اسلام و امیر مؤمنان و امام حسین علیه السلام وجود دارد که آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد که آیا مورد اعتماد هستند.

۱. طول عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام

الف. روایتی است از اسد بن اسماعیل از امام صادق علیه السلام درباره روزی که مقدار آن را خداوند پنجاه هزار سال ذکر کرده است، سؤال شد. فرمود:

و رُوِيَ عَنْهُ أَيْضاً بِطَرِيقِهِ إِلَى اسَدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: حِينَ سُئِلَ عَنِ الْيَوْمِ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِقْدَارَهُ فِي الْقُرْآنِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هِيَ كَرَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيَكُونُ مُلْكُهُ فِي كَرَّتِهِ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ يَمْلِكُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي كَرَّتِهِ أَرْبَعَةً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ؛

مراد از آیه، رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس ملک او در بازگشتش، پنجاه هزار سال خواهد بود و امیر المؤمنین در رجعتش، چهل و چهار هزار سال حکومت می کند.

با توجه به اهمیت موضوع، این روایت را بررسی می کنیم. طبق تحقیق و بررسی، به این روایت نمی شود استناد کرد، به چند دلیل:

۱. عصر رجعت و ظهور، مقدمه قیامت است و این ارقام با مقدمه بودن منافات خواهد داشت.

۲. این روایت مرفوع است و قابل استناد نخواهد بود.

۳. کسی که روایت را بدون واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، اسد بن اسماعیل است که کسی او را توثیق نکرده و مجهول می‌باشد.

سید علی بروجردی می‌نویسد: «به مدح یا ذم او دست نیافتیم و او ناشناخته و سخنانش غیر قابل قبول است.»^۱

گرچه بعضی از بزرگان، این روایت را ذکر کرده و برای توجیه این ارقام، چنین نوشته‌اند: «يحتمل الحمل على المبالغة و غيرها؛ ممکن است حمل بر مبالغه یا امثال آن شود.»

اما حق این است که این توجیه، قابل قبول نیست، چون مقام و شأن ائمه معصومین علیهم السلام در چنین مواردی که با ارقام مشخص، مثل ۴۴۰۰۰ سال استعمال شده است، بیان مبالغه نمی‌باشد. این نوع مبالغه، بسیار نامأنوس خواهد بود. دیگر این که هیچ قرینه‌ای بر مبالغه وجود ندارد. پس بهترین راه برخورد با این نوع روایات، بررسی سندی آنها است.

ب. روایت بسیار طولانی دیگری است که فعلا آن مقدار مورد بحث را می‌آوریم و بقیه روایت را در بحث تکرر رجعت، بررسی خواهیم کرد.

سعد عن ابن ابي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن قاسم
حضرني عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي قال سمعت ابا عبد الله:
و... يملك امير المؤمنين اربعا و اربعين الف سنة؛

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: امیر مؤمنان چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند.

به دلیل ضعف سند این روایت، نمی‌توان به آن استدلال کرد. در سند این روایت، عبد الله بن قاسم حضر می‌است. نجاشی درباره او می‌نویسد: عبد الله بن قاسم

۱. طرائف المقال، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. الايقاظ من الهجعة، ص ۳۶۸؛ منتخب الانوار المضية، ص ۲۰۲.

۳. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۷؛ بهار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۲.

حضرمی معروف به (بطل) بسیار دروغگو و اهل غلو است و از غلو کنندگان، روایت می‌کند و به روایت او اعتنا نمی‌شود.^۱

گذشته از این، چنین ارقامی بسیار نامأنوس‌اند و آوردن چنین حدیثی بدون تحقیق و بررسی سند آن، اصل مسأله رجعت را مخدوش می‌سازد. لازم به ذکر است، این روایت با سند دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است و احمد بن عقبه و پدرش در سند آن وجود دارند، که مجهول و ناشناخته هستند.

۲. طول عمر امام حسین علیه السلام

۱. دو روایت درباره عمر امام حسین علیه السلام وجود دارد:

سعد عن ایوب بن نوح و الحسن بن علی بن عبد الله معاً عن عباس بن عامر عن سعید عن داوود بن راشد عن حمران عن ابی جعفر علیه السلام قال: «اول من یرجع لجمار لکم الحسین و یملک حتی تقع حاجباه علی عینیه من الکبر»؛

امام باقر علیه السلام فرمود: اولین کسی که بازمی‌گردد، همسایه شما، حسین بن علی است و به اندازه‌ای حکومت می‌کند که به سبب پیری، ابروهایش به روی چشمانش قرار می‌گیرد.^۱

۲. در روایت دیگری چنین آمده است:

سعد عن ابی عیسی عن عمر بن عبد العزیز عن رجل عن جمیل بن درّاج عن معلى بن خنیس و زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال: اول من یرکف فی الرجعة الحسین بن علی و یمکث فی الارض اربعین سنة حتی یسقط حاجباه علی عینه؛

امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که رجعت می‌کند، حسین بن علی علیه السلام است و چهل سال در روی زمین می‌ماند، تا این که ابروهایش به روی چشمانش می‌افتد.

در سند روایت اول، داوود بن رشید است و با یک واسطه از امام باقر علیه السلام نقل

۱. رجال النجاشی، ص ۲۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۳، ح ۱۴.

۳. همان، ص ۶۳، ح ۵۴.

می‌کند؛ که وی فردی مجهول است، بنا بر این روایت او ضعیف می‌باشد و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

در روایت دوم نیز با تعبیر «عن رجل» آمده که مجهول است و روایت ضعیف گفته می‌شود. خلاصه همه می‌خواهند بدانند که امامان معصوم علیهم‌السلام بعد از رجعت، چند سال عمر می‌کنند و چه حوادثی رخ می‌دهد. این گونه سؤال‌ها، فکر و اندیشه هر انسان مشتاق را به خود مشغول می‌کند؛ ولی واقعیت این است که سخن گفتن در این باره، بسیار مشکل است و به طور طبیعی نمی‌توان اطلاع دقیقی در این موارد به دست آورد. تنها منابع و مأخذ ما، همان روایات امامان معصوم علیهم‌السلام است که بیان شد.

آنچه می‌توان گفت این است که مدت عمر همه انسان‌ها به ویژه امامان معصوم علیهم‌السلام از علوم اختصاصی خداوند متعال می‌باشد و کسی را از آن خبردار نکرده است، مگر موارد خاصی که خداوند متعال خودش صلاح بداند و برای انبیا و اولیای خود خبر بدهد.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْئَلُكُم بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ رَصَدًا﴾؛

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقیبی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد.^۱ بنا بر این علم به غیب، اولاً و بالذات از آن خداوند است و هیچ کس بدون اذن او به غیب راه ندارد و غیب‌دانی انبیا و اولیا خداوند، در محدوده‌ای است که خداوند بخواهد. خداوند است که چنین فضیلت و توانایی را عطا می‌کند.

۱. سوره جن : ۲۶-۲۷.

فصل ۴ تکرر رجعت

یکی از مسائل مهم رجعت که مورد بحث قرار گرفته است، تکرار رجعت می‌باشد که آیا رجعت دوّم و سوّم و... وجود دارد؟ آن چه از آیات و روایات به ذهن تبادر می‌کند، یک بار رجعت کردن است که معنای لغوی رجعت هم یک بار بازگشتن است. هم چنین از ادله رجعت استفاده می‌شود که عصر ظهور، ظرف زمانی عصر رجعت خواهد بود و در همان اوایل عصر ظهور به اتمام می‌رسد و استمراری نخواهد داشت. گذشته از این، فلسفه رجعت که تحقق حاکمیت مؤمنان بر جهان و انتقام از ستمکاران و تجلی قدرت و عظمت الهی است، در اولین دوره عصر رجعت در زمان ظهور حضرت مهدی انجام می‌گیرد. یکی از فلسفه‌های رجعت، ارتقای مدارج کمال معنوی است که در اثر موانعی، نتوانستند به آن مرحله کمال نهایی برسند؛ ولی در اولین عصر رجعت، کنار آخرین حجّت الهی آن موانع برطرف شده و نیاز به رجعت دوّم و سوّم... نیست. ممکن است این سؤال مطرح شود که فلسفه رجعت، تنها به این‌ها خلاصه نمی‌شود. شاید فلسفه‌های دیگری وجود داشته باشد که ما نمی‌دانیم. این حرف درست است؛ اما اثبات یک چنین ادّعایی، نیاز به ادله قوی و مستند دارد. مثل اصل مسأله رجعت که به آیات و روایات متواتر، اجماع و حکم عقل ثابت شد؛ اما نسبت به تکرر رجعت، چنین دلیلی وجود ندارد. تنها چند روایت درباره امیر مؤمنان و امام حسین علیهما السلام هست که دلالت بر تکرر

رجعت آنان می کند و فوق العاده دارای اهمیت است؛ همانند اصل رجعت. لازم است در این باره بررسی صحیح صورت بگیرد.

الف. تکرر رجعت امام علی علیه السلام

در ابتدا به بررسی روایات مربوط رجعت مکرر حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می پردازیم.

۱. در بحار الانوار روایت مفصلی از کتاب واحد نقل شده که از آن، تکرر رجعت حضرت علی علیه السلام و حکومت آن حضرت استفاده می شود:^۱
از امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن این حدیث نقل شده است که فرمود:

... خداوند از پیامبران پیمان گرفت تا به ما ایمان آورده و ما را یاری دهند چنان که فرمود: «(به یاد آورید) هنگامی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمت دادم، آن گاه پیامبری به سوی شما آمد که آن چه با شما است را تصدیق می کند، به او ایمان آورید و او را یاری دهید.»

و به زودی همه شما او را یاری می کنید. خداوند از من و پیامبر هم پیمان گرفت که یکدیگر را یاری دهیم. من هم او را کمک کردم و

۱. «من کتاب الواحده روى عن محمد بن الحسن بن عبد الله الأطروش عن جعفر بن محمد البجلي عن البرقي عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام ... و ذلك قوله عز وجل و إذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه يعني لتؤمنن بمحمد عليه السلام و لتنصرن وصيه و سينصرونه جميعاً و إن الله أخذ ميثاقى مع ميثاق محمد عليه السلام بالنصرة بغضنا لبعض فقد نصرت محمداً و جاهدت بين يديه و قتلت عدوه و وقيت لله بما أخذ علي من الميثاق و العهد و النصرة لمحمد عليه السلام و لم ينصرتي أحد من أنبياء الله و رسله و ذلك لما قبضهم الله إليه و سوف ينصرونى و يكون لى ما بين مشرقها إلى مغربها و ليغتنى الله أحياء من آدم إلى محمد عليه السلام كل نبي مرسل يضربون بين يدي بالسيف هام الأموات و الأحياء و الثقلين جميعاً فبا عجباً و كيف لا أعجب من أموات يغتنهم الله أحياء يلبون زمرة زمرة بالتلبية لييك لييك يا داعى الله قد تغللسوا بسبكي الكوفة قد شهروا سيوفهم على عواتقهم لضربون بها هام الكفرة و جبارتهم و أتباعهم من جبارة الأولين و الآخرين حتى ينجز الله ما وعدهم فى قوله عز وجل و عهد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليؤمنن لهم الذى ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدوننى لا يشركون بى شيئاً يعبدوننى آمين لا يخافون أحداً من عبادى ليس عندهم تقية و إن لى الكفرة بعد الكفرة و الرجعة بعد الرجعة و أنا صاحب الرجعات و الكرات و صاحب الصولات و النعمات و الدولات العجيبات...» (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۶).

پیش رویش جنگیدم و دشمنانش را کشتم و به عهد خود وفا کردم؛ اما کسی از اولیای خدا و پیامبران، او را یاری نکرد؛ زیرا در گذشته از دنیا رفته بودند؛ ولی به زودی مرا یاری خواهند کرد و میان شرق و غرب زمین، زیر فرمانروایی من خواهد بود. خداوند به زودی همه را از آدم تا محمد ﷺ برمی‌انگیزد و با شمشیر بر سر دشمنانم می‌زنند. چه شگفت‌انگیز است، مردگانی که خداوند آنها را گروه گروه زنده می‌کند. پیامبران شمشیرهای خود را می‌کشند و بر ستمگران و طرفدارانشان می‌زنند، تا خداوند به آنچه وعده داده است وفا کند که فرمود: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، وعده داده است که حتماً آنها را فرمانروایان روی زمین گرداند». من پس از رجعت، رجعتی دارم. من دارای رجعت‌ها، حمله‌ها و انتقام‌ها و دولت‌های شگفت‌آورم.

در این روایت، تکرار رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شده است؛ اما با این روایت، نمی‌شود تکرر رجعت حضرت امیر را ثابت کرد. چون محمد بن الحسن بن عبد الله و جعفر بن محمد بجلی در سند این روایت وجود دارد که مجهول و ناشناخته‌اند و نام آنها در کتاب‌های رجالی نیامده است که «حدیث مهمل» گفته می‌شود. این قسم حدیث، جزء حدیث‌های ضعیف است. دیگر این که همه کسانی که این روایت را نقل کرده‌اند از کتاب واحد نقل کرده‌اند. گرچه مؤلف این کتاب که حسن بن محمد جمهور است، ثقه می‌باشد؛ اما از راویان ضعیف روایت می‌کند و بر روایت مرسل اعتماد دارد.^۱

نیز همان طور که قبلاً تذکر دادم، در رجعت‌های بعدی هیچ فلسفه‌ای وجود ندارد.

۲. روایت دیگری که از آن بر تکرر رجعت و حکومت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام استفاده می‌کنند، این است:

... إِنِّي لَصَاحِبُ الْكُرَاتِ وَ دَوْلَةِ الدُّوَلِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ
وَ الدَّابَّةِ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ؛

... من صاحب رجعت‌ها و دولت دولتها هستم و صاحب عصا و آهن داغ‌کننده‌ام. من جنبنده زمینم که با مردم سخن می‌گوید.

این روایت دارای چند اشکال است:

مشکل اول: از متن این روایت، تکرر اثبات نمی‌شود و قابل تأویل است. چنانکه مرحوم طریحی می‌گوید، احتمال می‌رود که مقصود، افتخار در شجاعت و بازگشت برای کشتن دشمنان در کارزار باشد، او می‌نویسد:

«... او اشاره الی الرجعة زمان خروج صاحب الامر و یناسبه قوله
«ودولة الدول» ای أنا صاحب الدولة؛

یا این که اشاره است به بازگشت در زمان قیام حضرت مهدی. مناسب این احتمال، قسمت بعدی روایت است که می‌فرماید: «من صاحب دولت دولتها هستم».^۱

مشکل دیگر، ضعف سند آن است؛ چون ابو عبد الله الریاحی و ابوصامت حلوانی که روایت را بدون واسطه از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند، مجهول هستند و در نتیجه روایت ضعیف می‌باشد.

۳. روایت دیگری است از عبد الکریم بن عمرو خثعمی که امام صادق علیه السلام فرموده است:^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۳؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۹.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۱.

۳. سعد بن ابن ابی الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم الحضرمي عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن إبليس قال أنظرني إلى يوم يبعثون فأنبأني الله ذلك عليه قال فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم فإذا كان يوم الوقت المعلوم ظهر إبليس لعنه الله في جميع أشياعه منذ خلق الله آدم إلى يوم الوقت المعلوم وهي آخر مرة يكرها أمير المؤمنين عليه السلام فقلت و إنما لكرات قال نعم إنما لكرات و كرات ما من إمام في قرن إلا و يكر معه البر و الفاجر في دهره حتى يدل الله المؤمن من الكافر فإذا كان يوم الوقت المعلوم كرم أمير المؤمنين عليه السلام في أصحابه و جاء إبليس في أصحابه و يكون بيقاتهم في أرض من أراضي الفرات يقال له الروحاء قريب من كوفتكم فيقتلون قتالا لم يقتل مثله منذ خلق الله عز و جل العالمين

شیطان از خداوند درخواست کرد که او را تا روز قیامت مهلت بدهد؛ اما خداوند از درخواست او امتناع ورزید و رد کرد. فرمود: تا «روز معلوم» از مهلت داده شد گانی.

هنگامی که روز معلوم رسد، شیطان با همه پیروانش از زمانی که خداوند آدم را آفرید تا روز معلوم - آشکار می گردند و آن هنگام آخرین رجعت و بازگشت حضرت علی علیه السلام می باشد. پرسیدم: آیا رجعت تکرار می شود؟ فرمود: آری! قطعاً چند رجعت است. هیچ امامی نیست مگر این که مؤمنان و فاجران زمانش با او رجعت می کنند تا آنکه خداوند مؤمن را بر کافر غلبه دهد.

پس زمانی که «وقت معلوم» فرا رسد، امیر المؤمنین علیه السلام در میان یارانش رجعت خواهد کرد و شیطان هم میان یارانش می آید و محل رویارویی آنها در زمینی از زمین های فرات به نام «روحاً» نزدیک کوفه است و چنان جنگی می کنند که از زمانی که خداوند عالم را آفرید تا آن زمان، بی سابقه بوده است.

گویا الآن می بینم اصحاب علی علیه السلام را که حدود صد قدم به عقب برگشته اند و قسمت هایی از پاهای آنها در آب فرات واقع شده و فرو رفته است. در این هنگام، عذاب الهی بر ابلیس و یارانش نازل می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کار را به پایان می رساند. در دست آن حضرت، سلاحی از نور است که وقتی ابلیس آن را می بیند به عقب باز می گردد. یارانش به او می گویند: به کجا می روی در حالی که به پیروزی رسیده ای و او پاسخ می دهد: «من چیزی را می بینم که شما نمی بینید»،

فَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى أَصْحَابِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَدْ رَجَعُوا إِلَيَّ خَلْفَهُمُ الْقَهْقَرَى مِائَةَ قَدَمٍ وَ كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ وَ قَدِ وَقَعَتْ بَعْضُ أَرْجُلِهِمْ فِي الْفِرَاتِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْبِطُ الْجَبَّارُ عَزَّ وَ جَلَّ «فِي ظِلِّ مِنَ الْعَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَضَى الْأَمْرَ» رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَمَامَهُ بِيَدِهِ حَرْبَةٌ مِنْ نُورٍ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ إِبْلِيسُ رَجَعَ الْقَهْقَرَى نَاكِصاً عَلَى عَقْبَيْهِ فَيَقُولُونَ لَهُ أَصْحَابُهُ أَيْنَ تُرِيدُ وَ قَدْ ظَفِرْتَ فَيَقُولُ «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ» «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» فَيُلْحَقُهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم فَيَطْلَعُهُ طَعْنَةً بَيْنَ كَتِفَيْهِ فَيَكُونُ هَلَاكُهُ وَ هَلَاكُ جَمِيعِ أَشْيَاعِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُعْبِدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَ يَمْلِكُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَرْبَعاً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ حَتَّى يَلِدَ الرَّجُلُ مِنَ شِيعَةِ عَلِيِّ علیه السلام أَلْفَ وَ لِدٍ مِنْ صُلْبِهِ ذَكَرْنَا وَ عِنْدَ ذَلِكَ تَظْهَرُ الْجَنَّتَانِ الْمُذْهَبَانِ عِنْدَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ مَا حَوْلَهُ بِمَا شَاءَ اللَّهُ (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۲؛ الزام الناصب، ص ۳۳۲؛ الإيقاظ، ص ۳۶۲).

«من از پروردگار عالمیان می‌ترسم» پس در این هنگام، پیامبر به او می‌رسد و نیزه‌ای را میان دو کتفش فرو کرده و ابلیس با پیروانش به هلاکت می‌رسند. آن گاه بنا بودی او، خداوند عبادت می‌شود و چیزی شریک او قرار داده نمی‌شود و امیر مؤمنان علیه السلام چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند. تا این که برای مردی از شیعیان حضرت علی علیه السلام هزار فرزند پسر متولد می‌شود. در آن هنگام دو باغ سرسبز کنار مسجد کوفه و اطراف آن ظاهر می‌شود، تا خدا هر چه بخواهد».

این همان روایتی است که در بحث طول عمر بیان شد و از این روایت، تکرر رجعت حضرت امیر استفاده می‌شود و هم چنین شیطان در آخرین رجعت آن حضرت، توسط پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شده و آن حضرت مدت چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند.

اما جواب:

در بحث طول عمر، این مطلب را مطرح کردیم که در سند این روایت، عبد الله بن قاسم حضرمی است که آدم دروغگو و غلو کننده معرفی شده است. همچنین اشکال‌هایی در مضمون این روایت وجود دارد که قابل توجه خواهد بود:

چگونه ممکن است که قبل از این، امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام در کنار حضرت مهدی علیه السلام حضور داشته باشند و با شیطان نجنگند. فقط در رجعت سوم و یا چهارم با شیطان درگیر شوند. آن هم امیر مؤمنان در حال شکست بوده که ناگاه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده و آن حضرت را نجات دهند. این چگونه جنگی است که اصحاب شیطان، هم می‌جنگند و هم پیامبر را نمی‌بینند. گذشته از این، جنگ شیطان با انسان، جنگ با اسلحه و تفنگ و شمشیر نخواهد بود؛ بلکه مخالفت و دشمنی آن با انسان، در حد وسوسه و ترغیب و تشویق به معصیت و گناه است، تا انسان از یاد خدا غافل بماند. دیگر این که طبق آیات قرآن مهلت شیطان تا روز معلوم است.

بنا بر روایت موثقی که حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

«قال الى يوم الوقت المعلوم و هو خروج القائمنا اهل البيت؛ که آن روز معلوم، روز خروج حضرت قائم ما اهل بیت علیهم السلام است.»

که این روز با آخرین رجعت امیر مؤمنان، فاصله زیادی دارد؛ هر چند به تکرار رجعت قائل شویم.

همچنین از این روایت استفاده می شود که در هر رجعت، دشمنان آن حضرت نیز رجعت می کنند؛ اما این موضوع با صریح آیه که می فرماید: ﴿حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون﴾ منافات دارد؛ زیرا دشمنان آن حضرت، در رجعت اولیه، یک بار عذاب شده اند و دیگر رجعتی برای آنان نخواهد بود.

به هر صورت به این روایت نمی شود اعتماد کرده و اثبات تکرر رجعت کرد و فلسفه ای بر این رجعت وجود ندارد.

۴. روایت دیگری است از امام صادق علیه السلام که بر حکومت حضرت علی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و تکرار رجعت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت می کند:

سَعْدُ عَنْ ابْنِ عِيْسَى عَنْ الْيَقْطِينِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَفْيَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ لِعَلِيِّ علیه السلام فِي الْأَرْضِ كَرَّةً مَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ صَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يُقْبَلُ بِرَأَيْتِهِ حَتَّى يَنْتَقِمَ لَهُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَمُعَاوِيَةَ وَ آلِ مُعَاوِيَةَ وَ مَنْ شَهِدَ حَرْبَهُ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ بِأَنْصَارِهِ يَوْمَئِذٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ سَبْعِينَ أَلْفًا فَيَلْقَاهُمْ بِصِفِّينَ مِثْلَ الْمَرَّةِ الْأُولَى حَتَّى يَقْتُلَهُمْ وَ لَا يَبْقَى مِنْهُمْ مُخْبِرًا ثُمَّ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَدْخُلُهُمْ أَشَدُّ عَذَابِهِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ آلِ فِرْعَوْنَ ثُمَّ كَرَّةً أُخْرَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَتَّى يَكُونَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَ تَكُونَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام عُمَالَهُ وَ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ عِلَانِيَةً فَتَكُونَ عِبَادَتُهُ عِلَانِيَةً فِي الْأَرْضِ كَمَا عَبَدَ اللَّهُ سِرًّا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ أَيُّ وَ اللَّهِ وَ أضعافَ ذَلِكَ ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ أضعافاً يُعْطِي اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله و سلم مُلْكَ جَمِيعِ

أَهْلَ الدُّنْيَا مُنْذُ يَوْمٍ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا إِلَى يَوْمٍ يُفْنِيهَا حَتَّى يُنْجِزَ لَهُ مَوْعِدَهُ فِي كِتَابِهِ
كَمَا قَالَ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛

حضرت علی علیه السلام یک بار با فرزندش امام حسین علیه السلام به زمین بازخواهد گشت و پرچم آن حضرت را گرفته و از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر کس که در جنگ (کربلا) به او کمک کرد، انتقام می گیرد. سپس خداوند یارانش را از کوفه که سی هزار و از سایر مردم، هفتاد هزار نفر هستند، به سوی آنها می فرستد و در صفین با هم روبه رو شده و مثل دوره اول، به جنگ پرداخته و حضرت، آنها را به قتل می رساند و خداوند ایشان را برانگیخته و آنها را در شدیدترین عذابها، همراه با فرعون و خاندانش مبتلا خواهد کرد. برگشت دیگری هم حضرت، با نبی اکرم صلی الله علیه و آله دارد تا خلیفه روی زمین باشد و ائمه دیگر، همه عمال و از کارگزاران و فرماندهان او خواهند بود و به صورت علنی برانگیخته می شود. پس عبادت او در زمین، به طور آشکار خواهد بود، همان گونه که خداوند را به صورت پنهانی در زمین عبادت کرد، خداوند پادشاهی همه دنیا را از زمانی که آن را آفرید تا هنگامی که آن را از بین خواهد برد، به پیامبرش عطا می کند تا به وعده ای که در کتابش به او داده است، وفا کند؛ همان گونه که فرمود: «آن [دین حق] را بر همه آیینها پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان دوست نداشته باشند.»

این روایت، دلالت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام چند رجعت دارد. اما سند آن به سبب عمرو بن شمر، ضعیف می باشد و قابل استناد نیست. ابن غضائری می گوید: «عمرو بن شمر... ضعیف»^۱ و علامه حلی می گوید: عمرو بن شمر جداً ضعیف است.^۲

در این سند فرد دیگری وجود دارد به نام حسین بن بزّاز یا رزّاز که در کتاب-

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۵.

۲. رجال ابن غضائری، ص ۷۴.

۳. خلاصه الاقوال، ص ۳۷۸.

های رجال نیامده است؛ بنابراین این ضعیف می باشد.
 روایت دیگری وجود دارد که امیر مؤمنان علیه السلام بعد از منتصر، رجعت می کند.
 آن روایت را در تکرر رجعت امام حسین علیه السلام آورده و مفصلاً مورد بحث قرار
 خواهیم داد. روایت دیگری در ایقاظ از کتاب مشارق الانوار الیقین فی حقایق
 اسرار امیر المؤمنین آورده است که امیر مؤمنان دو بار رجعت می کند و دو بار
 شهید می شود، به دلیل عدم وجود سند، از آوردن آن صرف نظر کردم.
 البته علامه مجلسی در باره این کتاب می گوید:

آنچه که در این کتاب وجود دارد، مورد اعتماد نیست؛ چون صحیح
 و غیر صحیح از هم جدا نشده است و روایات مرفوعه را نیز آورده.
 آنچه که روایات صحیح بود، از آن کتاب آوردم.^۱

و این روایت، در بحار الانوار نیامده است و همچنین در باقی کتاب های روایی،
 هر چند جست و جو کردم، نیافتم.

ب. تکرر رجعت امام حسین علیه السلام

قبلاً بیان شد امام حسین علیه السلام در عصر ظهور امام زمان، یکی از اولین رجعت
 کننده ها خواهد بود و از برخی روایات استفاده می شود که آن حضرت، رجعت-
 های متعدّد دارد. که نیاز به بررسی این گونه روایات است، تا وضعیت تکرر
 رجعت آن حضرت معلوم شود.

روایات در این باره زیاد است و ما چند روایت را که بیشتر به آنها توجه شده
 است، می آوریم.

۱. امام صادق علیه السلام درباره آیه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»؛ سپس شما را
 دوباره بر آنها چیره می گردانیم، فرمودند:

۱. الإیقاظ، ص ۳۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰.

۳. سوره اسراء: ۶.

... خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمَذْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجَهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنْ هَذَا الْحُسَيْنُ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشُكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَّالٍ وَلَا شَيْطَانٍ وَالْحِجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام جَاءَ الْحِجَّةُ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُفَسِّلُهُ وَيُكَفِّنُهُ وَيُحَنِّطُهُ وَيَلْحَدُّهُ فِي حَفْرَتِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ؛

[مراد از آیه] خروج امام حسین با هفتاد تن از اصحابش [در زمان رجعت است] در حالی که کلاه‌خودهای زرین که دو رو دارد، بر سر دارند و اعلام کنندگانی به مردم برسانند، این حسین است که خارج شده، تا آن جا که مؤمنان هیچ شک و تردید درباره او نکنند و بدانند که او دجال و شیطان نیست و او است حجّت قائم [به حق] میان شما. وقتی شناخت و آگاهی در دل‌های مؤمنان به وجود آمد که او حسین است، مرگ حجّت فرا خواهد رسید. پس کسی که او را غسل می‌دهد و کفن و حنوط می‌کند و در قبرش می‌گذارد، حسین بن علی است و امور پس از مرگ جانشین (پیامبر) را جز جانشین او سرپرستی نمی‌کند.

ظاهر این روایت، خروج امام حسین عليه السلام در اواخر عمر حضرت مهدی عليه السلام است که دومین رجعت آن حضرت باشد؛ چون قبلاً به اثبات رسید که اولین رجعت وی، در آغاز ظهور حضرت قائم تحقق می‌یابد.

اما اشکالی که وجود دارد، مانع از استدلال به این روایت می‌شود. در سند این حدیث، سهل بن زیاد و محمد بن حسن بن شمون و عبد الله بن عبد الرحمن الاصم و عبد الله بن قاسم البطل وجود دارد.

در باره «ابن شمون» گفته شده است که جداً ضعیف و غالی می‌باشد. دیگری

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ قَالَ قَتَلَ عَلِيٌّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ طَعَنَ الْحَسَنَ عليه السلام وَ لَتَفْلُنَ عَلِيًّا كَبِيرًا قَالَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عليه السلام فَإِذَا جَاءَ وَعَدُوًّا لَهَا فَمَا فَإِذَا جَاءَ نَصْرُ دَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ قَوْمٌ يَبْتَغِيهِمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام فَلَا يَدْعُونَ وَتَرَا لآلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا قَتْلَهُ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ... (اصول کافی، ج ۸، ص ۲۰۶).

«عبد الله بن عبد الرحمن الاصم» است که علاوه بر تضعیف و غلو، در باره‌اش چنین گفته شده است: «لیس بشی» و از دروغ سازان بصره بوده است.^۱

نیز عبد الله بن القاسم بطل درباره‌اش گفته شده است: کذاب، غال، یروی عن الغلاة، لا خیره فیه، ولا یعتد بروایتہ؛ او دروغ پرداز و غالی است، از غلات روایت می‌کند، اعتماد به روایت او نمی‌شود.

بنابراین با این روایت ضعیف نمی‌توان «رجعت دوم» امام حسین علیه السلام را اثبات کرد.

۲. در تفسیر عیاشی نیز روایتی آمده به همین مضمون با تفاوت جزئی، اما بدون سند.^۲

۳. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

وَ عَنْهُ علیه السلام وَ یَقْبِلُ الْحُسَيْنَ علیه السلام فِی أَصْحَابِهِ الَّذِينَ قَتَلُوا مَعَهُ وَ مَعَهُ سَبْعُونَ نَبِيًّا كَمَا بَعَثُوا مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَيَدْفَعُ إِلَيْهِ الْقَاتِمَ علیه السلام الْخَاتَمَ فَإِذَا كُنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام هُوَ الَّذِي يَلِي غُسْلَهُ وَ كَفْنَهُ وَ حَنْوْطَهُ وَ يُوَارِيهِ فِي حَفْرَتِهِ؛

امام حسین علیه السلام با اصحابش که همراه او کشته شدند، می‌آید و هفتاد پیامبر با او خواهند بود؛ همان گونه که آن‌ها با موسی بن عمران هم مبعوث شدند. آن گاه قائم علیه السلام انگشتر را به او می‌دهد و حسین همان کسی است که او را غسل می‌دهد و کفن و حنوط می‌کند و در قبرش می‌گذارد.

ظاهر این روایت نیز، بازگشت امام حسین علیه السلام در اواخر عمر حضرت مهدی علیه السلام است. چون در پایان عمر یک امام، انگشتر تحویل می‌گردد.

اما این روایت، مرسل است و حجیت ندارد. شهید ثانی می‌نویسد: «حدیث

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۹۴ و ج ۲، ص ۹۲.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۲۶.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱.

۴. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۳؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۸.

مرسل مطلقاً حجّت نیست.» گذشته از این کلمه «یقبل» که در اول روایت آمده است، از آن استفاده رجعت نمی‌شود.

در نتیجه به این روایت، نمی‌شود برای اثبات رجعت دوّم استدلال کرد.

۴. عمرو بن ثابت از جابر نقل کرده که:

عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ رَجُلٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ مِائَةِ سَنَةٍ وَيَزْدَادُ تِسْعًا قَالَ فَقُلْتُ فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ بَعْدَ مَوْتِ الْقَائِمِ عليه السلام قُلْتُ لَهُ وَكَمْ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ حَتَّى يَمُوتَ قَالَ فَقَالَ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْ يَوْمِ قِيَامِهِ إِلَى يَوْمِ مَوْتِهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَيَكُونُ بَعْدَ مَوْتِهِ الْهَرَجُ قَالَ نَعَمْ خَمْسِينَ سَنَةً ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُنتَصِرُ إِلَى الدُّنْيَا فَيَطْلُبُ بَدْمِهِ وَدِمَاءَ أَصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ وَ يَسْبِي حَتَّى يَقَالَ لَوْ كَانَ هَذَا مِنْ ذُرِّيَةِ الْأَنْبِيَاءِ مَا قَتَلَ النَّاسَ كُلَّ هَذَا الْقَتْلَ فَيَجْتَمِعُ عَلَيْهِ النَّاسُ أَيْضُهُمْ وَأَسْوَدُهُمْ فَيَكْثُرُونَ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْجِئُوهُ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ فَإِذَا اشْتَدَّ الْبَلَاءُ عَلَيْهِ وَقُتِلَ الْمُنتَصِرُ خَرَجَ السَّقَّاحُ إِلَى الدُّنْيَا غَضَبًا لِلْمُنْتَصِرِ فَيَقْتُلُ كُلَّ عَدُوِّ لَنَا وَ هَلْ تَدْرِي مَنْ الْمُنتَصِرُ وَ مَنْ السَّقَّاحُ يَا جَابِرُ. الْمُنتَصِرُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ السَّقَّاحُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛

جابر گفت: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرماید: «به خدا سوگند! مردی از ما اهل بیت حکومت می‌کند، بعد از مرگش، سیصد و نه سال بر آن می‌افزاید». عرض کردم: «آن، در چه زمانی خواهد بود؟» فرمود: «بعد از رحلت قائم عليه السلام».

به ایشان عرض کردم: «قائم تا روز وفاتش، چه مدت در عالم خود می‌ماند؟» فرمود: «از روز قیامش تا روز وفاتش، ۱۹ سال».

عرض کردم: «آیا بعد از وفاتش آشفته‌گی (هرج و مرج) می‌باشد؟» فرمود: «بله، پنجاه سال. سپس منتصر به دنیا باز می‌گردد و خونخواهی خودش و یارانش را می‌کند و می‌کشد و اسیر می‌کند، تا آن‌جا که گفته می‌شود اگر او از فرزندان انبیاء عليهم السلام

۱. الرعاية في علم الدراية، ص ۱۳۷.

۲. اختصاص، ص ۲۵۷.

بود، این چنین مردم را نمی کشت. سپس مردم از سیاه و سفید بر ضد او جمع می-شوند تا این که (منتصر) از آن‌ها به حرم خدا پناه می‌برد. هنگامی که بلا بر او شدید شد و منتصر کشته شد، سفاح به دنیا باز می‌گردد، درحالی که به سبب [کشته شدن] منتصر غضبناک است. سپس تمام دشمنان ما را می‌کشد. ای جابرا آیا می‌دانی منتصر کیست و سفاح چه کسی است؟ منتصر حسین بن علی علیه السلام و سفاح علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

این روایت با اشکالاتی روبرو است:

الف. سلسله سند آن حذف شده است. این قسم روایات ضعیف به شمار می‌آیند.
ب. از این روایات دانسته می‌شود که پنجاه سال هرج و مرج است که حجّت خدا روی زمین وجود ندارد و این با معارف دینی و معتقدات شیعی که زمین خالی از حجّت خدا نمی‌ماند، مخالف است؛ «لو لا الحجّة لساخت الأرض اهلها».
ج. حاکمیت امام حسین که پس از قائم آغاز می‌شود، با هرج و مرج پنجاه ساله و کشته شدن آن حضرت اصلاً سازش ندارد؛ زیرا اگر حکومت ۳۰۹ ساله پس از قائم آغاز شود، هرج و مرج پنجاه ساله معنا ندارد و اگر پنجاه سال به طول بینجامد تا حکومت آن حضرت آغاز شود، تعبیر حکومت پس از قائم بی معنا می‌شود. به هر صورت به این روایت نمی‌شود تمسک کرد.

همین روایت، در منتخب الأنوار المضية، ص ۲۰۳ و نیز بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۰۳ با کیفیت دیگر هم نقل شده است. البته بدون سند؛ بنابراین روایت مرفوع و ضعیف است.

۵. الفاضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن جابر الجعفی قال سمعتُ أبا جعفر علیه السلام يقولُ وَ اللهُ لَيَمْلِكَنَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ رَجُلٌ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ يَزِدَادُ تِسْعًا قُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ بَعْدَ الْقَائِمِ قُلْتُ وَ كَمُ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ قَالَ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُنتَصِرُ فَيَطْلُبُ بَدَمَ الْحُسَيْنِ وَ دِمَاءَ أَصْحَابِهِ

فَيَقْتُلُ وَيَسْبِي حَتَّى يَخْرُجَ السَّقَّاحُ؛

جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: «به خدا سوگند! مردی از ما اهل بیت حکومت می‌کند. بعد از مرگش سیصد و نه سال بر آن می‌افزاید.» عرض کردم: «آن در چه زمانی خواهد بود؟»

فرمود: «بعد از قائم علیه السلام.» عرض کردم: «قائم چه مدتی در عالم خود می‌ماند؟» فرمود: «نوزده سال. سپس منتصر خروج می‌کند. پس خون‌خواهی حسین علیه السلام و اصحابش را می‌کند. پس می‌کشد و اسیر می‌کند، تا این که سفاح خروج می‌کند.» این روایت، مثل روایات قبلی با ابهاماتی مواجه است.

الف. این که مصداق «رجل بعد موته» کیست، مشخص نشده است. نیز عبارت «ثم يخرج المنتصر» آخر روایت، نامفهوم است.

ب. لفظ «یخرج» معنای غیر از رجعت هم می‌دهد. دلیل بر این که این جا به معنای رجعت باشد، معلوم نیست؛ چون هیچ فلسفه‌ای در رجعت دوم وجود ندارد.

ج. این روایت با روایات صحیحی مبنی بر این که بعد از حکومت امام زمان، حکومتی نخواهد بود، نمی‌تواند تعارض داشته باشد؛ بنابراین رجعت دوم امام حسین علیه السلام به این روایت اثبات نمی‌شود.

د. نکته بسیار مهم و قابل توجه این که مسأله امامت به عقیده شیعه امامیه، منصبی الهی و آسمانی است که از طرف خداوند با وحی الهی به پیامبر تعیین می‌شود. خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله را آخرین فرستاده خود برای جهانیان مبعوث کرد و پس از ۲۳ سال سعی و کوشش بسیار در تبلیغ دین اسلام و تأسیس مدینه فاضله، در اوایل سال ۱۱ هجری دیده از جهان فروبست.

با رفتن آن حضرت، وحی و نبوت پایان یافت و دیگر نه پیامبری خواهد آمد و نه شریعت جدیدی بنیان خواهد شد؛ اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در همین سال از طرف

خداوند مأموریت پیدا کرد که دوران نبوت ختم شده است و ولایت و امامت بعد از خود را مشخص کند. این روایت معروف را ابو خالد کابلی از امام چهارم علیه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام نقل کرده است.^۱

آن حضرت در غدیر خم این کار را عملی کرد و بعد از آن، تمام وظایفی که بر دوش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود (غیر از مسئولیت ابلاغ وحی) پایان نیافت. پیامبر گرامی اسلام به فرمان خدا، بر امامت دوازده امام در موارد مختلف تصریح کرد. هم چنین امام پیشین بر امامت امام بعدی تصریح کردند. تعداد اوصیای پیامبر و جانشینان معصوم آن حضرت، دوازده نفرند. این گونه روایات، بسیار زیاد است که از طرق مختلف وارد شده است و صراحت دارند که اول آن‌ها حضرت علی علیه السلام و آخر آنها حضرت مهدی علیه السلام است.

آنچه قابل توجه است این که؛ در هیچ یکی از این روایات نیامده که آخرین حجت خدا که حضرت مهدی علیه السلام است، بعد از خود، امامت را به کسان دیگری می‌سپارد.

اکنون سؤال این است: اگر بعد از حکومت حضرت قائم علیه السلام حکومت دیگری باشد که بعضی‌ها قائل‌اند و می‌گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امیر المؤمنین علیه السلام یا امام حسین علیه السلام یا یکی دیگر از ائمه علیهم السلام بعد از حضرت مهدی علیه السلام حکومت می‌کند، کیفیت تحویل امامت چگونه خواهد بود؟ یعنی اگر قائل شوند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از حضرت مهدی علیه السلام حکومت می‌کند، این حکومت چگونه خواهد بود؟ با توجه به این نکته که رجعت، بازگشت و وجود ثانوی است، در

۱. عن الكابلي عن علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي ع قال دخلت علي رسول الله ص وهو متفكر مغموم فقلت يا رسول الله ما لي أراك متفكراً فقال يا بني إن الروح الأمين قد أتاني فقال يا رسول الله العلي الأعلیٰ يُقرئك السلام ويقول لك إنك قد قضيت نبوتك واستكملت أيامك فاجعل الاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوة عند علي بن أبي طالب... قلت يا رسول الله فمن يملك هذا الأمر بعدك قال أبو بكر علي بن أبي طالب أخي وخليفتي ويملك بعد علي الحسن ثم تملكه أنت وتسعة من صلبك يملكه اثنا عشر إماماً ثم يقوم قائمنا يملأ الدنيا قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً... (بهار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۵، باب ۴، ح ۲۱۲؛ كفاية الاثر، ص ۱۷۷، باب ۲۵، ح ۶؛ الانصاف، ص ۵۸، باب الهمزة، ح ۴۸).

یک دوره جدید و عصر دیگر، نه ابتدای وجود؛ بنابراین آیا مجدداً وحی و نبوت آغاز می‌شود؟ و حال این که قبلاً بیان شد که در اواخر سال یازدهم هجری، مسأله نبوت و وحی قطع گردید، برنامه نبوت به امر خداوند به امامت تبدیل شد، طرح و ادعای این گونه مسائل مهم اعتقادی با این اهمیتی که دارد، باید دلیل قوی و روشن داشته باشد که چنین دلیلی بر اثبات این مدعا وجود ندارد و همچنین اگر امامت را به باقی معصومان علیهم‌السلام تحویل دهد، در این صورت نیز باید دلیل متقن وجود داشته باشد.

پس به این نتیجه خواهیم رسید که طبق روایات وارد شده، حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام آخرین حکومت و پایان حکومت آن بزرگوار، پایان خط دنیا خواهد بود و بعد از رحلت حضرت قائم علیه‌السلام طومار زندگی دنیا برای همیشه پیچیده شده و خورشید این عالم، غروب خواهد کرد و سپیده دم صبح قیامت طلوع می‌کند و انسان‌ها حیاتشان را به طریق دیگری ادامه می‌دهند. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، قیامت واقع شدنی است و روز حسابرسی بندگان فرا می‌رسد و مردم بر اساس رهبر و پیشوایشان در دنیا، گروه بندی شده و به مضمون آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾^۱ به نام پیشوایشان فرا خوانده خواهد شد.

۱. سوره اسراء : ۷۱.

فصل ۵

رجعت حضرت مهدی علیه السلام

بی شک بحث رجعت از طرف هر که باشد، بدون بحث از ظهور، یا قیام حضرت مهدی علیه السلام ممکن نیست؛ چون مفهوم عصر رجعت با مفهوم عصر ظهور ارتباط مستقیم دارد. در بررسی احادیث رجعت، ارتباط و پیوند این دو بحث، کاملاً آشکار است. این ارتباط از آن جا سرچشمه می گیرد که رجعت، هنگام ظهور تحقق می یابد.

قبلاً بیان کردیم، رجعت دارای فلسفه و اهداف خاصی می باشد. یکی از آن اهداف، حاکمیت مؤمنان و ظهور دین حق روی زمین خواهد بود و این هدف بزرگ، در عصر ظهور حضرت قائم علیه السلام توسط آن حضرت به وقوع می پیوندد؛ بنابراین برای آن حضرت، رجعت جهت حاکمیت وجود نخواهد داشت؛ همان طور که باقی ائمه علیهم السلام پس از رجعت در عصر ظهور، رجعت دیگر ندارند، چون آن ها به اهداف رجعت دست یافته اند.

علاوه بر این، همان طور که قبلاً در همین کتاب، توسط روایاتی از ائمه هدی به اثبات رسید که تمام رجعت ها در عصر ظهور تحقق می یابد و نظر بزرگان نیز همین بود که ظهور، ظرف زمانی رجعت است؛ بنابراین رجعت حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور که خود زنده است، مفهومی ندارد. همان طور که اگر قائل به رجعت آن حضرت شویم، دلیل می خواهد. اما در این زمینه، نه دلیل عقلی

وجود دارد و نه دلیل نقلی. در نتیجه می‌توان گفت رجعتی برای حضرت مهدی نخواهد بود.

اما برخی می‌گویند: روایت مبنی بر رجعت ائمه معصومین علیهم‌السلام داریم و حضرت مهدی علیه‌السلام هم یکی از ائمه می‌باشند؛ بنابراین او نیز رجعت خواهد داشت. جواب این که: قبلاً بیان کردیم که رجعت ائمه، در عصر ظهور حضرت مهدی صورت می‌گیرد و از روایات رجعت ائمه علیهم‌السلام همین معنا در ذهن تبادر می‌کند؛ پس رجعت آن حضرت، در عصر ظهور خودش مفهومی ندارد و حضرت قائم تخصصاً از تحت روایات ائمه علیهم‌السلام خارج است؛ یعنی عصر ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام ظرف زمانی برای تمام رجعت کنندگان خواهد بود و آن روایاتی که دلالت بر رجعت ائمه می‌کند، رجعت امامانی است که قبل از عصر ظهور دنیا را ترک کرده‌اند.

ممکن است برخی برای اثبات رجعت امام زمان علیه‌السلام استدلال به دعای روز بیست و پنجم ذی القعدة کنند که روز «دحو الارض» است. آن دعا این است:

اللهم صلّ عليه و علی آبائه و اجعلنا من صحبه و أسرته و ابعثنا فی
کرته حتی نکون فی زمانه من أعوانه اللهم أدرك بنا قیامه و أشهدنا
أیامه و صلّ علیه و...؛

خدایا! بر او [حضرت قائم] و همه پدرانش درود فرست و ما را از
یاران و کسانش قرار ده و در بازگشت او برانگیز تا در زمان او از
یارانش باشیم. خدایا! ما را در قیام و ایام حکومتش حاضر گردان و بر
او درود فرست.

اما استدلال به این دعا برای اثبات رجعت حضرت مهدی علیه‌السلام با دو اشکال رو به
رو است:

۱. لفظ «کره» به معانی متعدّد استعمال می‌شود؛ مثل حمله، رجعت و دولت.

مفهوم این دعا می‌رساند که قصد دعا کننده، عصر ظهور و یاری آن حضرت در زمان حکومت و دولتشان می‌باشد، نه زمان رجعت.

۲. بر فرض این که «کره» به معنای رجعت باشد، باز هم نمی‌توان به این دعایی که اصلاً سند ندارد و به هیچ یکی از معصومان منسوب نیست و تنها در برخی کتب ادعیه نقل شده که مستحب است این دعا خوانده شود، اثبات رجعت کرد؛ زیرا اثبات چنین امر مهمی، نیاز به دلیل مستحکم و قوی دارد.

بِخُشِّ شَمْسِ

شبهات

در این جهان، هیچ حقی نیست که پیرامونش شبهه‌ای نباشد؛ اما از آن جا که در جهان هستی، نسبت علم و دانش به جهل و نادانی بسیار ناچیز است، افراد مغرض و شیادی که بیماری قلب‌هایشان را احاطه کرده، از جهل و نادانی سوء استفاده می‌نمایند و تلاش وسیع و گسترده‌ای را آغاز کرده، می‌کوشند هرچه بیشتر حقیقت را زیر سؤال برند.

یکی از حقایق، رجعت است که همانند بسیاری از حقایق، مثل معاد به وسیله افرادی مورد تردید قرار گرفته و عقل‌های ضعیف نیز از پذیرفتن این گونه مطالب عاجز است؛ مخصوصاً شاخ و برگ‌هایی که در بعضی از روایات به آن اضافه شده؛ لذا باید در احادیث دقت ویژه صورت گیرد.

در بحث رجعت، موضوعات مختلفی بررسی می‌شود و هر مبحثی، شبهات خاص خود را دارد؛ لذا باید هر شبهه در جای خودش مطرح شود؛ اما به دلیل این که مجموع شبهات، یک جا تدوین گردد، بخش جداگانه و مستقل، برای بررسی این شبهات و همچنین جواب‌های آن در نظر گرفته شده است.

شبهه اول: رجعت، با نظام آفرینش و سنت الهی مخالف است

سنت الهی و نظام آفرینش، بر این است که انسان‌ها بعد از طی مراحل طی، وقتی که دیده به جهان گشودند، پس از مدتی (کوتاه یا بلند) جهان هستی را ترک گویند و بار دیگر، روز رستاخیز، همگان برای پاداش و کیفر زنده شوند؛ بنابراین،

رجعت قبل از قیامت، بر خلاف سنت جاری الهی خواهد بود.
 پاسخ: اساس نظام آفرینش و سنت‌های جاری طبیعت بر اراده حکیمانه قادر
 متعال استوار شده است و از قانونمندی ویژه‌ای برخوردار است که می‌فرماید:
 ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱.

فرمان نافذ خدا (در عالم) چون اراده خلقت چیزی کند، به محض این که
 بگوید: «موجود باش»؛ موجود خواهد شد؛ بنابراین باید اعتراف کرد هیچ کس
 نمی‌تواند خود را آگاه به تمام قوانین حاکم بر جهان خلقت به شمار آورد و
 قوانین کشف شده توسط دانشمندان را قطعی و کامل بداند؛ چون راه رسیدن بشر
 به این قوانین از طریق استقراء بوده و استقراء کامل برای هیچ فردی مقدور
 نیست. با این توضیح باید گفت: سنت عمومی الهی و نظام خلقت دو گونه است:
 اول. بعضی از سنت‌های کلی و تخلف‌ناپذیر در نظام آفرینش وجود دارد که
 هیچ استثنایی در این قوانین کلی وجود ندارد، حتی یک مورد خلاف برای آن
 نمی‌توان پیدا کرد. مثل جاودانی نبودن انسان‌ها در دنیا که سنت الهی و نظام
 طبیعت بر این قرار گرفته که هیچ فردی از افراد بشر در دنیا جاوید نماند. قرآن به
 صراحت می‌گوید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾^۲؛ و پیش از تو
 برای هیچ بشری جاودانگی در دنیا قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی، آنان
 جاودانند؟

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۳؛ قطعاً تو خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد.
 ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۴؛ هر انسانی طعم مرگ را می‌چشد.
 حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خطاب به لشکریان ابن سعد فرمود:

۱. سوره یس: ۸۲.
 ۲. سوره انبیاء: ۳۴.
 ۳. سوره زمر: ۳۰.
 ۴. سوره انبیاء: ۳۵.

«اگر بنا بود کسی در دنیا همیشه بماند، پیامبران برای بقا سزاوارترند؛ ولی خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق کرده است که تازه‌هایش کهنه و نعمت‌هایش زایل و شادیش به غم مبدل خواهد شد».

در این مورد حتی یک انسان، در دنیا جاودانگی نخواهد داشت.

دوم. بعضی از سنت‌های کلی و نظام آفرینش، به ظاهر عام و فراگیر هستند؛ ولی منکر وقوع حوادث استثنایی نمی‌توان شد. «و ما من آلا و قد خص»؛ بعضی از عام‌ها قابل تخصیص خواهند بود.

در واقع آن حکم کلی، جنبه نسبی را دارا می‌باشد؛ مثلاً قانون حاکم بر آفرینش اقتضا می‌کند هر جاننداری از طریق مجاری طبیعی به وجود آید. بر این اساس، دانشمندان علوم جدید، نظریه آفرینش ناگهانی «خلق الساعة» را نفی کرده‌اند. در عین حال می‌بینیم مواردی برخلاف این سنت الهی وجود دارد و به تصریح قرآن، عصای موسی دفعتاً به اژدها تبدیل می‌شود.

نیز داستان حضرت عیسی علیه السلام که مادرش مریم بدون آمیزش با انسانی دیگر، حضرت عیسی علیه السلام را به دنیا می‌آورد. کلیه معجزات و کرامات، از همین قیبل است. از طرف دیگر، درست است که سنت و نظام آفرینش بر این تعلق گرفته، که هر موجود زنده‌ای پس از پایان یافتن دوران زندگی خود، راهی سرای دیگر شود و برای بار دوم به دنیا بازنگردد؛ ولی این سنت به علل و مصالحی که همگی جنبه تربیتی دارد، قابل تخصیص است.

به صراحت آیات قرآن، این جریان بازگشت به زندگی، در امت‌های گذشته اتفاق افتاده است و کسانی بعد از مردن به همین دنیا رجعت کرده و رفته‌اند که قبلاً مفصلاً توضیح داده شد؛ بنابراین نمی‌توان این مسأله را یک سنت صد در

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۸ (عباد الله إتقوا الله و كونوا من الذنبا علی حذر، فأن الذنبا لو بقیت علی أحد او بقی علیها أحد كانت الانبیاء أحق بالبقاء و أولى بالرضاء و أرضی بالقضاء. غیر أن الله خلق الذنبا للفتاء فجدیدها بال و نعیما مضمحل و سرورها مکفهر...).

صد کلی و تخلف ناپذیر دانست.

نتیجه بحث این خواهد شد که طبق آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام از میان میلیاردها موجود زنده، چند موجود از امت محمد صلی الله علیه و آله نیز در حیطه این قانون به دنیا باز خواهند گشت و هیچ گونه مخالفتی با نظام آفرینش و سنت الهی ندارد.

شبهه دوم: رجعت، بازگشت از فعلیت به قوه

رجعت، بازگشت از فعل به قوه است و این بازگشت، محال خواهد بود؛ بنابراین رجعت، محال است و امتناع خواهد داشت.

توضیح، این که یکی از سنت‌های الهی در جهان آفرینش این است که هر انسانی از مادر متولد می‌شود و پس از گذراندن چند سال، چشم از جهان فرو می‌بندد. انسان در زمان حیات خود، یک رشته توان‌ها و استعدادها دارد که آن‌ها را به فعلیت می‌رساند و به صورت کمال بروز کرده و به یک موجود زنده آگاه تبدیل می‌شود؛ یعنی از مرحله قوه به فعل می‌رسد و دیگر نمی‌تواند به حال اول بازگردد.

به عبارت دیگر نفس انسان، با مردن، از ماده تجرد پیدا می‌کند و یک موجود مجرد مثالی یا عقلی می‌شود که این دو رتبه (مثالی - عقلی) از مرتبه ماده برتر است و وجود آن‌ها از وجود ماده قوی‌تر. اگر مجدداً نفس بعد از مرگ به ماده تعلق گیرد، لازم می‌آید از فعل به قوه یا از کامل به ناقص بازگردد و آن هم محال است. به عبارت کوتاه، رجعت، بازگشت از فعل به قوه می‌باشد و این بازگشت، محال است؛ پس رجعت قطعاً محال خواهد بود.

در پاسخ این شبهه، دو استدلال می‌توان ارائه داد:

۱. جواب حلی: بدون تردید، هر انسانی در طول زندگی استعداد، قوا و توان‌هایش به فعلیت و کمال تبدیل می‌شوند و بازگشت فعل به قوه هم محال است و این، کبرای قضیه است. اما صغرای آن، یعنی زنده شدن یک موجود پس از مرگ، از مصادیق بازگشت فعل به قوه باشد، صحیح نیست.

چون کسی مدعی نیست برخی انسان‌ها بعد از مرگ، بار دیگر به مرحله نخستین زندگی بشری خود بازگشته و از طریق نطفه و علقه و مضغه و طی مراحل دیگر به همان حد برسند که در لحظه مرگ، جهان را ترک کرده بودند. اگر چنین ادعایی بکند، باطل و همان بازگشت فعل به قوه است. علاوه بر این، چنین اعتقادی، نوعی از تناسخ است که عقل و شرع از امتناع آن خبر داده‌اند؛ درحالی که فرض ما این است که رجعت به هیچ وجه، بازگشت به مراحل نخستین حیات نمی‌باشد؛ بلکه انسان رجعت کننده، با همان فعلیت‌هایی که جهان را ترک گفته، به دنیا باز می‌گردد و روح متکامل او در همان بدنی وارد می‌شود که از آن مفارقت کرده است. برای روشن شدن مطلب، این توضیح را لازم دانستم که روح انسان هر چند در ذات خود مجرد است؛ ولی در فاعلیت و تکامل، به ماده نیاز دارد و به وسیله نردبان ماده به سیر تکاملی خود ادامه می‌دهد؛ لذا نفس و روح مجرد با آخرین بدنی که از آن خارج شده بود، رجعت خواهد کرد و به آن مرحله‌ای که رسیده بود، در اثر رجعت می‌تواند بار دیگر به حیات خود ادامه دهد، تا توان-های خود را ظاهر سازد و به مرحله کمال نهایی برسد. یکی از اهداف رجعت هم، همین تکامل بود، و این برگشت از فعل به قوه نخواهد بود.

علامه طباطبایی می‌نویسد:

اگر انسانی پس از مرگ به دنیا بازگردد، باعث ابطال اصل تجرد نیست. او قبل از مردن هم مجرد بود. حالا ارتباط مجدد او با بدن به یقین منافاتی با تجرد او ندارد. منتها چیزی که هست این است که در اثر مرگ، روابطی که ضامن تأثیر و فعل نفس در ماده بود، مفقود می‌شود و پس از آن قدرت بر انجام افعال مادی را ندارد. درست مانند صنعتگری که آلات و ابزار لازم برای عمل را از دست بدهد؛ ولی با بازگشت نفس به حال سابق و تعلق آن به بدن، مجدداً قوا و ادوات آن را به کار می‌اندازد و در نتیجه می‌تواند حالات و ملکات خود را به واسطه افعال جدید به مرحله‌ای فوق مرحله سابق برساند و تکامل تازه پیدا کند، بدون این که سیر نزولی و عقب‌گرد از حال کمال به نقص

و از فعل به قوه کرده باشد.^۱

نکته قابل توجه این که اشکال کننده خود، ناآگاهانه قائل به رجعت شده است؛ زیرا فرض مستشکل این است که قوه به فعل و کمال رسیده باشد، لذا برگشت از فعلیت به قوه محال است. این حرف حداکثر درباره کسانی صحت دارد که به مرگی طبیعی از دنیا می‌روند، یعنی کمالات وجودی ایشان به طور کامل از قوه به فعل رسیده و سپس جدایی روح از بدن برای آن‌ها حاصل می‌شود. این گونه افراد، از رجعت کنندگان نخواهند بود. اما کسانی که با مرگ غیر طبیعی، یعنی قتل، تصادف، غرق، جنگ و رویدادهای گوناگون طبیعی و غیر طبیعی می‌میرند - که اکثریت انسان‌ها را تشکیل می‌دهند - در مسیر زندگی‌شان با صدها مانع رو به رو بوده‌اند و نتوانسته‌اند استعدادها و قوای امکانی خود را به فعلیت و کمال برسانند؛ یعنی خروج قوه به فعلیت به طور کامل صورت پذیرفته است. این گونه افراد، پس از چنین مرگی، دوباره به دنیا بازمی‌گردند، تا قوای امکانی آنان به فعلیت برسد و در یک محیط آماده، بدون مانع، کمالات لایق به حالشان را تحصیل کنند. در این گونه رجعت، هیچ مانعی ندارد که انسانی برای این منظور به دنیا بازگردد و برگشت فعل به قوه هم نخواهد بود. ممکن است رسیدن قوه به کمال نهایی، مشروط به این باشد که مقداری در برزخ زندگی کنند و آن‌گاه آمادگی کامل برای پذیرش کمال نهایی را به دست آورند. خلاصه آن که محال بودن رجوع فعلیت به قوه، هرگز مستلزم امتناع رجعت نخواهد بود.

۲. جواب نقضی: پیروان همه ادیان آسمانی به معاد عقیده دارند بدون تردید، روز رستاخیز، روح به همین بدن باز می‌گردد و انسان‌ها زنده می‌شوند. هر پاسخی که اشکال کننده، به شبهه خود درباره معاد می‌دهد، به گفته صاحب معالم: «الجواب، الجواب»؛ یعنی همان پاسخ را درباره رجعت نیز می‌گوییم. علاوه بر این که در آیات متعددی، قرآن با صراحت از زنده شدن مردگانی در امت‌های پیشین سخن

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۰۷ (با اندکی تغییر).

گفته است. همچنین اشکال کننده هر پاسخی به شبهه خود، درباره رجعت برخی اقوام گذشته دهد، همان پاسخ درباره رجعت در زمان ظهور نیز می آید.

شبهه سوم: رجعت با جسم مادی یا مثالی

بعضی ها رجعت را تأویل کرده اند به این که مراد، احیای اجسام عنصری نیست، بلکه اجسام مثالی است.

پاسخ: این خلاف ظاهر آیات و روایاتی است که می گویند: خداوند تعالی موقع قیام قائم علیه السلام گروهی از مردگان از دوستان و دشمنان خود را زنده می کند و به دنیا باز می گرداند. این تأویل، اجتهاد مقابل نص است و باطل. قبلاً نیز گفته شد هر چه در امت های گذشته بود، بدون کم و زیاد در این امت هم هست و قطعاً رجعت در آنها با بدنی عنصری بوده نه با بدن مثالی.

دیگر این که در اخبار تصریح شده است که اهل رجعت، می گشند و کشته می شوند و یا به مرگ طبیعی می میرند و در ایام حیات خود در عصر رجعت، تناکح و تناسل و امثال این ها انجام می دهند. معلوم است که این افعال در بدن عنصری مادی است، نه در بدن مثالی مجرد.

شبهه چهارم: توبه رجعت کننده

اگر گفته شود در صورت رجعت کافران و ظالمان در دنیا، مثل شمر و یزید و ابن ملجم و... ممکن است آنها توبه کنند و از کفر و گمراهی خودشان برگردند و در زمان رجعت، به اطاعت امام در آیند و لازم آید که خداوند پاداش نیکو به آنها دهد و این حرف مذهب شیعه را نقض می کند.

در پاسخ این شبهه نیز می توان دو جواب ارائه کرد:

جواب اول: شیخ مفید رحمته الله در جواب می گوید:

خداوند، کافران را روز رجعت به دنیا بازمی گرداند، تا از ایشان انتقام بگیرد. در آن وقت توبه آنان را قبول نمی کند؛ مثل فرعون که در وقت

غرق شدن گفت: ﴿آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ ایمان آوردم به این که معبودی نیست مگر آن که بنی اسرائیل به آن ایمان آوردند و من از جمله مسلمانانم. خدای متعال فرمود: ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ آیا اکنون ایمان آوردی و حال این که پیش از این عصیان کردی و از فساد کنندگان بودی.

پس خدای متعال ایمان او را رد کرد و این پشیمانی، به او سودی نبخشید. در عالم رجعت، وضعیت و حال کافران مانند حال کسانی هستند که در عالم قیامت محشور می‌شوند، چنانچه خدای تعالی روز قیامت توبه آن‌ها را نپذیرد و پشیمانی برای آن‌ها نفعی ندهد. عالم رجعت نیز چنین خواهد بود، خداوند توبه را همه اوقات قبول نمی‌کند؛ بلکه بعضی از اوقات خاص، قابل قبول است و اخبار بسیاری هم بر همین مطلب از آل محمد علیهم‌السلام به ما رسیده است.

ایشان (شیخ مفید رحمته‌الله) - درباره قول خداوند که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾؛ روزی می‌شود که بعضی از آیات پروردگارت می‌آید و در آن وقت کسی که از پیش ایمان نیاورده یا در مدت ایمان خویش کار خیر انجام نداده، ایمان آوردنش سودی ندهد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظریم. - گفته است:

مضمون این آیه درباره ظهور قائم علیه‌السلام می‌باشد و زمانی که حضرت قیام کند، توبه مخالفان را قبول نکند و این سخن، چیزی را که سائل به آن اعتماد کرده است، ساقط می‌کند.^۱

پس این که می‌فرماید: توبه آن‌ها قابل قبول نیست، مقصود همین کسانی هستند که

۱. سوره یونس: ۹۰.

۲. همان: ۹۱.

۳. سوره انعام: ۱۵۸.

۴. الفصول المختارة، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۳۲-۱۳۴.

رجعت می‌کنند، تا از آنها انتقام گرفته شود.

آیات ۱۶-۱۸ سوره نساء نیز بر این مطلب دلالت دارند.

جواب دوم: چنین افرادی که قلبی مسخ شده و تاریک دارند، پس از بازگشت نیز توبه نمی‌کنند. به عبارت روشن‌تر، کسانی هستند که در گرداب کفر و گناه غوطه می‌خورند و سراسر روح و روان آنان را سیاهی و بداندیشی فرا گرفته و نقطه سفیدی در آن برجای نمانده است. این افراد، هرگز با مشاهده واقعیت‌ها توبه نمی‌کنند، کما این که در زمان امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم‌السلام کسانی بودند که حقیقت را می‌دانستند؛ ولی آن چنان آلوده شده بودند که خباثت باطنی آنها نمی‌گذاشت به واقعیت اعتراف کنند. قرآن این حقیقت شگفت‌انگیز را چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۱

ای کاش می‌دیدید آن لحظه‌ای را که [مجرمان] بر کنار آتش دوزخ نگاه داشته شدند و گفتند: ای کاش به دنیا بازگردیم و از این پس نشانه‌های پروردگاران را تکذیب نکرده در شمار مؤمنان قرار بگیریم؛ بلکه برای آنان آنچه که از قبل پنهان می‌داشتند، آشکار شده و هر گاه به دنیا بازگردانده شوند، همان روش را ادامه داده و همچنان به کارهای ناروا دست می‌زنند و اینان دروغگویانند.

با توجه به این که رجعت کفار، منحصر به کسانی است که وجودشان با کفر و ستم آمیخته شده باشد، قاطعانه می‌توان گفت این گونه افراد، بعد از بازگشت نیز همان روش را در پیش می‌گیرند و همان عقیده باطل را ادامه می‌دهند؛ که خداوند در چند جا به این مطلب اشاره می‌کند.

۱. سوره انعام: ۲۷ و ۲۸.

شبهه پنجم: تنافی رجعت با قرآن

قرآن می‌فرماید: ﴿وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾؛^۱ براهالی سرزمینی که نابودشان کردیم، بازگشتی نیست.

از این آیه و مفهوم آن، چنین استنباط می‌شود که خداوند بازگشت گناهکاران را به دنیا محال دانسته است. حال چگونه می‌توان منافات این آیه را با عقیده رجعت برطرف کرد؟

پاسخ: جواب این اشکال خیلی واضح است و از مفهوم آیه دانسته می‌شود. در این آیه، بازگشت همه کافران ممنوع شمرده نشده است؛ بلکه تنها از گروهی سخن می‌گوید که به عذاب الهی گرفتار و نابود شده‌اند؛ بنابراین با این آیه نمی‌توان بر ممنوع بودن بازگشت همه کافران و گناهکاران - هر چند به اجل طبیعی در گذشته باشند - استدلال کرد؛ پس هر گاه بازگشت کنندگان در رجعت از گروه دوم باشند، هرگز این آیه مانع از بازگشت آنان نیست.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

كل قرية اهلك الله اهلا بالعذاب لا يرجعون في الرجعة و اما في
القيامة فيرجعون. اما غيرهم ممن لم يهلكوا بالعذاب و محضا الكفر
محضا يرجعون؟

هر شهر و آبادی که خداوند ساکنان آن را با عذاب به هلاکت رساند، در رجعت باز نمی‌گردند؛ اما در قیامت باز خواهند گشت؛ ولی کسانی که با عذاب الهی به هلاکت نرسیده باشند و کفر خود را خالص کرده باشند، باز می‌گردند.

برای توضیح بیشتر به تفاسیر اهل سنت مراجعه می‌کنیم.

در تفسیر آیه، چند احتمال ذکر کرده‌اند که برخی از آن‌ها را نقل می‌کنیم:

۱. سوره انبیاء: ۹۵.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵.

الف. کلمه «حرام» خبر است و احتمال دارد ابتدای آن کلمه «أنهم لا يرجعون» باشد؛ بنابراین معنای آیه می‌شود: «بازنگشتن آنها محال است» حال با توجه به این که «عدم رجوع» محال است، پس رجوع و بازگشت آنها واجب می‌شود. مقصود از این بازگشت (که بنابراین احتمال، واجب شد) بازگشت کافران، به دار آخرت است و خداوند در این آیه، رجعت کسانی که آخرت و قیامت را انکار می‌کرده‌اند رد کرده، فرموده است: بازگشت شما به آخرت حتمی و واجب است.^۱

ب. کلمه «لا» در «لا يرجعون» زاید و در حقیقت به این معنا است: و محال است بر کسانی که هلاک کردیم، این که به دنیا بازگردند.^۲

ج. کلمه «حرام» خبر است و ابتدای آن «أنهم لا يرجعون» نیست؛ بلکه چیز دیگری است؛ بنابراین معنای آیه این است: «و بر اهل قریه‌ای که آنها را هلاک کردیم، آن امور حرام است» مقصود از آن امور، اموری است که در آیه قبل ذکر شده است و همان عمل نیک و سعی مشکور است. سپس خداوند درباره علت حرمت و محال بودن عمل صالح و سعی مشکور بر آن مردم فرموده است: «أنهم لا يرجعون» یعنی چون آنها از کفر خود دست برنمی‌دارند، به همین دلیل، عمل نیک و سعی مشکور بر آنها حرام است و به عبارت دیگر، محال است عمل نیک و سعی مشکور انجام دهند.^۳

ملاحظه شد که اهل سنت، تفاسیر مختلفی از آیه مطرح کرده‌اند که بر اساس برخی از آنها (تفسیر اوّل و سوّم) آیه هیچ ارتباطی با رجعت ندارد؛ لذا نمی‌توان در ردّ رجعت، صراحت یا ظهور آیه را ادّعا کرد.

نتیجه مطلب همان است که در اوّل بحث ذکر شد؛ یعنی کسانی که در دنیا،

۱. تفسیر کبیر، ج ۲۲، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۳۵؛ تفسیر کبیر، ج ۲۲، ص ۲۲۱؛ روح المعانی، ج ۱۷، ص ۹۰-۹۱.

قسمتی از عذاب را چشیده‌اند، مانند فرعون و نمرود و... وجهی برای رجعت آنها نیست.

شبهه ششم: تنافی رجعت با طبیعت دنیا

رجعت به دنیا پس از مرگ، برای پاداش دادن به نیکوکاران و عذاب کردن گناهکاران، با طبیعت این دنیا منافات دارد؛ چون دنیا دار مجازات نیست.^۱

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ﴾؛

هر کسی مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را به طور کامل، روز قیامت خواهید گرفت. آنها که از آتش (دوزخ) دور شده، به بهشت وارد شوند، نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست.

در پاسخ به این شبهه باید به چند نکته توجه کرد:

الف. اشکال کننده به کلمه «توفون» که در آیه آمده، دقت نکرده است؛ زیرا این کلمه در لغت، به معنای پرداخت کامل و تمام کردن است؛ چنان که این مطلب در کتب لغت ذکر شده است.^۲ بنابراین از این آیه چنین استفاده می‌شود که اجر و مزد یا عذاب در قیامت، به طور کامل ادا می‌شود و اگر به شکل جزئی انسان در برزخ یا در دنیا پاداشی یا کیفری ببیند، با آیه منافاتی ندارد.

ب. اگر اشکال کننده به کتاب‌های تفسیری دقت می‌کرد، این آیه را ردی بر رجعت نمی‌دانست. اینک برخی از این تفاسیر را نقل می‌کنیم.

آلوسی در توضیح «توفون أجورکم» می‌نویسد:

معنای این کلمه‌ها این است: پاداش کارهای خود را به شکل کامل دریافت می‌کنید. آوردن ماده «توفیة» اشاره دارد بر این که بعضی

۱. اصول مذهب شیعه، ج ۲، ص ۹۲۶.

۲. سوره آل عمران: ۱۸۵.

۳. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۵۸ - ۳۶۰؛ نه‌ایه، ج ۵، ص ۲۱۱؛ صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۵۲۶ و....

پاداش‌های خیر یا شر، قبل از روز قیامت به انسان‌ها می‌رسد. هم چنین بعضی گفته‌اند آوردن ماده «توفیه» اشاره به این است که گاهی پاداش‌ها و عواقب کارها در دنیا داده می‌شود.^۱

ابو حیان اندلسی در توضیح «توفون» می‌نویسد:
در لفظ توفیه [که توفون از این ماده گرفته شده است] بر تکمیل پاداش و کیفر در قیامت دلالت دارد.^۲

فخر رازی در تفسیر ﴿وَإِنَّمَا تُوقُونَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ چنین می‌نویسد:
خداوند متعال، در این آیه بیان کرده است که تمام اجر و ثواب تنها در قیامت به مکلف می‌رسد؛ زیرا هر نفعی که در دنیا به مکلف می‌رسد، نفع خالص نیست؛ بلکه همراه ناراحتی‌ها و غم‌ها است؛ زیرا همیشه نگرانی تمام شدن و از دست رفتن آن‌ها وجود دارد و اجر و مزد کامل، روز قیامت خواهد بود. چون در آن جا هیچ غم و اندوهی برای انسان نیست و هم چنین مسأله کیفرها نیز به همین صورت است. دلیل این که در دنیا، گرچه انسان در مقابل کارهای زشت کیفرهایی می‌بیند، اما آن‌ها کیفر خالص نیست؛ بلکه با راحتی و آسایش همراه است و همانا عذاب و عقاب خالص روز قیامت برای گناهکاران خواهد بود.^۳

ج. شبهه کننده از آیات قرآنی که به برخی از ثواب‌ها و عذاب‌های دنیایی برای انسان اشاره دارد، غافل است و این امر نشان می‌دهد که او آگاهی لازم از آیات قرآن را ندارد. اینک به یکی از این آیات اشاره می‌کنیم:

﴿لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾؛
در دنیا برای آن‌ها عذابی است و عذاب آخرت سخت‌تر است و برابر [عذاب]

۱. روح المعانی، ج ۳، ص ۱۴۶.

۲. تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۱۳۹.

۳. تفسیر کبیر، ج ۹، ص ۱۲۶.

۴. سوره رعد: ۳۴.

رجعت است».

احادیثی از این دست ثابت می‌کند که مسائل رجعت به قیامت بسیار نزدیک است.

شبهه هفتم: رجعت، تقدّم فاضل بر افضل

در این شبهه می‌گویند: بعضی مطالب مربوط به رجعت، غیر عاقلانه و سخیف است. سپس دو اشکال را مطرح می‌کنند:

نخست. روایتی که می‌گوید در هنگام رجعت، همه انبیای الهی رجعت کرده و کنار حضرت علی علیه السلام خواهند جنگید.

دوم. تفسیر «دابة الارض» به علی علیه السلام، اهانت به آن حضرت محسوب می‌شود.^۱ پاسخ: به اشکال اول، چند جواب داده خواهد شد.

الف. مسأله رجعت، گرچه با ادله قوی و قطعی ثابت شده است؛ اما این چنین نیست که هر حدیثی که درباره «رجعت» نقل شده است از حیث شرایط حجّیت، قابل قبول باشد؛ بنابراین احادیث مربوط به «رجعت» انبیا و یاری کردن علی علیه السلام نیاز به بررسی دارد و چه بسا مورد قبول - از حیث شرایط حجّیت - نباشد. براین اساس، موضوع شبهه منتفی شود؛ زیرا اگر حدیثی از حیث مضمون، ایراد داشته باشد و نیز شرایط حجّیت را دارا نباشد، به سایر ادله ضربه نمی‌زند؛ چنان که اهل سنت، درباره مهدی منتظر علیه السلام احادیث فراوانی نقل می‌کنند که در عین حال، برخی از آنها ضعف سندی دارد؛^۲ ولی این باعث نمی‌شود که اصل مدعی مورد خدشه قرار بگیرد.

ب. از نظر شیعه، یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برای انبیای الهی، نقص و عیب به حساب نمی‌آید. چنان که در احادیث اهل سنت نیز وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. فرق معاصرة، ج ۱، ص ۲۲۲؛ اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية، ج ۲، ص ۹۱۵.

۲. احادیث المهدی، ج ۲.

فرمود:

على مع الحق و الحق مع على و لن يفترقا حتى يردا على الحوض يوم
القيامة؛

علی با حق است و حق همراه علی است و این دو از یکدیگر هیچ گاه
جدا نمی‌شوند، تا این که روز قیامت بر من در کنار حوض وارد شوند.

آیا یاری علی علیه السلام جز یاری حق چیز دیگری است؟ هرگز! بلکه یاری آن
حضرت، همان یاری حق است؛ زیرا آن حضرت همیشه در کنار حق بوده و یک
لحظه از حق جدا نشده است؛ بنابراین یاری انبیاء علیهم السلام، از حضرت علی علیه السلام هیچ
نقصی برای آنان محسوب نمی‌شود.

ج. بر فرض که از فضیلت حضرت علی علیه السلام نسبت به انبیای الهی صرف نظر
کرده، آن‌ها را افضل از علی علیه السلام بدانیم، باز هم مشکلی ایجاد نمی‌شود؛ زیرا از نظر
اهل سنت، تقدیم غیر افضل بر افضل عیبی ندارد و صحیح است؛ چنان که اهل
سنت مدعی‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز، یک مرتبه به عبد الرحمن بن عوف و بار
دیگر به ابوبکر، اقتدا کرده است.^۱ همچنین در بعضی از سَرِیه‌ها، ابوبکر و عمر به
عنوان سرباز شرکت می‌کردند و فرماندهی با دیگری بود، در حالی که به نظر
اهل سنت، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین مردم، ابوبکر و عمر بودند.

موردی که به عنوان شاهد مسلم می‌توان ذکر کرد، همان جیش اسامة بود که
پیامبر در اواخر عمر شریف خود، تجهیز کرد و ابوبکر و عمر نیز مأمور بودند که
در این لشکر به عنوان سرباز عادی شرکت کنند.^۲ لذا بر مبنای اهل سنت، سرباز
بودن افضل برای فاضل، هیچ عیبی ندارد.

د. در احادیث شیعه و سنی آمده است که حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان

۱. این حدیث به طرق متعدد از اهل سنت نقل شده است. ر. ک: القدير، ج ۳، ص ۱۷۶ به بعد.
۲. «ان نبینا صلی الله علیه و آله اجل الانبیاء مقاما و ارفعهم درجة وقد صلی خلف عبد الرحمان بن عوف مرة و خلف ابی-
بکر الصدیق اخری» (الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۶۷؛ شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۵۶)
۳. تاریخ الاسلام، المغازی، ذهبی، ص ۷۱۴.

آمده و حضرت مهدی علیه السلام را یاری می کند و پشت سر آن حضرت نماز می خواند. برای مثال، حدیثی در این زمینه از منابع اهل سنت نقل می کنیم:

عن حذیفة قال: قال رسول الله ﷺ: فيلتفت المهدي و قد نزل عيسى عليه السلام كأنما يقطر من شعره الماء فيقول المهدي: تقدّم صلّ بالناس فيقول عيسى عليه السلام: أنما أقيمت الصلاة لك فيصلّي عيسى عليه السلام خلف رجل من ولدي، فاذا صليت قام عيسى عليه السلام حتى جلس في المقام فيبايعه...^۱

پیامبر ﷺ فرمود: مهدی علیه السلام توجه می کند در حالی که عیسی علیه السلام نزول کرده است و گویی از موهای او آب می چکد. در این حال حضرت مهدی علیه السلام به او می گوید: جلو بایست و با مردم نماز کن. عیسی علیه السلام می گوید: همانا این نماز (جماعت) برای تو برپا شده است و عیسی به مردی از فرزندان من اقتدا می کند. پس از نماز، حضرت عیسی می ایستد تا این که حضرت مهدی علیه السلام در مقام می نشیند. آن گاه حضرت عیسی علیه السلام با آن بزرگوار بیعت می کند.

آنچه از این حدیث استفاده می شود این است که یاری کردن پیامبری مانند عیسی بن مریم علیه السلام مردی از اهل بیت؛ یعنی حضرت مهدی علیه السلام را امری سخیف و غیر عاقلانه، به حساب نمی آید. پس چگونه «رجعت» انبیای الهی و یاری حضرت علی علیه السلام، می تواند مسأله غیر عاقلانه و غیر قابل پذیرش به شمار آورد؟

اما جواب اشکال دوّم، با توجه به اوصاف و کمالاتی که برای «دابة الارض» ذکر شده است، تفسیر آن به علی علیه السلام اهانتی محسوب نخواهد شد که قبلاً توضیح داده شده است.

شبهه هشتم: رجعت، مستلزم اجتماع انبیا و اوصیا

شبهه این است که اگر رجعت مورد قبول باشد، در صورت اجتماع همه ائمه در

۱. مضمون این حدیث از طرق مختلف نقل شده است. (الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۶۷؛ منتخب الاثر، ص ۳۹۲-۳۹۰).

زمان واحد، همه واجب اطاعت هستند و این مستلزم اختلاف و تضييع حقوق و تعطیلی احکام خواهد شد؛ زیرا نظرات چند نفر هیچ گاه متفق نخواهد بود؛ در نتیجه اطاعت از همه امکان ندارد. هنگامی که وضع، چنین باشد، گویا امام و رهبری برای آنان نیست؛ بنابراین رجعت رسول گرامی اسلام با ائمه علیهم السلام در زمان واحد، مستلزم این مفسد خواهد بود.

پاسخ: بر این شبهه جواب‌های مختلف و گوناگونی ارائه شده است، اما بهترین جواب این خواهد بود:

طبق روایات متعدد، در زمان ظهور امام زمان علیه السلام تعدادی از پیامبران و ائمه علیهم السلام رجعت خواهند کرد و بعضی از آنها مدت زمانی را با یکدیگر خواهند بود. ممکن است آنها مکلف باشند؛ ولی تکلیف به خصوص، نه به نبوت و امامت؛ زیرا در احادیثی رسیده است که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله در آخر عمر وی، وحی کرد: «... دوران پیامبری‌ات پایان یافته و مدت تمام شده است،... میراث علم و آثار علم نبوت را در اهل بیت نزد علی بن ابی طالب علیه السلام قرار بده...» که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را در حجة الوداع، در غدیر خم انجام داد؛ بنابراین این در آن زمان، یعنی عالم رجعت، امامت بالفعل از آن امام زمان خواهد بود؛ اما مسأله ولایت و امامت ائمه علیهم السلام به زمان خلافت آنها و مردم زمانشان مربوط می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کل امام هادٍ للقرن الذی هو فیهم؛ هر امامی، هدایت کننده کسانی است که میان آنها است.» بنابراین اگر امامت و رهبری جامعه به یک نفر بالفعل باشد و سایر ائمه علیهم السلام با حضور حضرت مهدی علیه السلام ولایت و

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۰۸.

۲. عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر قال سمعته يقول لما أن قضى محمد نبوته واستكمل آيامة أوحى الله تعالى إليه أن يا محمد قد قضيت نبوتك واستكملت أيامك فاجعل العلم الذي عندك والایمان والاسم الأكبر ومیراث العلم و آثار علم النبوة في أهل بيتك عند علي بن أبي طالب فإني لن أقطع العلم والایمان والاسم الأكبر ومیراث العلم و آثار علم النبوة من العقب من ذريتك كما لم أقطعها من ذريات الأنبياء (كافى، ج ۱، ص ۲۹۳).

۳. كافى، ج ۲، ص ۱۹۱.

رهبری بالفعل را به عهده نخواهند داشت. لذا روایاتی از ائمه هدی علیهم السلام آمده است که دو امام در زمان واحد جمع نمی‌شود، مگر این که یکی قائم و ناطق میان مردم و دیگری، ساکت باشد. چنانچه در صحیحہ حسین بن ابی العلاء آمده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَنَا إِلَّا وَ
أَحَدُهُمَا صَامِتٌ؛

«آیا زمین بدون امام است؟» فرمود: «نه». عرض کردم: «آیا دو امام می‌توانند باشند؟» فرمود: «نه، مگر این که یکی از آن دو ساکت است.»

همان طور که حضرت سید الشهدا علیه السلام با همه کرامت‌های سرشار و فضایل آشکاری که داشت، زمان امام حسن مجتبی علیه السلام همواره تابع امر و نظرویی بود و هرگز بدون اجازه آن حضرت، در امور دخالت نمی‌کرد.

انبیا و اولیا به سبب عصمت، اندیشه بلند و تشخیص کامل مصالح جامعه، در مقابل اراده ذات حق تسلیم محض و فرمان بردار مطلق هستند که غیر از خدا نیستند و غیر از خدا نیندیشند و از آن جا که خداوند، امامت بالفعل را در زمان رجعت، از آن آخرین وصی پیامبر قرار داده است، دیگران در مقابل اراده الهی سر فرود خواهند آورد. در این صورت، هیچ گونه اختلاف در پیشوایی سیاسی، اجتماعی و دینی در جهان به وجود نمی‌آید.

امام خمینی رحمته الله علیه در یکی از سخنرانی‌های خود فرمود:

این را من کرارا گفته‌ام، اگر همه انبیا جمع بشوند... و بخواهند کار بکنند، بخواهند دخالت در امور بکنند، هیچ با هم اختلاف پیدا نمی‌کنند؛ امکان ندارد. برای چه؟ برای آن که آن‌ها نفس خودشان را

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۳۳. در این زمینه روایات فراوان وجود دارد؛ از جمله: صحیحہ ابن ابی یعفور و موثق هشام بن سالم و هم چنین روایت عبید بن زرارة است که همگی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند. (بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۰۶-۱۰۷؛ ح ۲ و ۳ و ۶. به نقل از کمال الدین و بصائر الدرجات).

کشته بودند و مبدأ خلاف، نفس انسان است.^۱

چنان که در روایات فراوانی گفته شده است: ائمه معصومین علیهم السلام نوری واحد هستند و شیعیان باید از مقایسه بین آنها پرهیزند.

شاید بتوان اضافه کرد که لزوماً امام زمان علیه السلام برای کسانی امام است که نیازمند امامت و پیشوایی فرد دیگری هستند و هنگامی که انوار پاک معصومان به عنوان انسان کامل در نظام خلقت مطرح هستند، نیازی به امامت دیگری ندارند و در عصر حضرت مهدی علیه السلام، آن حضرت برای دیگران امام است و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در رجعت خود، امام خویش خواهند بود؛ زیرا اگر نیاز به امام داشته باشند، با عصمتشان سازگار نخواهد بود.

یک جواب نقضی هم وجود دارد که می‌توان گفت: رجعت، در انبیای سابق هم وجود داشت که با هیچ اشکالی روبه رو نشد و در آخر الزمان هم اگر رجعت اتفاق بیفتد، مانعی وجود ندارد. به گفته صاحب معالم «مهما أجبتم هنا؛ فهو جوابنا هناك؛ هر جوابی که شما آن‌جا بگویید، همان جواب، جواب ما در این‌جا است.»

شبهه نهم: رجعت، مستلزم تناسخ

همه می‌دانند که شیعه، بیشترین تحقیقات علمی را در ردّ قائلان به تناسخ دارد و مستدل‌ترین مبارزات علمی و فلسفی را در مقابله با این عقیده انحرافی از خود بروز داده است؛ ولی متأسفانه برخی از کسانی که اعتقاد به رجعت ندارند، دست به قلم شده و درباره این عقیده امید بخش و عدالت‌خواهانه، شبهاتی را مطرح کرده و شیعه را متهم به عقیده به تناسخ می‌کنند.

احمد امین مصری می‌نویسد:

تحت التشیع ظهر القول بتناسخ الارواح؛ قول به تناسخ در لوای
مذهب شیعه آشکار شد.

۱. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۱۹۸.

۲. فجر الاسلام، ص ۲۷۷.

دکتر عبد الرحمن البدوی با صراحت، رجعت را به معنای تناسخ گرفته و می-نویسد:

مذهب الرجعة أو تناسخ الارواح؛ اعتقاد به رجعت همان اعتقاد به تناسخ است.

صفدری یکی دیگر از علمای مشهور اهل سنت نیز رجعت و تناسخ را به یک معنا گرفته است. او می‌نویسد:

و منهم من قال بالتناسخ و الحلول و الرجعة بعد الموت و قبل القيامة؛ از طائفه شیعه کسانی هستند که قائل به تناسخ و حلول و رجعت، بعد از موت و قبل از قیامت می‌باشند.

مقریزی بعد از ذکر مطالبی درباره عبدالله سبأ می‌نویسد:

گروهی غالباً رافضی، عقیده به رجعت را از عبدالله سبأ گرفته‌اند و معنای رجعت این است که برخی از انسان‌ها پس از مرگ به دنیا بازمی‌گردند و این امر، همان تناسخ ارواح است.^۱

أبی ابن خلف اشعری قمی چنین می‌گوید:

این گروه اهل غلو می‌باشند؛ زیرا امامان را در درجه خدایی قرار داده-اند. همچنین تناسخ را مطرح کرده، معاد، حساب و بهشت و دوزخ را انکار کردند و مدعی شدند که قیامت، همان خروج روح از یک بدن و وارد شدن آن به بدن دیگر است؛ به این صورت که اگر آن روح پاک باشد، وارد بدنی می‌شود که در نعمت است و اگر پلید باشد، در بدنی معذب قرار می‌گیرد و فرقه سبائیه این مسئله را رجعت می-گویند.^۲

۱. الخوارج و الشیعة، ص ۱۵۰.

۲. الوافی بالوفیات، ج ۲۴، ص ۲۸۷.

۳. المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۷.

۴. المقالات و الفرق، ص ۴۵.

البته این شبهه را ناصر غفاری نیز مطرح کرده است.^۱

فرغانی درباره این اعتقاد چنین می‌نویسد:

يجب إكفار الروافض في قولهم برجة الأموات الى الدنيا وبتناسخ
الأرواح...؛ واجب است که شیعه را به سبب اعتقاد به رجعت و تناسخ
ارواح، تکفیر کرد.^۲

البته این گونه سخنان ناشایسته در طول تاریخ کم نیست و همواره نثار معتقدان به
رجعت شده است، قطعاً این، اولین افترا و آخرین افترا نیز نخواهد بود.
به هر حال استدلال آن‌ها این است که رجعت، مستلزم تناسخ است و تناسخ،
باطل است؛ پس رجعت، باطل است.

قبل از این که پاسخ این شبهه داده شود، ابتدا لازم است معنای تناسخ روشن
شود، تا تفاوت رجعت و تناسخ معلوم گردد.
تناسخ در لغت از ریشه «نسخ» گرفته شده است.

النسخ هو إزالة شيء بشيء يتعقبه، كنسخ الشمس الظل، و الظل
الشمس، و الشيب و الشباب؛^۳

نسخ یعنی از بین بردن چیزی به وسیله چیزی که در پی آن جزء اول
در می‌آید، چونان که خورشید، سایه را و سایه، نور خورشید را و
پیری، جوانی را از میان می‌برد.

اما معنای اصطلاحی تناسخ، حکیم عبدالرزاق لاهیجی می‌نویسد:

نقل نفس ناطقه از بدن، بعد از موت به بدن انسانی دیگر را تناسخ
گویند.^۴

حال که معنای تناسخ روشن شد، لازم است درباره تناسخ و اقسام تناسخ،

۱. مذهب الشیعة الامامية الاثنی عشریه، ج ۲، ص ۹۲۶.

۲. الفتاوی الهندیه، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳. المفردات فی غرایب القرآن، ص ۴۹.

۴. گزیده گوهر مراد، ص ۱۰۴.

توضیح کوتاهی ذکر شود.

مقصود از تناسخ این است که انسان بار دیگر از طریق نطفه و علقه و... به این جهان باز گردد، تا سزای اعمال خود را ببیند. اصلاً نظریه تناسخ براساس انکار قیامت پی ریزی شده است و پیروان این مکتب، پاداش و کیفر اعمال و رفتار را منحصر به دنیا می‌دانند. خلاصه این عقیده آن است که جهان آفرینش، پیوسته در گردش است و هر دوره‌ای، تکرار دوره پیشین بوده و این گردش و تکرار پایان ندارد. روح هر انسانی پس از مرگ بار دیگر به دنیا باز می‌گردد و این بازگشت مبتنی بر کردار و رفتار پیشین او است. اگر در روزگار گذشته به کارهای نیک و شایسته دست زده است، دوران بعد را با شادی و خوشی سپری می‌کنند و اگر مرتکب اعمال ناروا و زشت شده است، گرفتار حزن و اندوه می‌شود.

یعنی اگر روح آنان در زمان‌های سابق که در بدن‌های قدیمی بوده، کار نیک انجام داده است، در این دوره که نتیجه اعمال حسنه ارواح آنان در قدیم می‌باشد، در خوشی و شادی است. همان طور آلام و مصائبی که برخی انسان‌های کنونی در این دوره می‌بینند نیز از همین باب خواهد بود؛ یعنی نتیجه گناهانی است که روح آنان در دوره‌های سابق در بدن‌های قدیم مرتکب شده است. این گروه از مدعیان به صورت انحرافی به فرق مختلفی تقسیم شده‌اند که ذیلاً بیان می‌گردد.

الف. اقسام تناسخ

قائلان به تناسخ، به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

۱. نسوخیه: معتقدند روح انسان پس از مرگ، به بدن انسان دیگری تعلق می‌گیرد. اگر انسان مرده، انسان خوبی باشد، روحش به بدن یکی از خوبان تعلق خواهد گرفت و اگر بد بوده باشد، به بدن یکی از بدان.
۲. مسوخیه: معتقدند روح انسان بد، پس از مرگ به حیوانات خبیث مانند گرگ تعلق می‌گیرد و روح انسان خوب، به حیوانات مفید و خوب مانند آهو.
۳. رسوخیه: می‌گویند روح انسان خوب پس از مرگ در جمادات مفید، مانند

معادن گران بها حلول می کند و روح انسان بد در جمادات پست و بی ارزش.
 ۴. فسوخیه: ادعا می کنند روح انسان های خوب پس از مرگ، به گیاهان مفیدی، مانند گل ها تعلق می گیرد و روح انسان های بد، به گیاهان بی منفعت و مضر، مانند حنظل حلول می کند.

مرحوم سبزواری در کتاب منظومه در این باره می فرماید:

نسخ مسخ رسخ فسخ قسماً إنساً أو حیواناً أو جماداً و نمأ^۱

حال که تناسخ و اقسام آن دانسته شد، جواب خیلی روشن است و آن این که در تحقق تناسخ، دو ظرف و کالبد مختلف لازم است که روح از یکی به دیگری منتقل شود؛ در حالی که در رجعت، روح به کالبد خود بازمی گردد و مرده زنده می شود؛ بنابراین نمی توان رجعت را تناسخ دانست؛ همان طور که حشر در قیامت را نمی توان تناسخ به حساب آورد. به بیان دیگر قائلان به تناسخ، بازگشت انسان را به این جهان به عنوان معاد تلقی می کنند و این بازگشت را در همه افراد بشر باور دارند و حیات در عالم آخرت را به کلی منکرند؛ اما معتقدان به رجعت، تنها بازگشت گروهی انگشت شمار را به این جهان، برای یک سلسله مصالح تجویز می کنند که پس از آن بار دیگر به سوی عالم آخرت شتافته و روز معاد همراه دیگر انسان ها محشور خواهند شد. ﴿ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ...﴾؛ در این روز همه مردم گرد آورده می شوند.

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می فرماید:

تناسخ این است که بگوییم: نفس آدمی بعد از آن که به نوعی کمال، استکمال کرد و از بدن جدا شد، به بدن دیگری منتقل شود. این محال است؛ زیرا از دو صورت خارج نیست. یا بدنی که نفس مورد گفت و گو می خواهد به آن وارد شود، خودش نفس دارد یا ندارد. اگر نفس داشته باشد، مستلزم آن است که یک بدن، دارای دو نفس بشود و این

۱. شرح منظومه سبزواری، ص ۳۱۷.

۲. سوره هود: ۱۰۳.

همان وحدت کثیر و کثرت واحد می‌باشد (که محال بودنش روشن است). بطلان وجود دو روح در یک بدن به این جهت است که تشخص و شخصیت هر انسانی، واحد است اگر دو روح در یک بدن باشد، معنایش این می‌شود که هر فردی دو نفر و دو ذات و دو انسان باشد و این بدیهی البطلان است؛ زیرا بالوجدان چنین چیزی را در خود نمی‌یابد) و اگر نفس ندارد، مستلزم آن است که چیزی که به فعلیت رسیده، دوباره بالقوه شود. این هم محال است.^۱

امام خمینی علیه السلام در این باره چنین می‌فرماید: در مسأله رجعت، نمی‌توان از راه ابطال تناسخ، به عدم آن قائل شد؛ چون رجعت، تناسخ نیست و چنین نیست که (انسان) وقتی که رجعت می‌کند، اول بدنش نطفه، سپس جنین باشد و بعد نفسش داخل در آن شود. مسلم این طور نیست.^۲

سبزواری نیز در منظومه آن را به نظم کشیده است.

لزوم اجتماع نفسین علی صیصیه تناسخا قد اطلاقاً^۳

وارد شدن و اجتماع دو نفس بر یک بدن، لازمه اعتقاد به تناسخ است و همین لازمه باعث ابطال تناسخ است.

خلاصه بحث این که رجعت با تناسخ فرق دارد. اگر رجعت، تناسخ باشد زنده شدن مردگان به دست عیسی علیه السلام نیز تناسخ است و حشر و نشر در قیامت و معاد جسمانی نیز باید تناسخ باشد؛ بنابراین کسانی که رجعت را تناسخ می‌دانند یا معنای تناسخ را نفهمیده‌اند یا معنای رجعت را، یا معنای هر دو را؛ در حالی که روشن شد، رجعت، غیر از تناسخ است؛ بنابر این می‌توان گفت: احمد امین مصری و برخی دیگر که رجعت را نوعی تناسخ دانسته‌اند، در جهل کامل بوده‌اند.

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱ ص ۳۱۵.
 ۲. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ص ۱۷۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۶۴.
 ۳. شرح منظومه سبزواری، ص ۳۱۶؛ اشارات، نمط ۸، ص ۳۵۶.
 ۴. عقاید الامامیه، ص ۱۲۱.

ب. برخورد ائمه علیهم السلام با اعتقاد به تناسخ

امامان معصوم علیهم السلام در همان ابتدا، با توجه به عمق پیامدهای ناگوار اعتقاد به تناسخ، با شدت تمام با این عقیده به مبارزه برخاسته و آن را نفی می کردند؛ چرا که این اعتقاد، به انکار اصول دین (معاد) خواهد انجامید.

جای بسی تأسف است که بعضی برادران اهل تسنن، این اعتقاد را به شیعه نسبت می دهند. البته نباید انکار کرد که برخی از اهل غلو که خود را منسوب به شیعه می دانند، به نحوی معتقد به تناسخ بوده اند؛ ولی همان گونه که ائمه علیهم السلام از غلات تبری می جستند، شیعیان نیز از این اعتقاد به دور بوده اند. در این جا مناسب است که موضع گیری های ائمه علیهم السلام درباره این اعتقاد ذکر شود.

در حدیثی مفصل، مأمون مسایل مختلفی را از امام رضا علیه السلام پرسید. از جمله گفت: «نظر شما درباره قائلان به تناسخ چیست؟»

قَالَ الْمَأْمُونُ لِلرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِي الْقَائِلِينَ بِالتَّنَاسُخِ فَقَالَ
الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ يُكَذِّبُ بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛

امام رضا علیه السلام چنین پاسخ داد: هر کس به تناسخ معتقد باشد، به خداوند بزرگ کفر ورزیده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است.

امام صادق علیه السلام در حدیث مفصلی دیگر به تناسخ اشاره کرده است:

قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَّفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَاجَ الدِّينِ وَزَيْنُوا
لِأَنْفُسِهِمُ الضَّلَالَاتِ وَآمَرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي الشَّهَوَاتِ؛

قائلان به تناسخ، راه روشن دین را پشت سر انداختند و گمراهی ها را برای خودشان زینت دادند و خود را در وادی شهوات رها ساختند.

چنان که ملاحظه می شود در این دو حدیث، امام علیه السلام قائلان به تناسخ را کافر،

۱. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۲۰.

۲. همان، ج ۵۸، ص ۳۳.

منکر معاد و انسان‌هایی گمراه معرفی می‌کند. شیخ مفید^۱ درباره معتقدان تناسخ می‌گوید:

و قد ابطال هولاء جميع الشرايع و السنن؛ اهل تناسخ همه شریعت اسلام و سنت‌های پیامبر را باطل کرده‌اند.

سید مرتضی^۲ می‌نویسد:

اهل التناسخ لا يعدون من المسلمين... لكفرهم و ضلالتهم؛ اهل تناسخ گمراه و کافراند و جزئی از مسلمانان نیستند.^۳

ج. شباهت‌ها و تفاوت‌های رجعت با تناسخ

خلاصه این که، رجعت و تناسخ در مبادی تصویری، شباهت‌های انکارناپذیری دارند و این امر باعث جولاندهی مخالفان گشته است. نزدیکی مفهوم آن دو، تا آن جا قابل توجه است که امام خمینی^۴ می‌فرماید:

اگر اهل تناسخ، رجعت و معاد جسمانی را برای صحت تناسخ دلیل می‌آوردند؛ [استدلال آن‌ها] سر و صورتی [بتر] داشت.^۵

اما تفاوت‌های آن دو، اساسی و عمیق است؛ ولی در مبادی تصدیقی اگر دلایل اثبات رجعت را عقلی و نقلی بدانیم، به گونه‌ای امکان آن را از عقل، و ضرورت آن را در نقل به دست آورده‌ایم. در تناسخ، بر خلاف ادعای اهل تناسخ، دلیل قابل توجهی در عقل و نقل بر امکان و ضرورت آن وجود ندارد؛ بلکه ادله عقلی و نقلی، آن را غیر ممکن دانسته است.

با توجه به مطالب گذشته، شباهت‌ها و تفاوت‌های رجعت و تناسخ را به طور فهرست وار بیان می‌کنیم.

۱. المسائل الشریعه، ص ۴۶.

۲. رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۴۲۵.

۳. تقریرات فلسفه، ج ۲، ص ۱۹۳.

شبهات‌ها:

۱. در هر دو، تعلق نفس به بدن مادی صورت می‌گیرد؛
۲. در هر دو، نوعی بازگشت به زندگی وجود دارد؛
۳. مسأله مرگ و جدا شدن نفس از بدن در هر دو، مطرح است؛
۴. برخی از طرفداران هر دو عقیده، ادعا دارند عقیده مورد نظرشان به منظور استکمال نفس صورت می‌گیرد.

تفاوت‌ها:

۱. در رجعت، یک بدن وجود دارد؛ اما در تناسخ، تعدد بدن مطرح است؛
۲. رجعت، تأیید بر معاد است؛ اما تناسخ، ردّ معاد و بهشت و دوزخ است؛
۳. رجعت، شامل گروهی خاص می‌شود؛ اما تناسخ، همگانی است، البته در تناسخ مطلق و نامحدود؛
۴. در رجعت، روح به بدن سابق خود بازمی‌گردد؛ اما در تناسخ، روح به غیر بدن اولی بازمی‌گردد؛
۵. در رجعت، ارواح حادث هستند؛ اما در تناسخ، ارواح ازلی‌اند؛
۶. در رجعت، روح پس از مدت‌ها استقلال از بدن مادی، به بدن مراجعت می‌کنند؛ اما در تناسخ، بلافاصله باید روح به بدن تعلق گیرد؛
۷. در رجعت، بازگشت نفس کامل به کامل است؛ اما در تناسخ، بازگشت نفس از فعل به قوه و یا اتحاد فعل به قوه مطرح است؛
۸. رجعت، در زمانی خاص صورت می‌گیرد؛ ولی تناسخ، مقید به زمان نیست؛
۹. در رجعت، زنده شدن است و در تناسخ، بازگشت به صورت تولد جدید؛
۱۰. در رجعت، بهترین و بدترین‌ها بازمی‌گردند، اما در تناسخ، بدترین‌ها و بهترین‌ها تناسخی ندارند و به دنیا بازمی‌گردند؛
۱۱. در رجعت، بدن کامل، دفعتاً حاصل می‌شود. (چه به صورت انشاء بدن چه به صورت خلق جدید بدن) اما در تناسخ، بدن به تدریج کامل می‌شود؛

۱۲. در رجعت، ارواح محدودیت ندارند؛ اما در تناسخ، روح محدود و نیازمند جسم است؛

۱۳. در رجعت، بدن جدید صورت انسانی دارد؛ اما در برخی از اقسام تناسخ، بدن جدید به شکل حیوان یا جماد و نبات هم می‌باشد.

د. تدارک یک اشتباه احتمالی

مرحوم آیت الله معرفت در رساله فرضیه بازگشت روح می‌نویسد:

سه موضوع در شریعت مقدس اسلام آمده و به آن اعتراف شده است که بی شباهت به مسأله تناسخ نیست. گرچه این شباهت فقط ظاهری است و حقیقت آن، از حقیقت تناسخ به کلی جدا است:

۱. رجعت: رستاخیز کوچکی که همگانی نیست و قبل از رستاخیز بزرگ تحقق پیدا می‌کند، است و فقط جنبه اختصاصی دارد و این، پس از ظهور حضرت حجّت علیه السلام است که امامان و بزرگان ایمان و سرجنابان کفر و زندقه بازخواهند گشت و حوادثی مخصوص اینان رخ خواهد داد. روایات بسیاری به این مطلب تصریح دارند. این رجعت همچون بازگشت در همان بدن‌های اولیه برانگیخته می‌شوند؛ لذا نبایستی با تناسخی که دیگران می‌گویند که بازگشت در قالب‌های جدید و بدن‌های دیگر است، اشتباه شود.

۲. مسخ: در ملت‌های سابق بسیار اتفاق می‌افتاد که مورد غضب الهی قرار می‌گرفتند و خداوند آن‌ها را تبدیل صورت می‌داده؛ به شکل میمون‌ها یا خوک‌ها در می‌آورده است. چنان‌چه درباره «اصحاب السبّ» آمده است: «فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نَهَوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»؛ و چون از ترک چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید.»

بر یهودیان فرض بود روز شنبه از صید ماهی خود داری کنند؛ ولی

۱. روضه کافی، ج ۸، ص ۲۰۶ و ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹.

۲. سوره اعراف: ۱۶۶.

اینان با طرح نیرنگ آمیزی، ماهیان را که در آن روز به طور آزاد و دسته‌های فراوان در گردش می‌آمدند، در حوضچه‌هایی حبس می‌کردند و سپس روز بعد آن‌ها را می‌گرفتند؛ لذا خداوند آن‌ها را بر اثر همین نیرنگ بازی، مورد غضب قرار داده به صورت میمون‌هایی در آورد.^۱

اینک این «مسخ» فقط تبدیل شکل است؛ ولی بدن، همان بدن است و این دگرگونی در ظاهر و اندام آنان صورت گرفته، لذا نبایستی با مسأله «تناسخ» که جدا شدن روح از بدن و داخل شدن در بدن دیگر است، اشتباه شود.

۳. تجلی: تجلی روح و ظاهر شدن آن، با همان جسم روحانیش، منتهی با پائین آوردن درجه ارتعاشات آن، تا قابل رؤیت شود، به همان صورت اصلی انسانی یا به صورت حیوانات، مسأله‌ای است که مورد اتفاق اسپریت‌ها است.^۲

در روایات بسیاری نیز آمده است که روح می‌تواند خود به خود، بدون آن که احتیاج به بدن داشته باشد، در همین جهان ظاهر شود، خواه به صورت اصلی خودش، یا به صورت یکی از حیوانات زشت، طبق کردار و روشی که داشته است و این را در اصطلاح «تجلی روح» می‌گویند.^۳

در تفسیر عیاشی آمده است:

حضرت موسی علیه السلام از خداوند در خواست کرد، که از پدرش حضرت آدم علیه السلام دیداری نماید، پس با وی ملاقات کرد و پرسش‌هایی چند از وی کرد، که بیشتر جنبه اعتراض داشت و حضرت آدم جواب‌هایی داد که بالاخره حضرت موسی علیه السلام قانع شد.^۴

۱. تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۱۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴.

۲. المذهب الروحانی، ص ۹۳-۹۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۱۱۰.

۴. همان، ج ۱۱، ص ۱۸۸.

نیز آمده است:

عمر بن سعد، پس از کشته شدنش، به صورت بوزینه‌ای که در گردنش زنجیری بود، ظاهر شد و خانواده خود را شناخت؛ ولی اینان نتوانستند وی را بشناسند.^۱

اینکه این تجلی نباید با مسأله «تناسخ» اشتباه شود؛ زیرا تجلی، ظاهر شدن روح است با همان قالب‌های برزخی «قالب مثالی، روانپوش» ولی تناسخ، بازگشت در قالب مادی و بدنی دیگری است.

شبهه دهم: رجعت از افکار عبد الله بن سبا و یهودیت

یکی از شبهات بسیار مهم و جنجال آفرین در بحث رجعت، این است که اعتقاد به رجعت، از افکار شخصی اصالتاً یهودی به نام «عبدالله بن سبا» به وجود آمده است. می‌گویند: او از صنعا، یمن بود و در زمان خلیفه سوم، عثمان به منظور آشوبگری و ایجاد اختلاف میان مسلمانان، ظاهراً اسلام آورد؛ تا اسلام را تضعیف کرده و براندازد. وی به شهرهای بزرگ مسلمان نشین، مانند: کوفه، شام، بصره، مصر سفر کرد. او میان مردم، عقاید خاصی را تبلیغ می‌کرد؛ از جمله می‌گفت: «پیغمبر اسلام مانند حضرت عیسی بن مریم به دنیا باز می‌گردد». با گذشت زمان این عقیده، میان گروهی از مسلمانان جای گرفت و منشأ پیدایش اعتقاد به رجعت شد. بنابراین اعتقاد به رجعت، ریشه یهودی دارد.

۱. عبد الله بن سبا

قبل از اینکه پاسخ این شبهه داده شود، لازم می‌دانیم ابتدا چند نکته را درباره شخصیت عبدالله بن سبا و عقاید او در تاریخ از نظر اهل سنت یاد آور شویم. اولین بار طبری نام عبدالله بن سبا را از قول سیف بن عمر چنین معرفی کرده است: او مردی یهودی از صنعا، با مادر سیاه پوست بود و در زمان عثمان به ظاهر

۱. بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۱۱۱.

مسلمان شد و در شهرهای بزرگ مسافرت کرد و مردم را بر ضد عثمان شورانید و در توطئه خود، موفق شد عثمان را به قتل رساند.

طبری اضافه می کند، اعتقاد به رجعت و بازگشت محمد ﷺ به دنیا را نخستین بار، عبدالله بن سبا مطرح کرد.^۱

احمد امین مصری نیز این شبهه را مطرح کرده است. او با تقسیم بندی شیعه به دو گروه غالیان و میانه روها، عقاید صحیح و مسلم شیعه مانند: «رجعت» و «مهدویت» را به غالیان این مذهب نسبت داده و ادعا می کند که عبدالله بن سبا اولین کسی است که الوهیت علی علیه السلام را مطرح کرده و نظریه رجعت، از افکار او است و این نظریه، به تدریج میان شیعه رواج پیدا کرد و به افکار و عقاید باطل دیگری، مانند اعتقاد به غیبت حضرت مهدی علیه السلام که به زودی ظهور خواهد کرد، منجر شد. احمد امین در آخر بحث چنین نتیجه می گیرد که: اعتقادات شیعه، افکار عبدالله سبا و یهودیت است.^۲

آلوسی می نویسد:

عبدالله بن سبا، اولین کسی است که بازگشت محمد ﷺ را مطرح کرد و بعد از آن، جابر جعفی در قرن دوم هجری، رجعت حضرت علی علیه السلام را قائل شد و زمانی برای رجعت تعیین نکرد؛ اما در قرن سوم هجری، شیعیان رجعت همه ائمه و دشمنان شان را ادعا کرده و زمان آن را هنگام ظهور خود مهدی دانستند.^۳

شهرستانی می نویسد:

عبدالله سبا، اولین کسی بود که به وجوب امامت علی قائل شد و غلو کرد و سپس الوهیت علی و تشبه امامان علیهم السلام به خدا که میان غالیان شیعه وجود دارد، همگی عقایدی است که از یهود و مسیحیت به این

۱. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۶۴۷.

۲. فجر الاسلام، ص ۳۲۴-۳۱۱.

۳. روح المعانی، جزء ۲۰، ص ۲۴.

گروه راه یافته‌اند و سپس از این طایفه، به گروهی از اهل سنت نیز سرایت کرده است.^۱

ابن خلدون در کتاب خود مطالبی مانند شهرستانی در *ملل و نحل*، مطرح کرده است.^۲

ابن عبد ربّه در *عقد الفرید* این شبهه را مطرح می‌کند و مشابهت دین یهود و شیعه را بیان کرده و در تأیید ادّعای خود از «شعبی» نقل می‌کند:

«رافضه، یهود اّمّت اسلام است» یهودیان، سلطنت جامعه را در انحصار آل داوود می‌دانند؛ رافضه هم رهبری جامعه را فقط برای علی و آل او می‌دانند. یهودیان، جهاد را تا زمانی که عیسی ظهور نکند، جایز نمی‌دانند؛ رافضه هم جهاد در راه خدا را تا زمانی که مهدی علیه السلام ظهور نکند، جایز نمی‌دانند و...^۳

ابن عساکر هم مانند دیگران، مطالب زیادی در این زمینه نوشته است. وی می‌نویسد:

عبد الله سبأ فرقه (سبائیه) را تأسیس کرد و این فرقه به او منتسب هستند. این طایفه، همان گروه غالبان رافضه است. ابن عساکر بعد از بیان مطالب چندی اضافه می‌کند: علی علیه السلام از کار او راضی نبود و با افکار او مبارزه می‌کرد. حتّی قصد داشت او را بکشد؛ ولی گروهی از رافضیان و پیروان عبد الله سبأ، مانع از کشتن او شدند و علی علیه السلام او را به شهر مداین تبعید کرد.^۴

باید دانست، همه این تاریخ نویسان، درباره عبد الله سبأ، فقط یک منبع دارند و آن روایت سیف بن عمر تمیمی (متوفای ۱۷۰ ق) است و این همه بحث و گفت و گو/ به سبب روایت سیف به وجود آمده است.

۱. *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۴.

۲. مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۰-۲۰۲.

۳. *عقد الفرید*، ج ۲، ص ۴۰۶.

۴. *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۲۹، ص ۳-۱۰.

سیف مطالب دروغ بسیاری ساخته و به دست راویان اخبار سپرده است. آنان نیز در اثر عدم توجه و دقت کافی، به نقل این گونه روایات بی اساس پرداخته‌اند. طبری در کتاب تاریخ خود، هفتصد و یک روایت می‌آورد که سند همه آن‌ها به سیف منتهی می‌شود و همه آن‌ها حوادث سال‌های ۱۱ تا ۳۷ هـ.ق را در بر می‌گیرند. جای تعجب آن که در کتاب تاریخ یاد شده، فقط یک روایت از سال دهم هجری از سیف نقل می‌کند. گویی تمام آگاهی‌های تاریخی او به همین چند سال پر ماجرا بوده و بس و از سایر زمان‌ها هیچ اطلاعی نداشته است.^۱

حالا درباره شخصیت سیف بن عمر در علم رجال از نظر اهل سنت نظر می‌اندازیم. سیف از نظر علمای رجال، مورد وثوق نیست؛ بلکه تضعیف شده است. ذهبی در باره شخصیت سیف بن عمر از علمایی مانند، ابوحاتم، ابن حبان و... نقل می‌کند که «سیف بن عمر» در نقل احادیث قابل اطمینان نیست و احادیث او ارزشی نزد علما ندارد و او متهم به کفر و الحاد نیز هست.^۲

جمال الدین ابوالحجاج یوسف مزی نیز با نقل سخنانی از عباس دوری، نسائی و... این راوی را جعل کننده احادیث و غیر قابل اعتماد معرفی می‌کند.^۳

محمد بن حبان می‌نویسد:

سیف بن عمر گرچه از اهالی بصره بود، اما در اصل کوفی است. او متهم به کفر و زندقه است و روایات کذب را از زبان اشخاص معروفی نقل می‌کرده است.^۴

ابو احمد عبد الله بن عدی جرجانی بعد از مطالب زیاد می‌گوید:
سیف، به ضعف و دروغ گویی نزدیک‌تر است، تا به صداقت و

۱. القدير، ج ۸، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

۲. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳. تهذيب الكمال، ج ۱۲، ص ۳۲۶.

۴. المعجروحين، ج ۱، ص ۳۴۵.

را مُتهم به پیروی از عبد الله سبأ می‌کنند، هیچ اطلاعی از عقاید و افکار شیعه ندارند.

شیعیان راستین، اعتقاد به زنده بودن حضرت علی علیه السلام ندارند؛ بلکه معتقدند که حضرت علی علیه السلام در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان، به دست شخصی از اهل خوارج، به نام ابن ملجم مرادی در محراب مسجد کوفه در حال نماز، مجروح و دو روز بعد به شهادت رسید. بعد از ضربت ابن ملجم، حضرت فرمود: «فزت و ربّ الکعبه؛ به خدای کعبه قسم! رستگار شدم».

همچنین شیعیان دوازده امامی که خود را پیرو علی علیه السلام می‌دانند، در سه شب قدر از ماه مبارک رمضان، لعن بر قاتل امام علی علیه السلام را مستحب می‌دانند و صد بار می‌گویند: «خدایا! قاتل علی را لعن کن» آیا ممکن است که عقیده شیعه از افکار عبد الله سبأ باشد؟

پاسخ چهارم: ما در آغاز، رجعت را توسط آیات و روایات متواتر اهل بیت علیهم السلام که دو منبع اصلی اسلام هستند، ثابت کردیم. همچنین گفتیم که طبق آیات و روایات، رجعت در انبیا و ائمه‌های گذشته اتفاق افتاده است و در هیچ یکی از آنها نامی از عبد الله سبأ وجود نداشت. این شبهه که شیعه اعتقاد به رجعت را از افکار عبد الله سبأ گرفته است، ادعای بدون دلیل است.

۲. ارتباط رجعت به یهود

در این بخش، سه جواب ارائه می‌کنیم:

پاسخ نخست: پیوسته در اعتقاد و افکار میان دو نفر، دو گروه، دو کشور و یا دو دین، مشابهت‌هایی دیده می‌شود؛ اما به صرف دیدن شباهت نمی‌توان نتیجه گرفت ریشه افکار یکی از دیگری متأثر شده است. اگر حکم به نسبت دادن ریشه یکی به دیگری بشود، باید گفت: بسیاری از احکام و عقاید اسلامی، ریشه در یهودیت و مسیحیت دارد و در این مسایل، مسلمانان از یهود و مسیحیت پیروی کرده‌اند؛ زیرا بسیاری از عقاید اسلامی، شباهت‌هایی به دین یهود و مسیحیت

دارد. که به سه نمونه اشاره می‌کنیم:

الف. نماز و زکات از مهم‌ترین واجبات دینی مسلمانان می‌باشد و حال این که در ادیان سابق نیز وجود داشته است. حضرت عیسی علیه السلام می‌فرمایند:

﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾؛ و خداوند مرا به نماز و زکات تا زمانی که زنده‌ام سفارش کرده است.

ب. روزه، یکی از واجبات مهم اسلام است که در امت‌های گذشته نیز واجب بوده است. خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛

روزه بر شما (مسلمانان) واجب شد، همان طور که بر پیشینیان از شما واجب شده بود.

ج. قصاص نیز از ضروریات اسلام است؛ در حالی که این حکم، در تورات برای یهودیان بوده است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛

و بر آن‌ها - بنی اسرائیل - در آن (تورات) مقرر کردیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی، قصاص دارد و اگر از قصاص درگذرد، کفاره (گناهان) او محسوب می‌شود و هر کس به حکم خدا حکم نکند، ستمگر است.

این حکم - قصاص - در (تورات) کنونی نیز موجود است. همچنین میثاق

۱. سوره مریم: ۳۱.

۲. سوره بقره: ۱۸۳.

۳. سوره مائده: ۴۵.

حضرت موسی علیه السلام با یهوه (خدا) در کوه طور به نام (ده فرمان یا احکام عشره) معروف است و تعدادی از این فرمان‌ها مثل حکم قتل و دزدی و... در دین اسلام نیز موجود می‌باشد.

حال آیا به دلیل اینکه نماز و روزه و زکات و همچنین حکم دزدی و قتل و... در امت‌های پیش از اسلام بوده است، می‌توان گفت: این مسأله، از ادیان گذشته وارد دین اسلام شده است؟ آیا این‌ها را همچون یک شبهه می‌توان مطرح کرد؟

پاسخ دوم: بر فرض اینکه قبول کنیم، اعتقاد به رجعت از عقاید یهود بوده و از آن جا به شیعه راه یافته است، اشکالی وارد نمی‌شود؛ زیرا تمام عقاید و احکامی که یهودیان داشتند، با آمدن اسلام نسخ نشده‌اند؛ بلکه مواردی از این عقاید و احکام باقی مانده‌اند. از سوی دیگر، آمدن پیامبر و مبعوث شدن آخرین پیامبر در جزیره العرب و... را علمای یهود قبل از ظهور اسلام برای مردم بیان می‌کرده‌اند. در آیاتی از قرآن نیز این مطلب تصریح شده است؛ مانند:

الف. ﴿وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾^۱

و به یاد آور هنگامی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من رسول خدا به سوی شما هستم و آنچه در دست دارم از تورات را تصدیق می‌کنم و بشارت می‌دهم به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است...

ب. ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ﴾^۲

آنان که از این رسول، این پیامبر امی پیروی می‌کنند، آن کسی که نام و وصفش را در تورات و انجیل مکتوب می‌یابند...

۱. سوره صفت: ۶.

۲. سوره اعراف: ۱۵۷.

ج. ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾؛

محمد، رسول خداست و آن‌هایی که با او هستند، بر کفار سخت گیرند و با یکدیگر مهربانند... این است وصف آنان در تورات و در انجیل.

د. ﴿وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛

و هنگامی که یهودیان را کتابی (قرآن) از طرف خداوند آمد که تصدیق کننده (تورات) آن‌ها می‌باشد و آن‌ها (یهود) در قبل (از ظهور اسلام) هنگام نبرد با مشرکان، پیروزی بر آن‌ها را به خود نوید می‌دادند (که با کمک آن بر دشمن پیروز شوند) با این همه هنگامی که این (کتاب و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آن‌ها آمد و به او کافر شدند. لعنت خدا بر کافران باد.

تمام مفسران شیعه و سنی در تفسیر آیه نوشته‌اند: قبل از ظهور اسلام، گروهی از یهود به شهر یثرب مهاجرت کردند و طبق آن چه در تورات خوانده بودند، منتظر ظهور پیامبری در این سرزمین بودند. هنگامی که با مشرکان^۳ وارد جنگی می‌شدند، در دعاها از خداوند پیروزی طلب می‌کردند و خدا را قسم می‌دادند: «خدایا! به حق پیامبری که در آخر الزمان مبعوث می‌کنی که ما اوصاف او را در تورات خوانده‌ایم، ما را بر دشمنان ما پیروز کن.» و به اعلی صوت فریاد می‌کشیدند: «زمان ظهور آخرین پیامبر خدا نزدیک است و در زمان ظهور او و در

۱. سوره فتح: ۲۹.

۲. سوره بقره: ۸۹.

۳. مقصود از مشرکان همان طایفه اوس و خزرج است که از مهاجران (قبل از اسلام) به یثرب به شمار می‌آمدند و به شرک و بت پرستی مشغول بودند. این دو طایفه نه تنها با یکدیگر مشغول نزاع بودند؛ بلکه چون یهودیان صاحب مال و ملک فراوانی بودند، با یهودیان نیز به جنگ می‌پرداختند تا از اموال و املاک آن‌ها بهره برداری کنند؛ اما پس از ظهور اسلام و به خصوص پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه تمامی افراد این دو قبیله به اسلام گرویدند و به انصار مشهور شدند.

پرتو رهبری او، شما را شکست خواهیم داد.»

البته پس از ظهور پیامبر ﷺ، یهودیان به گفته خود عمل نکردند؛ لذا در این آیه مذمت شدند. آیات و احادیث دیگری در بشارت‌هایی که در تورات و انجیل، نسبت به ظهور آخرین پیامبر آمده، موجود است که به سبب اختصار، به همین مقدار اکتفا کردیم.

آیا شبهه کننده که خود مسلمان و معتقد به قرآن می‌باشد، می‌تواند بگوید: چون اوصاف پیامبر اسلام ﷺ و پیروان مؤمن او در تورات و انجیل ذکر شده است، پس ریشه اعتقاد به اسلام و پیامبر بزرگوار آن در تعلیمات یهود و مسیح می‌باشد و از جعلیات آنان خواهد بود؟

آیا بر مبنای خبر یهودیان به ظهور اسلام، اساس دین اسلام را دینی یهودی بدانیم؟ به گفته مرحوم کاشف الغطاء، آیا احمد امین مصری می‌تواند این جا هم بگوید: «إن اليهودیة ظهرت فی الاسلام لأن اليهود یقولون بعبادة إله واحد والمسلمون به قائلون؟! آئین یهود دیگری در دین اسلام ظهور کرد، چون یهود هم قائل به خدای یگانه است و مسلمانان نیز به این معتقد هستند»

ذکر نام پیامبر اسلام ﷺ و یا ائمه اثنی عشر شیعه یا ذکر اعتقاد به رجعت در کتاب‌های آسمانی پیشینیان، نه تنها موجب سستی اعتقاد به اسلام و مکتب تشیع نمی‌شود؛ بلکه موجب استحکام هر چه بیشتر پایه‌های آن و کاشف از عنایت خاص حق تعالی به آن می‌باشد.

پاسخ سوم: اگر شباهت‌ها میان عقاید و افکار، ملاک ریشه یابی قرار گیرد و افکار یک طرف را ریشه افکار طرف دیگر قرار دهیم، بنابراین برادران اهل سنت نباید برای اثبات فضایل خلیفه اول و دوم، خبری را از منابع یهود، یا از اشخاص یهودی نقل کنند؛ برای نمونه، به این مطلب توجه شود:

سیف بن عمر در داستان فتح شام که در زمان خلیفه دوم، عمر، انجام گرفت،

نقل می‌کند: وقتی عمر وارد شام شد یک یهودی با او ملاقات کرد و از مقام و منزلت و پیروزی‌های آینده عمر خبر داد و چنین گفت: «سلام بر توای فاروق! تویی فتح‌کننده بیت المقدس. به خدا سوگند! از این سفر بر نمی‌گردی، مگر آن که بیت المقدس به دست تو فتح شود».

ابن اثیر گوید: «اولین بار صفت فاروق را اهل کتاب برای عمر ذکر کردند.»
داستان‌های دیگری هم هست که برای اطلاع بیشتر به کتاب *اسد الغابة* مراجعه شود.

بخش هشتم

آخرین حاکم در جهان

مقدمه

در بحث‌های قبلی، روایاتی را که دلالت بر رجعت انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام در زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام می‌کرد، بیان کردیم. اما نکات ناگفته بسیاری باقی می‌ماند؛ نظیر این که: آیا جهان با قیام قائم و حکومت او پایان خواهد گرفت و قیامت برپا خواهد شد؟ بر پایه برخی روایات، چهل روز پیش از برپایی قیامت، آن حضرت از دنیا خواهد رفت و در برخی از روایات، ظهور آن حضرت را از علایم قیامت دانسته‌اند که از آن به «اشراط الساعة» تعبیر شده است. نیز اقوال و روایات مختلف دیگری وجود دارد که بعد از حکومت قائم، حکومت‌هایی همانند حکومت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام یا حکومت دوازده مهدی خواهد بود.

چاره کار در پاسخ به این سؤال‌ها این خواهد بود که اندیشمندان و محققان درد آشنا همت کرده، به دور از هر نوع آسان‌گیری یا سخت‌اندیشی نامعقول، منابع روایی را بکاوند و از منظر ناب عقیدتی و فارغ از مصلحت‌اندیشی‌های سُست بنیاد، حریم واقعی این مسأله را بشناسند؛ چرا که مایه کمال دین و ارتقاء معرفت و ایمان دینی است و آن را برای شناساندن به مردمان با ایمان، تبیین کنند. پژوهش حاضر نیز در پی آن است که پرسش‌های مذکور را بررسی کرده، مستندات آن را بجوید. در این بخش، برخی از سؤال‌ها که مربوط به دوران پس از حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام است، در چند بخش بررسی می‌شود.

فصل ۱

حکومت امامان پس از مهدی علیه السلام

عقیده‌ای وجود دارد مبنی بر این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام بعد از امام زمان علیه السلام به ترتیب رجعت کرده و حکومت می‌کنند. اما آیا دلیل روشنی بر این عقیده وجود دارد یا نه؟

مرحوم سید عبدالله شبر می‌نویسد:

کیفیه رجوعهم هل هو علی الترتیب أو غیره فکل علمه إلی الله سبحانه و إلی اولیائه؛
چگونگی بازگشت آنها آیا به ترتیب است یا ترتیب ندارد، علم آن نزد خداوند و اولیای او است.

این موضوع در بخش پنجم، فصل‌های طول عمر و تکرر رجعت، مفصلاً بحث شد و در آنجا حکومت پیامبر و ائمه علیهم السلام اثبات نگردید. ولی به سبب اهمیت مسأله و برای بررسی بیشتر، آن را مجدداً مورد بحث قرار می‌دهیم؛ زیرا در این باره، روایات دیگری وجود دارد که شاید این عقیده از آن جا گرفته شده باشد. البته لازم به یادآوری است، این که می‌گوییم، این روایات دلالت بر حاکمیت رسول مکرّم اسلام و ائمه هدی علیهم السلام نمی‌کنند؛ در صورتی است که حاکمیت آنها را جدا از دستگاه حکومت حضرت مهدی علیه السلام بدانیم؛ و گرنه حکومت امام زمان علیه السلام در واقع، همان حکومت همه انبیا و امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد.

۱. سَعْدُ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عَثْمَانَ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّيَلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ رَسُولُ اللَّهِ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ ذُرِّيَّتُهُ وَ الْمُلُوكُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام قَالَ فَقُلْتُ وَ أَيُّ مُلْكٍ أُعْطِيتُمْ فَقَالَ مُلْكُ الْجَنَّةِ وَ مُلْكُ الْكُرَّةِ؛

محمد بن سلیمان دیلمی از پدر خود نقل می‌کند: از امام صادق عليه السلام درباره آیه «[و به یاد آورید] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خداوند بر خود را به یاد آورید زمانی که پیامبرانی را از میان شما قرار داد و شما را پادشاه گردانید و چیزهایی را که به هیچ یک از جهانیان نداده بود، به شما عطا کرد» از امام صادق عليه السلام سؤال کردم؛ فرمود: «پیامبران، رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابراهیم، اسماعیل و فرزندان او هستند و پادشاهان، ائمه عليهم السلام می‌باشند.» عرض کردم: «چه ملکی به شما داده شده است؟» فرمود: «پادشاهی بهشت و زمان رجعت.»

این روایت از نظر سند، ضعیف است و بعضی از راویان این حدیث را دروغ-گو و غلو کننده معرفی کرده‌اند.

یکی از راویان، حسن بن علی بن ابی عثمان می‌باشد که علامه حلی درباره‌اش می‌نویسد:

الحسن بن علی بن ابی عثمان یلقب بالسَّجَّاد... غال، ضعیف؛ حسن بن علی ملقب به سجاده... غلو کننده و ضعیف است.^۲

و از قول کشی می‌نویسد:

او از گروه علیائیه است که بر پیامبر عیب می‌بستند و او بهره‌ای از

۱. سوره مائده: ۲۰.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۹؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۵.

۳. خلاصة الاقوال، ص ۲۳۳.

اسلام نداشت.^۱

تقد رجالی تفرشی در پاورقی درباره فرقه علیائیه آورده است:
 العلیائیه فرقة یقولون: ان علیا هو الله - تعالی عن ذلک علواً کبیراً
 و...؛ علیائیه فرقه‌ای است که می‌گویند: علی، همان خداست!...
 و یکی دیگر از راویان، محمد بن سلیمان است که نجاشی درباره‌اش می‌نویسد:
 «جداً ضعیف است و بر نقل او نمی‌شود، اعتماد کرد.»^۲
 گذشته از این، روایت نمی‌رساند که ائمه علیهم السلام بعد از امام زمان علیه السلام حکومت
 می‌کنند؛ بلکه مطلق حکومت ائمه را در زمان رجعت ثابت می‌کند.
 ۲. روایت دیگری است که پیامبر اسلام از قول خداوند عالم در شب معراج
 نقل می‌کند:

حدثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی قال حدثنا فرات بن ابراهیم بن فرات
 الکوفی قال حدثنا محمد بن علی بن أحمد الهمدانی قال حدثنی أبو الفضل العباس
 بن عبد الله البخاری قال حدثنا محمد بن القاسم بن ابراهیم بن عبد الله بن القاسم بن
 محمد بن ابي بكر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروی و... قال رسول الله صلی الله علیه و آله:
 ... و لأظهرن الأرض بأخرهم من أعدائی و لأملكنه مشارق الأرض و مغاربها و
 لأسخرن له الریاح و لأذلن له الرقاب الصعاب و لأرقینه فی الأسباب و لأنصرته
 بجندی و لأمدنه بملائکتی حتی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثم
 لأدینن ملکه و لأداولن الأیام بین اولیائی إلى یوم القیامة...؛

[خداوند تعالی] فرمود: زمین را به آخرین از آنها [ائمه] از دشمنان پاک می‌کنم
 و شرق و غرب زمین را تحت حکومت او در می‌آورم و بادهای را مسخر او کرده و
 گردن‌های سرکش را در برابرش ذلیل می‌گردانم و او را بر اسباب امور، مسلط کرده

۱. رجال کشی، ص ۵۷۱، رقم ۱۰۸۲.

۲. تقد الرجال، ج ۲، ص ۳۸.

۳. رجال ابن داود، ص ۲۷۲.

۴. کمال الدین، ص ۲۵۵.

و به لشکریانم یاری می‌دهم و با فرشتگانم یاری می‌رسانم تا دعوتم را آشکار و مردم را بر یگانگی‌ام گرد آورد. آن گاه مُلکش را ادامه می‌دهم و روزهای پیروزی را تا روز قیامت، میان دوستانم می‌گردانم.

شاید از این روایت به جمله «لأداولنّ الأيام بین أولیائی الی یوم القیامة» استفاده کرده باشند که گردش حکومت در میان ائمه، پس از امام زمان است. اما این روایت ضعیف است؛ زیرا از شش راوی سلسله سند حدیث به جز عبد السلام بن صالح الهروی، بقیه مجهول و ناشناخته‌اند و با این ضعف سند، نمی‌توان به آن استدلال کرد.

گذشته از آن، گرداندن روزهای پیروزی، میان اولیای خدا، حتماً به معنای حاکمیت آن‌ها پس از حضرت مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه می‌تواند به معنای گرداندن پیروزی میان اولیای خدا در زمان حکومت امام زمان علیه السلام باشد.

۳. دعایی است از امام هشتم، حضرت امام رضا علیه السلام که در آن آمده است:
 اخبرنا ابن ابی الجید عن محمد بن الحسن بن سعید بن عبد الله و الحمیری و علی بن ابراهیم و محمد بن الحسن الصفار، کلهم عن ابراهیم بن هشام عن اسماعیل بن مولد و صالح بن السندي عن یونس بن عبد الرحمن أن الرضا علیه السلام کان یأمر بالدعاء لصاحب الامر علیه السلام بهذا: ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَثَلَاةَ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ؛ خداوند! بر حاکمان زمان او و پیشوایان پس از او درود فرست.

این دعا دلالت دارد که پس از حضرت قائم علیه السلام ائمه خواهند آمد و پیشوای مردم می‌شوند.

اما به این دعا نمی‌شود استدلال کرد؛ چون دو نفر از راویان این دعا به نام ابن ابی الجید و اسماعیل بن مولد، افرادی مجهول و ناشناخته هستند؛ پس سند روایت به سبب آن‌ها ضعیف است و با یک دعا با سند ضعیف، نمی‌توان مسأله به این

بزرگی و با اهمیت را اثبات کرد.

دیگر این که: ممکن است مراد از ائمه پس از او، امامان بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام باشد، نه پس از رحلت او که علامه مجلسی علیه السلام می فرماید:

... یحتمل أن یکون المراد بالائمة بعده الائمة الذین یرجعون إلی الدنیا بعد ظهوره؛ احتمال دارد که مراد از ائمه پس از او، پیشوایانی باشند که پس از ظهور، به دنیا باز می گردند.

احتمال دیگری که در مورد این دعا مطرح گردیده این است که: مرحوم علامه مجلسی به نقل از کفعمی در حاشیه کتاب شریف مصباح در توضیح «والائمة من بعده» می نویسد:

یرید بالائمة من بعده اولاده، لأنهم علماء اشراف. و العالم امام من اقتدی به و یدل علیه قوله: و الائمة من ولده فی الدعاء المروى عن المهدی علیه السلام؛

مراد از ائمه پس از مهدی، فرزندان آن حضرت هستند؛ زیرا آنها علمای ارجمندی می باشند و عالم، امام کسی است که به او اقتدا می کند و جمله «ائمه از فرزندان او»، در دعایی که از مهدی روایت شده است، دلیل صحت این گفته است که مراد از ائمه پس از او، فرزندان او هستند.

به هر حال، با وجود این احتمالات نمی شود برای اثبات مدعی به آن استدلال کرد. در نتیجه خواهیم گفت - و حق هم همین است - که بعد از حکومت حضرت مهدی علیه السلام حکومتی نیست و حکومت آن حضرت، آخرین حکومت ائمه علیهم السلام می باشد که بعد از آن، عالم دیگر که همان روز رستاخیز است، خواهد آمد. دعاهایی وارد شده است که ائمه هدی علیهم السلام را مورد خطاب قرار داده می گوئیم:

مصدق بر جعتکم، منتظر لامرکم، مرتقب لدولتکم... و یکر فی

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۵.

۲. همان.

رجعتکم، و یملک فی دولتکم، و یشرف فی عافیتکم، و یمکن فی
ایامکم؛

رجعت شما را تصدیق دارم و چشم به راه فرمان شما و در انتظار دولت
شما به سر می‌بریم... خداوند ما را در زمان رجعت شما بازگرداند و
مقتدر گرداند در روزهای (حکومت) شما و مفتخر گرداند به عافیت
از شما و مقتدر گرداند در روزهای (حکومت) شما!

این دعاها به فرض صحّت سند، به عصر رجعت که منطبق با عصر ظهور و دولت
حضرت مهدی علیه السلام است، باز می‌گردند.

این که می‌گوییم: در دولت شما باشیم. مراد، دولت امام زمان علیه السلام است که
دولت همه اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود.

بررسی یک روایت

روایتی وارد شده است که می‌گوید: علی علیه السلام آخرین نفر از ائمه است که خداوند جان
او را می‌گیرد.

سَعْدُ عَنْ ابْنِ هِشَامٍ عَنِ الْبَرَقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَقَدْ أَسْرَى بِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى
إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ مَا أَوْحَى... يَا مُحَمَّدُ عَلِيُّ أَوَّلُ مَا أَخَذَ مِيثَاقَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ يَا
مُحَمَّدَ عَلِيُّ آخِرُ مَنْ أُقْبِضُ رُوحَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْحَدِيث...؛

از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر فرمودند: پروردگارم مرا به معراج برد و از
پس پرده‌ای به من وحی کرد... [از جمله فرمود: ای محمد! علی، اولین نفر از ائمه
است که برایش پیمان گرفته شد. ای محمد! علی آخرین نفر از ائمه است که جان او
را می‌گیرم.

۱. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۳۱.
۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۳۸.

اما جواب:

این روایت از لحاظ سند، فاقد اعتبار است؛ چون در این روایت (أو غیره) گفته شده است و معلوم نیست منظور، چه کسی است. دوّم این که در سند آن، محمّد بن سنان آمده که او متّهم به غلو و تضعیف شده، می باشد. گذشته از این، محمّد بن خالد نیز توثیق نشده است.^۱

۱. رجال کشی، ص ۳۲۲.

۲. ابن الغضائری در کتاب رجال خود، ج ۱، ص ۹۳ می نویسد: «یروی عن الضعفاء کثیراً و یعتمد المراسل». در رجال ابن داوود، ص ۳۰۹ نیز همین مضمون آمده است.

فصل ۲

حکومت دوازده مهدی

نتیجه بحث این شد که بعد از حکومت حضرت مهدی، دیگر حکومتی نخواهد بود؛ اما چند روایت هست که دلالت می‌کند بعد از مهدی، دوازده مهدی دیگر است.

برای روشن شدن مطلب، روایات را در ذیل بررسی می‌کنیم.

۱. «علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام يا ابن رسول الله! إنني سمعت من أبيك عليه السلام أنه قال يكون بعد القائم اثنا عشر مهديا فقال إنما قال اثنا عشر مهديا و لم يقل اثنا عشر إماما و لكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا و معرفة حقنا؛

ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم: «ای فرزند رسول خدا! از پدرت شنیدم که فرمود: پس از قائم، دوازده مهدی خواهند آمد». حضرت فرمود: «پدرم فرمود: دوازده مهدی خواهند بود؛ نفرمود دوازده امام؛ آن‌ها گروهی از شیعیان ما می‌باشند که مردم را به دوستی و شناخت حق ما دعوت می‌کنند».

جواب:

به این روایت نمی‌شود استدلال کرد؛ چون در سند این روایت علی بن حمزه قرار

دارد که از سران واقفیه است. پول‌های قابل توجهی را که به وکالت امام موسی بن جعفر علیه السلام از مردم گرفته بود، پس از شهادت آن حضرت به ادعای غیبت او به امام رضا علیه السلام مسترد نکرد و به دنبال آن، فرقه واقفیه به وجود آمد.^۱ و دیگری که علی بن احمد بن عمران الدقاق می‌باشد، مجهول است. ضمن این که این روایت به حکومت دوازده مهدی دلالت ندارد؛ بلکه تصریح شده است، آن‌ها شیعیان امام هستند که روایت به تبلیغ آن‌ها اشاره کرده است؛ بنابراین به این روایت نمی‌شود تمسک کرد.

۲. جَمَاعَةٌ عَنِ الْبَزْوَقَرِيِّ عَلِيِّ بْنِ سِنَانَ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله... يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا... فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَقَاةُ فَلْيَسْلُمْنَهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمَهْدِيِّينَ الْحَدِيثُ...؛

امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله فرمود: ای علی! پس از من دوازده امام خواهد بود و پس از آن‌ها، دوازده مهدی می‌باشد... وقتی وفات او [قائم علیه السلام] فرا رسد خلافت را به فرزندش، اولین مهدی تسلیم می‌کند....

این روایت صراحت دارد بر حکومت دوازده مهدی از فرزندان امام زمان، بعد از حکومت خود آن حضرت؛ اما در سند آن چون احمد بن محمد بن خلیل و همچنین جعفر بن احمد مصری هستند که مجهول و ناشناخته‌اند، روایت جزء روایات ضعیف به شمار می‌آید. گذشته از آن، معتقدات شیعه امامیه بر این است که حضرت مهدی علیه السلام آخرین حجّت خدا بر روی زمین است و بعد از او، امامی نخواهد بود، لذا نمی‌توان به آن استدلال کرد.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۶۳، ح ۶۵

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۷.

۳. محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری عن أبيه عن محمد بن عبدالحمید... و عن أبي حمزة عن أبي عبدالله عليه السلام قال: يا أبا حمزة إن منّا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام؛

امام صادق عليه السلام فرمود: ای ابو حمزه! همانا یازده مهدی از اولاد حسین عليه السلام پس از حضرت قائم عليه السلام از ما است.

سند این روایت به سبب وجود محمد بن فضیل که فردی ضعیف و اهل غلو^۱ می‌باشد و نیز محمد بن عیسی^۲، ضعیف است و نمی‌توان به آن استدلال کرد. ضمن این که به جای دوازده مهدی، یازده مهدی آمده است که از فرزندان امام حسین می‌باشد که با دیگر روایات سازش ندارد و بر حکومت یازده مهدی دلالت نمی‌کند.

نکته قابل ذکر این که مرحوم مجلسی ابتدا می‌گوید: «هذه الأخبار مخالفة للمشهور، و طریق التأویل أحد وجهین^۳؛ این روایات، خلاف مشهور است.» بعد دو راه حل برای توجیه آن ذکر می‌کند. که هر دو توجیه قابل خدشه و مورد اشکال است. البته اگر سند روایات صحیح بود و با روایات معتبر تعارض نمی‌داشت، امکان توجیه آن وجود داشت؛ ولی با ضعف سند، به طوری که قبلاً ذکر شد و وجود روایات معارض، نیازی به این توجیه نمی‌باشد.

۴. روایة ابي صالح عن ابن عباس: ثمّ يلي الأمر بعده اثني عشر رجلاً ستة من ولد الحسن و خمسة من ولد الحسين، آخرهم من غيرهم ثم يموت فيفسد الزمان؛ پس از مهدی، دوازده نفر می‌آیند که شش تای آنها از فرزندان امام حسن و پنج تای آنها از فرزندان امام حسین هستند و نفر آخر غیر از آن [یازده نفر] هستند که

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۸.

۲. رجال شیخ طوسی، ص ۳۴۳.

۳. رجال ابن داود، ص ۳۳۰.

۴. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

۵. فیض التقدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۸۲؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۴.

جهان را اداره می‌کنند و بعد از مرگ نفر آخر، جهان از بین می‌رود. این روایت، قطع نظر از ضعف سند آن، مخالف صریح نصّ متواتری است که پیامبر اسلام ﷺ اوصیای خود را به دوازده نفر منحصر کرده است. (آنجا که فرمود: خلفا و اوصیای من دوازده نفر حجّت‌های خدا بر مردم تا روز قیامت خواهند بود) که در بحث اعتبار روایات ذکر شد.

گذشته از آن، شهید نور الله تستری صاحب *صوارم المهرقه*، تصریح کرده است: «بأنها واهیه جداً و لا یعول علیها؛ این روایت بی‌ربط و غیر قابل اعتماد است.»

آیت الله صافی گلپایگانی می‌نویسد:

أنا لا نستبعد کون مثل هذا الاحتمال مأخوذ من الاسرائیلیات؛ بعید نیست این گونه روایات از روایات اسرائیلیات باشد.

بنابر آنچه بیان شد، نمی‌توان حاکمیت دوازده مهدی یا دوازده حاکم دیگر را پس از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه اثبات کرد. گذشته از این، بعداً روایاتی معتبر و مشهور را در همین فصل، بیان خواهیم کرد.

در نتیجه می‌توان گفت: حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه آخرین حکومت در جهان خواهد بود و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه خود، نشانه قیامت است.

در این زمینه آیات و روایات زیادی وجود دارد که بررسی همه آنها نیاز به بحث مفصل و گسترده‌ای دارد. در این جا به طور فشرده به ذکر یک آیه از قرآن مجید و چند روایت که علایم رستاخیز را یادآور می‌شود، اکتفا می‌کنیم.

البته اصطلاح علامت و نشانه رستاخیز به پیروی از قرآن کریم به نام «اشراط السّاعة» گرفته شده است که مقصود از آن، علایم و نشانه‌های قیامت است. خداوند می‌فرماید: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا

۱. *صوارم المهرقه*، ص ۹۴؛ هم چنین، *معالم المدرستین*، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. *منتخب الاثر*، ج ۱، ص ۲۸۲.

فَأَنبِئْ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ ﴿۱۸﴾ آیا (آنان در ایمان آوردن) منتظر چیزی جز قیامت می‌باشند که ناگهان فرا برسد (تا آن‌گاه ایمان بیاورند) بگو علامت و نشانه‌های آن تحقق یافته است، کجا سود می‌بخشد ایمان آنان آن‌گاه که قیامت فرا رسد.

این آیه مورد بحث بدون آنکه مصداق آن را بیان کند، اشاره مبهم به مسأله (اشراط الساعة) دارد. اشرط، جمع شرط به معنای علامت و (ساعت) در این جا به معنای قیامت است. اشرط الساعة، یعنی علامت قیامت.

نخست به بررسی علایم و نشانه‌های مختلفی که در قرآن وارد شده است، می‌پردازیم.

﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾؛
و هنگامی که فرمان عذاب آن‌ها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند)، جنبنده‌ای را از زمین برای آن‌ها خارج می‌کنیم که با آنان تکلم می‌کند (و می‌گوید) که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند. (به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور می‌کنیم و آن‌ها را ننگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!

با توجه به توضیحاتی که قبلاً پیرامون آیات مذکور داده شد، می‌توان گفت در این دو آیه، دو علامت از علایم رستاخیز بیان شده است. اول: علایم قیامت، خروج «دابه» است که از زمین بیرون می‌آید و با مردم سخن می‌گوید. دوم: از زنده شدن گروهی از هر امت سخن می‌گوید که گروه خاصی را یاد آور می‌شود. طبعاً نمی‌تواند مربوط به روز قیامت باشد؛ چون در قیامت، همه محشور می‌شوند. قبلاً مفصلاً توضیح دادیم که این روز، همان عصر رجعت است.

۱. سوره محمد : ۱۸.

۲. سوره نمل : ۸۳.

اقا روایات:

الف. حذیفه بن أسید قال: كان النبي ﷺ في غرقة و نحن أسفل منه فاطلع إلينا فقال ما تذكرون؟ قلنا: الساعة، قال إن الساعة لا يتكون حتى تكون عشر آيات: خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف في جزيرة العرب، و الدخان و الدجال و دابة الأرض و ياجوج و ماجوج و طلوع الشمس من مغربها و نار تخرج من قفرة عدن ترحل الناس... و نزول عيسى بن مريم أو ریح تلقى الناس في البحر؛

حذیفه بن اسید می گوید: ما و گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ سرگرم گفتگو بودیم، پیامبر ﷺ از موضوع مورد گفتگوی ما سؤال کرد، گفتیم: درباره قیامت سخن می گوئیم. رسول خدا ﷺ فرمود: قیامت برپا نمی شود مگر آن که ده آیه و نشانه از حوادث غیر طبیعی رخ دهد:

فرورفتگی در زمین، در ناحیه مشرق، پدیدار می گردد. شکافی در ناحیه مغرب زمین نمودار می شود. در جزیره العرب نیز در زمین شکافی پدید می آید. دودی در آسمان پدیدار می گردد. دجال ظاهر می شود. جنبنده‌ای از زمین بیرون می آید. یاجوج و ماجوج بر مردم هجوم می آورند. خورشید از سمت مغرب طلوع می کند. آتش از ناحیه عدن نمودار می شود. عیسی بن مریم علیه السلام باز می گردد، یا بادی که مردم را به دریا پرت می کند.

در این روایت، یکی از اشراط ده گانه، نزول حضرت عیسی است که از نشانه‌های قیامت دانسته شده است. جابر بن عبد الله می گوید:

«سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: ينزل عيسى بن مريم فيقول أميرهم: تعال صل بنا. فيقول: لا. إن بعضكم على بعض أمراء تكرمته من الله لهذه الأمة؛»

از نشانه‌های قیامت نزول حضرت عیسی علیه السلام است. در آن هنگام سالار

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۹. این روایت را مرحوم صدوق نیز در خصال نقل کرده است، ولی نشانه دهم را ذکر نکرده است. در بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۳ نیز به نقل از خصال، آن را روایت کرده است.
۲. نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۱۱.

آنان می گوید: بیا برای ما نماز بگذار تا به تو اقتدا کنیم. حضرت عیسی علیه السلام نمی پذیرد و می گوید: خداوند متعال از باب گرامی داشت این امت (آخر الزمان) برخی از شما (حضرت مهدی «عج») را بر دیگران بزرگ و سالار قرار داده است.

ب. ابن فضال عن حماد عن الحسين بن المختار عن أبي نصر عن عامر بن واثلة عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله عشر قبل الساعة لا بد منها السفيناني و الدجال و الدخان و الدابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و نزول عيسى عليه السلام و خسف بالمشرق و خسف بجزيرة العرب و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المحشر؛

از عامر بن واثله، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که پیامبر فرمود: ده چیز پیش از قیامت حتماً واقع می شود: خروج سفینانی، دجال، دود (آسمانی)، جنبنده، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول حضرت عیسی علیه السلام و شکافی در مشرق، و شکافی در جزیره العرب و آتشی از ناحیه عدن، مردم را به طرف محشر سوق می دهد.

در مورد هر یک از علائم ده گانه، روایات زیادی وجود دارد که از ذکر همه آنها برای اختصار صرف نظر کردیم؛ ولی می توان گفت: از مضمون این روایات با ملاحظه آیات و روایات، این مطلب به دست می آید که عصر ظهور، مقدمه و نشانه روز رستاخیز خواهد بود.

فصل ۳

حکومت حضرت مسیح بعد از مهدی

تا این جا روایاتی که وضعیت جهان را بعد از حضرت مهدی مشخص می کرد، مورد بحث قرار گرفت و به شکل گسترده به بیان نظرات، همراه با دلایل و جواب مربوط به آن پرداختیم. همان طور که ذکر شد، هیچ یک از آن اقوال توجیه نگردید. وضعیت دیگری که برای پس از امام زمان علیه السلام مطرح شده است، حاکمیت حضرت مسیح می باشد. روایاتی از طریق شیعه و سنی در این زمینه نقل شده است که در ادامه مورد تحقیق قرار خواهد گرفت.

۱. عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ كيف تهلك أمة أنا أولها و عيسى ابن مريم في آخرها و المهدي في وسطها؛ چگونه امت من هلاک می شوند؟ که من، اول آن و عیسی بن مریم، آخر آن و مهدی، در وسط آن می باشد.

۲. عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... وَ كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَغْدِيٍّ مِنَ السُّعْدَاءِ وَ أَوْلُو الْأَلْبَابِ وَ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا...؛ چگونه امتی که من و دوازده (جانشین) از سعادت‌مندان و صاحبان خرد، اول آن و عیسی بن مریم آخر آن باشد هلاک می شود؟

برخی از این روایات استفاده کرده‌اند که آخرین حاکم در جهان، حضرت عیسی علیه السلام است.

۱. دلائل الإمامة، ص ۲۳۴. این روایت با همین الفاظ در: تفسیر تعلیمی، ج ۳، ص ۸۲ تاریخ دمشق، ج ۲۷، ص ۵۲۱ نیز نقل شده است.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۴۲؛ عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۶۶، ح ۱۸؛ خصال، ص ۴۷۶.

علی بن یونس عاملی درباره این دو روایت می گوید. (وهاتان تدلّان علی دولة بعد دولته) این دو روایت بر دولتی پس از دولت امام زمان دلالت دارد. البته مرحوم عاملی در آخر با یک جمله کوتاه این نظریه را رد می کند و می گوید:
 و اکثر الروایات انه لن یمضی الا قبل یوم القیامة باربعین یوما یکون فیها الهرج، و علامة خروج الاموات للحساب؛
 اکثر روایات می گویند که آن حضرت چهل روز قبل از قیامت، از دنیا می رود؛ پس هرج و مرج و نشانه زنده شدن مردگان برای رسیدگی حساب قیامت پدید می آید.

۳. در روایتی آمده است:

عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا وَعَلِيٌّ وَأَحَدٌ عَشْرَ مِنْ وَلَدِي أَوْ لَوْ التَّالِبَابِ أَوْلَهَا وَالْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آخِرَهَا...؛

چگونه امتی که من و علی و یازده نفر از فرزندان خردمند من، اول آن، و مسیح، فرزند مریم آخر آن باشد، هلاک می شود؟

اما این ادعای حاکمیت حضرت عیسی بعد از امام زمان، از روایات فوق استفاده نمی شود؛ زیرا در روایات هیچ اشاره ای نشده است که حضرت عیسی بعد از حضرت مهدی باقی می ماند. دیگر این که باقی ماندن حضرت عیسی بعد از امام مهدی عليه السلام، معنایش این خواهد بود که حضرت عیسی، امام امت پیامبر بزرگوار اسلام باشد و ملت حضرت محمد صلى الله عليه وآله به ملت حضرت عیسی عليه السلام تبدیل شود و این حرفی است که تا هنوز هیچ کسی نگفته است. علاوه بر این، روایات متواتری از پیامبر اسلام و ائمه هدی در منابع شیعه و سنی آمده است که تا روز قیامت، بعد از پیامبر، دوازده جانشین حکومت می کنند. برای نمونه، دو روایت را نقل می کنیم:

الف. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْأئِمَّةُ مِنْ

بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ؛

امامان بعد از من دوازده نفر هستند، اولین آنان تو هستی ای علی! و آخرین آنان، قائم.

ب. لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛

پیوسته دین اسلام تا روز قیامت بر پا خواهد بود و دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند، بر مردم خلافت خواهند کرد.

حدیث معروف ثقلین نیز شاهد و گواه انکارناپذیر بر این مدعا خواهد بود. مفاد روایات این است که دین اسلام، توسط بهترین خلق خدا که وجود مقدس و نازنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، آغاز شده و توسط دوازده ائمه استمرار یافته و در آخر، حضرت عیسی که از پیامبران بزرگ الهی است، با نماز خواندن پشت سر حضرت مهدی، پایانش میمون و مبارک است. آنچه پس از دقت و تأمل در این روایات معلوم می شود این است که دین اسلام از عظمت و عزت خاصی برخوردار می باشد. اگر قرآن با ندای استوار می گوید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾؛ یگانه آیین نزد خدا همان آئین اسلام است. به سبب همان مقام والای آن می باشد؛ لذا پیروان آن دین که امت اسلامی گفته می شوند، بر دیگر امت ها ممتاز و نمونه اند.

بنابراین امتی که چنین شخصیت های مهم آسمانی فوق، در آغاز، وسط و آخر آن هستند، هرگز هلاک نخواهد شد، مگر کسانی که از فرمان کامل آنان سرپیچی کنند.

یحیی بن الحسن حلّی معروف به ابن البطریق در این باره می نویسد:
و النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَوَّلُ دَاعٍ إِلَى مِلَّةِ الْإِسْلَامِ، وَ الْمَهْدِيُّ أَوْسَطُ دَاعٍ وَ الْمَسِيحُ

۱. امالی، ص ۱۷۳. منابع الموده؛ ج ۳، ص ۳۹۵.

۲. خصال، ص ۴۷۳.

آخر داع فهذا معنى هذا الاخبار؛
پیامبر اوکین دعوت کننده به اسلام، و مهدی دعوت کننده میانه و
مسیح آخرین دعوت کننده به اسلام است.

در نتیجه می توان گفت در این روایات، بحثی از حکومت حضرت عیسی علیه السلام
مطرح نیست.

۴. ابو هریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

و الله لينزلن ابن مريم حكما عادلا فليكسرن الصليب و ليقتلن الخنزير
و ليضعن الجزية و لتتركن القلاص فلا يسعى عليها و لتذهبن الشحناء
و التباغض و التحاسد و ليدعون إلى المال فلا يقبله أحد
سو گند به خدا! به یقین عیسی بن مریم به عنوان حاکم عادل میان شما
آید، قطعاً صلیب را می شکند، خوگ را می کشد، جزیه را برمی دارد.
از شرهای جوان، زکات نمی گیرد و تلاش در گرفتن آن ندارد.
دشمنی و کینه و حسادت از میان می رود، مردم را به گرفتن مال
دعوت می کند؛ اما هیچ کس آن را قبول نمی کند.

این روایت، صریحاً بر حاکمیت حضرت مسیح دلالت دارد.

اما این روایت علاوه بر اضطراب محتوا و ضعف سند، مخالف روایات شیعه و
سنی است که می گوید: زمان فرود آمدن عیسی، آغاز عصر ظهور است و بدون
شک، حاکم جهان در آن زمان، حضرت مهدی است و حضرت عیسی، پشت سر
او نماز می خواند. امامت از آن امام خواهد بود. که قبلاً هم اشاره شد.
دیگر اینکه روایتی وجود دارد که آن بزرگوار، پس از چهل سال زندگی، به
دیار باقی می شتابد و مسلمانان، پیکر او را به خاک می سپارند؟

۱. عمدة عیون صحاح الأخبار، ص ۴۳۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴.

۳. «یمکت عیسی فی الأرض بعد ما ینزل أربعین سنة ثم یموت ویصلی علیه المسلمون ویدفنونه» (مسند
ابی داود الطیالسی، ص ۳۳۱؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۵۴۸).

همچنین در یکی از خطبه‌های امیر المؤمنین آمده است:
ثم يموت عيسى و يبقى المنتظر المهدي من آل محمد عليه السلام فيسير في
الدنيا؛ پس حضرت عیسی عليه السلام وفات می‌کند و حضرت مهدی از آل
محمد باقی می‌ماند و در دنیا سیر می‌کند.
در پایان مجدداً یاد آور می‌شویم که این روایات، دلالت بر حاکمیت حضرت
عیسی بعد از امام زمان علیه السلام ندارد.

فصل ۴

حکومت مهدی علیه السلام، آخرین حکومت با استناد به روایات

حکومت مهدی علیه السلام پایان بخش سیر تکاملی بشر و ثمره کوشش تمام پیامبران و ادیان آسمانی است. آینده جهان در پایان سیر تکاملی بشر، متعلق به جهان اسلام است که با رهبری و هدایت گری منجی موعود به سامان نهایی و تحقق وعده الهی به ثمر خواهد نشست؛ زیرا مهدی موعود، خلاصه تمام انبیا و عصاره تمام اوصیا است که تمام آرمان ها و آرزوهای پیامبران را تحقق خواهد بخشید.

مهدی موعود، آخرین حجّت خدا است که حکومت او تا هنگامه رستاخیز و تا پایان تاریخ انسانی، بر روی زمین امتداد خواهد یافت.

در این زمینه در ابتدا روایاتی را بررسی می کنیم که دلالت می کند بر این که پس از حکومت مهدی علیه السلام دولتی نخواهد بود و امامت با وجود مبارک آن بزرگوار ختم خواهد گردید. آن حضرت چهل روز پیش از قیامت از دنیا رحلت می کند و سپس هرج و مرج در عالم رخ می دهد، وضعیت جهان دگرگون می شود و به طور قطع، سرفصل جدیدی از زندگی انسان آغاز می شود که از آن عالم به «عالم آخرت» یاد می کند.

روایت اول، روایت فضل بن شاذان است که با سند موثق از سلمان فارسی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

قال الشيخ أبو محمد الفضل بن شاذان بن خليل 'حدثنا الحسن بن علي بن فضال

۱. فضل بن شاذان بعد از ولادت حضرت مهدی علیه السلام و قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بین سال ۳۰۰

و ابن ابی نجران عن حماد بن عیسی عن عبد الله بن مسکان عن أبان بن تغلب عن سلیم بن قیس الهمدانی عن سلمان الفارسی، قال: قال رسول الله ﷺ ألا أبشركم أيها الناس بالمهدي قالوا بلى. قال فاعلموا أن الله تعالى يبعث في أمتي سلطانا عادلا و إماما قاسطا يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، و هو التاسع من ولد ولدي الحسين، اسمه اسمي و كنيته كنيتي. ألا و لا خير في الحياة بعده، و لا يكون انتهاء دولته إلّا قبل القيامة بأربعين يوما؛

«ای مردم! آیا می خواهید شما را به مهدی بشارت دهم؟» عرض کردند: «آری». فرمود: «بدانید که خدای تعالی، سلطان عادل و پیشوای دادگری را در امت من بر- می انگیزد که زمین را پر از عدل و داد می کند؛ همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است و او، فرزند نهم فرزندان حسین است که نامش نام من و کنیه اش کنیه من می- باشد. آگاه باشید که خیر در زندگی پس از او نیست و پایان دولتش، جز چهل روز پیش از قیامت نمی باشد.»

در این روایت، تمام کسانی که در سلسله سند آن وجود دارند، توثیق شده و از اعتبار بالایی برخوردار هستند. این روایت، صراحت دارد به این که پس از حکومت حضرت مهدی، دولتی نخواهد بود و آن حضرت، چهل روز قبل از قیامت از دنیا می رود.

در روایت دوم آمده است:

عن کتاب فضل بن شاذان: حدّثنا فضالة بن ایوب قال: حدّثنا عبد الله بن سنان، قال: سأل ابی عن ابی عبد الله عليه السلام عن السلطان العادل. قال عليه السلام: هو من افترض الله طاعته بعد الأنبياء و المرسلين، علی الجن و الانس اجمعين و هو سلطان بعد سلطان،

های ۲۵۵ - ۲۶۰ هـ ق وفات کرده است و مرحوم کشی گفته: فضل ۱۸۰ کتاب در موضوعات مختلف نوشته و از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می باشد.

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۵۸، ح ۹۱.

۲. فضالة بن ایوب از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام می باشد و در زمان امام جواد علیه السلام وفات نموده است.

الی أن ینتہی الی السلطان الثانی عشر. فقال رجل من اصحابه: صِف لنا مَنْ هم یا بن رسول الله؟ قال: هم الذین قال الله تعالی فیهم: «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم» و الذین خاتمهم الذی ینزل فی زمن دولته عیسی علیه السلام و یصلی خلفه، و هو الذی یقتل الدجال، و یفتح الله علی یدیہ مشارق الأرض و مغاربها و یمتد سلطانه الی یوم القیامة؛

عبد الله بن سنان می گوید: پدرم از امام صادق علیه السلام درباره سلطان [امام] عادل سؤال کرد. حضرت در جواب فرمود: «امام عادل کسی است که خداوند تعالی، اطاعتش را بعد از پیامبران، بر جن و انس واجب کرده است. او امام بعد از امام قبلی است، تا این که به امام دوازدهم برسد.» در این هنگام، یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: «ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما تعریف کن آن ها چه کسانی هستند؟» حضرت فرمود: «امامان عادل کسانی هستند که خداوند عالم در باره شان فرموده است: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر [اوصیاء پیامبر] را.» که آخرین آن ها، آن کسی است که در زمان دولت و حکومتش، حضرت عیسی فرود می آید و پشت سر او نماز می خواند. او کسی است که دجال را می کشد. خداوند شرق و غرب عالم را به دست او فتح می کند و سلطنت و حکومت آن بزرگوار، تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

از این روایت که دارای سند موثق است، به خوبی استفاده می شود که حکومت حضرت مهدی علیه السلام تا فرا رسیدن و برپایی قیامت، استمرار خواهد داشت.

روایت سوم، خطبه معروف و تاریخی پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در غدیر خم است که وضعیت جهان و سرنوشت مسلمانان را بعد از خود تا روز قیامت تبیین کرد و در فرازهایی از سخنان حیات بخش خود، به معرفی امیر مؤمنان و نیز امامان بعد از آن حضرت تا امام مهدی علیه السلام را به طور مشروح بیان کرده است:

۱. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۶۶۸ (به نقل از کفایة المهتدی و کشف الحق).

«أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ...»؛ آگاه باشید، او حجّت ماندگاری است که پس از او حجّتی نیست.

در فراز دیگری فرمود:

«... وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ أئِمَّةٌ قَائِمَةٌ فِيهِمُ الْمَهْدِيُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي يَقْضِي بِالْحَقِّ...»؛ آنچه را از سوی خداوند برای امیر مؤمنان علیه السلام (و پیشوایان پس از او) آورده‌ام بپذیرید، آنان همه از منند و از او پیشوایانی هستند که از آنها قیام‌کننده‌شان تا روز قیامت حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود که او به حق حکم می‌کند.

از این خطبه غدیریه که سرشار از معانی ژرف و نکاتی صریح و روشن بود، این مطلب نیز دانسته می‌شود که پایان حکومت آن حضرت به پایان عمر جهان خواهد انجامید.

روایت چهارم، روایتی، بسیار مفصل است که ما آن مقدار را که مورد نیاز بحث است، می‌آوریم:

احمد بن عبدالله الهاشمی عن الحسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام قال الحسين علیه السلام: «خطب امیر المؤمنین خطبة بلیغة فی مدح رسول الله: ... وَ بِمَهْدِينَا تَنْقَطِعُ الْحُجَجُ فَهِيَ خَاتَمُ الْأَئِمَّةِ وَ مُنْقِذُ الْأُمَّةِ وَ مُنْتَهَى النُّورِ وَ غَامِضُ السُّرِّ فَلَيْهِنَا مَنْ إِسْتَمْسَكَ بِعُرْوَتِنَا وَ حُشِرَ عَلَيَّ مَحَبَّتِنَا»؛ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: حضرت امیر المؤمنین در ستایش رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی رسایی کرد و فرمود: ... و به سبب مهدی ما حجّت‌های الهی قطع می‌شود؛ پس او آخرین و ختم‌کننده امامان است. نجات‌دهنده امت و نهایت نور و راز

۱. احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۶۳.

۲. احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۶۵.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۰۲؛ خاتمة المستدرک، ج ۱، ص ۱۲۲ (با اندکی اختلاف)؛ نهج الخطابه، ج ۲، ص ۳۰۹.

مشکل است؛ پس گوارا باد بر کسی که به ولایت ما چنگ زده و با دوستی ما محشور شود».

در این روایت به چند جمله برمی خوریم که دارای نکات ارزنده‌ای است بنابر اهمیت موضوع، باید مورد توجه قرار گیرد:

«بِمَهْدِينَا تَنْقَطِعُ الْحُجَجُ»؛ به وجود مبارک حضرت مهدی عجل الله فرجه حجّت‌های خداوند تمام می‌شوند.

«خَاتَمُ الْأَئِمَّةِ»؛ امامت به آن حضرت ختم می‌شود.

«مُنْتَهَى النُّورِ»؛ غایت و انتهای نور، وجود مقدّس آن حضرت است.

روایت پنجم

غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ عجل الله فرجه قَالَ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عجل الله فرجه عَنِ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي مِنَ الْعِثْرَةِ فَقَالَ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَئِمَّةُ التُّسْعَةُ مِنْ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيَّتُهُمْ وَ قَاتِمَهُمْ لَأَ يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَأَ يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَوْضَهُ؛

غیاث بن ابراهیم از امام صادق عجل الله فرجه از پدرانش از امام حسین عجل الله فرجه نقل می‌کند که فرمودند: «از امیرالمؤمنین عجل الله فرجه سؤال شد که مراد از عترت، در کلام پیامبر صلى الله عليه وآله «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي» کیست؟» فرمودند: «من و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین. نهمین نفرشان حضرت مهدی است که قائم ایشان می‌باشد. از کتاب خدا جدا نشوند و [قرآن نیز] از آنها جدا نگردد، تا این که بر حوض [کوثر] بر رسول خدا وارد شوند».

این روایت و همچنین حدیث ثقلین که می‌گوید: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» اشاره لطیفی بر بقای عترت در کنار کتاب، تا روز قیامت دارد. پس این دو روایت، هر کدام، از دلایل بسیار روشن بر زنده بودن حضرت حجّت، امام

۱. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۴۷؛ عیون أخبار الرضا عجل الله فرجه، ج ۱، ص ۵۷؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۴۰؛ معانی الأخبار، ص ۹۰.

زمان علیه السلام و بقای آن حضرت تا روز قیامت خواهند بود.

روایت ششم

روایتی است از مفضل بن عمر که از امام صادق علیه السلام درباره رجعت و مدت حکومت امام زمان علیه السلام نقل می کند. روایت، خیلی طولانی است و ما مقدار نیاز مورد بحث را می آوریم.

قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فِكُمْ تَكُونُ مُدَّةُ مُلْكِهِ علیه السلام فَقَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفِقُونَ فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زُفَيْرٌ وَشَهيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَيُنْفِقُونَ فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ»^۱ وَ الْمَجْذُودُ الْمَقْطُوعُ أَي عَطَاءٌ غَيْرَ مَقْطُوعٍ عَنْهُمْ بَلْ هُوَ دَائِمٌ أَبَدًا وَ مُلْكُ لَنَا يَنْقَدُ وَ حُكْمُ لَنَا يَنْقَطِعُ وَ أَمْرُ لَنَا يَنْطَلُ إِلَّا بِاخْتِيَارِ اللَّهِ وَ مَشِيئِهِ وَ إِرَادَتِهِ الَّتِي لَنَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ثُمَّ الْقِيَامَةُ؛

مفضل بن عمر از امام پرسید: «مولای من! مدت عمر آن حضرت و حکومتش چقدر است؟» امام علیه السلام فرمود: «خداوند فرموده است: برخی شقی و بد روزگارند و بعضی سعید و خوشوقت. اما اهل شقاوت همه در آتش دوزخند در حالی که سخت آه و ناله حسرت و عربده می کشند. آنها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مخلدند مگر آنچه مشیت پروردگار تو باشد، که البته خدا هر چه خواهد می کند. و اما اهل سعادت هم تمام در بهشت ابد تا آسمان و زمین باقی است مخلدند مگر آنچه مشیت پروردگار تو باشد، که عطایی ابدی و نامقطوع است.» (سپس امام صادق علیه السلام توضیح می دهد) «مجدوذ به معنای مقطوع و بریده است؛ یعنی عطایی که قطع شدنی نیست؛ بلکه دائمی است و حکومتی که از بین نمی رود و امری که جز به اختیار و اراده و مشیت پروردگار، باطل شدنی نیست و از این اراده و مشیت، جز خود او

۱. سوره هود: ۱۰۵-۱۰۸.

۲. بهار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۳-۳۵.

کسی با خبر نیست. سپس قیامت می آید [و آنچه خداوند در کتابش در شرح آن فرموده است].

روایت هفتم

حدثنا أبي رضى الله عنه قال حدثنا الحسن بن أحمد المالكي عن أبيه عن إبراهيم بن أبي محمود قال قال الرضا عليه السلام نحن حجج الله في خلقه و خلفاؤه في عباده و أمناؤه على سره و نحن كلمة التقوى و العروة الوثقى و نحن شهداء الله و أعلامه في بريته بنا يمسك الله السماوات و الأرض أن تزولا و بنا ينزل الغيث و ينشر الرحمة و لا تخلو الأرض من قائم منا ظاهر أو خاف و لو خلت يوما بغير حجة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله!

امام رضا عليه السلام فرمود: ما حجّت خدا میان مردم و جانشینان او میان بندگانش و نگاهدارنده سرّ او هستیم و ما کلمه تقوی و ریسمان محکم الهی هستیم و ما گواهان خدا میان نیکنانش هستیم. به وسیله ما، خداوند آسمانها و زمین را از فرو ریختن باز می دارد و به وسیله ما باران نازل می شود و رحمت خدا گسترده می گردد و زمین از وجود یکی از ما، چه به صورت ظاهر و چه پنهان، خالی نمی ماند. اگر زمین بدون حجّت بماند بر اهلس موج می آورد.

روایت هشتم

محمد بن یحیی عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن أبي سعيد العصفوري عن عمرو بن ثابت عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إني و اثنتي عشر من ولدي و أنت يا علي زرّ الأرض يعنى أوتادها و جبالها بنا أوتد الله الأرض أن تسبخ بأهلها فإذا ذهب اثنا عشر من ولدي ساحت الأرض بأهلها و لم ينظروا!

محمد بن یحیی از امام باقر عليه السلام نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: من و دوازده

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۲. روایتی با مختصر اختلاف به این مضمون، در اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹ آمده است: «قال لو أن الإمام رُفِعَ من الأرض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله».

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۷. در غیبت شیخ. آنی و احد عشر من ولدی آمده، ص ۱۳۸، ح ۱۰۲، بهار، ج ۳۶

نفر از فرزندانم و توای علی! قوام و پایه، یعنی کوه‌های زمین هستیم. خداوند به وسیله ما، زمین را از فرو بردن اهلش نگاه می‌دارد. هنگامی که دوازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو می‌برد و مهلت داده نمی‌شود.

همین روایت، با کمی تفاوت در سند و بعضی جملات، در کتاب غیبت طوسی صفحه ۱۳۸ نقل شده است.

روایت نهم

خدای از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

أبشركم بالمهدی... فیکون كذلك سبع سنين أو ثمان سنين أو تسع سنين ثم لا خیر فی العیش بعده قال ثم لا خیر فی الحیاة بعده

مهدی... هفت یا هشت یا نه سال، همین گونه به عدالت رفتار می‌کند. آن گاه خیری در زندگی پس از او نیست.^۱

گرچه این روایت، از نظر سند ضعیف است، فقط برای تأیید، ذکر شده است.

روایت دهم

آیت الله صافی گلپایگانی در کتاب منتخب الاثر از کتاب فضل بن شاذان می‌نویسد:

حدَّثنا محمد بن أبي عمير، و صفوان بن يحيى، قال: حدَّثنا جميل بن دراج، عن الصادق عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: الإسلام و السلطان العادل أخوان توأمان، لا يصلح واحدٌ منهما إلّا بصاحبه، الإسلام أسٌ، و السلطان العادل حارس، ما لا أسٌ له فمَنهدم، و ما لا حارس له فضائع، فلذلك إذا رحل قاتمنا لم يبق أثر من الدنيا!

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۷.

۲. ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۶۴۰. این حدیث در معجم احادیث المهدی، ج ۳، ح ۶۷۵ با مختصری تغییر آمده است.

جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: دین و امام [یعنی اسلام و حاکم عادل]، همانند و همتای هم‌اند که هیچ یک بدون دیگری سامان نمی‌یابد. اسلام، پایه عالم است و امام، پاسدار آن. پس اگر اسلام نباشد، هر گونه بنیان و بنیادی از اساس ویران است و چنان چه اسلام باشد و پاسداری نداشته باشد، ضایع و نابود می‌شود؛ از این رو وقتی آخرین حجّت خدا و پاسدار دین، یعنی وجود مبارک حضرت قائم به لقای حق شتابد، اثری از دنیا باقی نمی‌ماند.

مطلب دیگری که همیشه مورد توجه منتظران راستین بقیه الله الاعظم بوده، این است که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود یا اینکه به شهادت میرسد؟ از این روایت شریف، دانسته می‌شود که آن حضرت، به مرگ طبیعی و عادی دنیا را ترک گفته و به لقاء الله می‌پیوندد و عبارت «اذا رحل قائمنا» دلالت صریح بر همین معنا دارد. در این زمینه، روایاتی وجود دارد که در آنها لفظ موت و وفات و... استعمال شده است، نه قتل.

نیز در روایاتی آمده است که امام زمان، چهل روز قبل از قیامت از دنیا می‌رود و روایات دیگری می‌گویند: حکومت آن حضرت، آخرین حکومت خواهد بود و پس از آن، قیامت برپا می‌شود.

ممکن است بعضی از این روایات از لحاظ سند ضعیف باشند، اما اگر مجموع این روایات را کنار هم بگذاریم، روایت صحیح و موثق را دلیل و روایات ضعیف را مؤید قرار دهیم؛ در این صورت اتحاد مضمونی آنها مفید اطمینان بر صحت صدور آنها از امام می‌باشد؛ لذا رد همه این روایات، جرأت زیاد می‌خواهد و تأویل آنها نیز تحکم و زورگویی است؛ بنابراین می‌توان گفت: از این روایات دانسته می‌شود که آن حضرت، به مرگ عادی از دنیا می‌رود.

روایتی که مضمون فوق در آن ذکر شده است، روایت مفصل و طولانی از امام رضا علیه السلام است که در آن ویژگی‌های امام و حوادث بعد از پیامبر اسلام بیان

شده است. از این روایت، بدون هیچ تردید و شکی دانسته می‌شود که امامان یازده گانه بعد از رسول گرامی اسلام به شهادت می‌رسند؛ جمیع الائمه الاحد عشر بعد النبی قتلوا بالسیف... والسم. که در بخش دوم، ذکر شد. علاقه‌مندان در این موضوع، برای بررسی بیشتر به کتاب *تصحیح الاعتقاد الامامیه*، اثر مرحوم شیخ مفید (ص ۶۳-۶۴) مراجعه نمایند.

گرچه برخی قائلند که آن حضرت به شهادت می‌رسد؛ اما دلیل قابل قبولی بر این ادعا ارائه نکرده‌اند و الله عالم؛ فقط خداوند به حقیقت آگاه است. روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی با عبارات‌های مختلف و گوناگونی آمده است. در آن روایات جملاتی وجود دارد که ذیلاً اشاره می‌گردد که اگر حضرت قائم حجت خدا از دنیا برود:

- ماجة الأرض؛ زمین موج می‌گیرد.
 - ساخت الأرض اهله؛ زمین اهلس را فرو می‌برد.
 - ثم یكون الهرج؛ هرج و مرج رخ می‌دهد.
 - لا خیر فی الحیاة بعده؛ بعد از او خیری در زندگی نیست.
 - لا عیش بعده؛ زندگی بعد از او نیست.
 - تقوم الساعة؛ بعد از او قیامت برپا می‌شود و...
- به دلیل اختصار از ذکر اصل همه آن‌ها صرف نظر و به جملات فوق اکتفا کرده و به ذکر یک روایت دیگر بسنده می‌کنم.

روایت یازدهم

حدثنا أبي رضى الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري عن أيوب بن نوح عن الربيع بن محمد بن المسلى عن عبد الله بن سليمان العامري عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما زالت الأرض إلا والله تعالى ذكره فيها حجة يعرف الحلال و الحرام و يدعو إلى سبيل الله جل و عز و لا ينقطع الحجة من الأرض إلا أربعين يوماً قبل يوم القيامة فإذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة و لن ينفع نفساً إيمانها لم تكن

آمنت من قبل أن ترفع الحجّة أولئك شرار من خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيامة؛

امام صادق علیه السلام فرمود: همیشه از طرف خداوند، حجّتی روی زمین وجود دارد که حرام و حلال را بشناساند و به راه خدا دعوت کند و زمین، هرگز از حجّت خدا خالی نمی ماند. مگر چهل روز پیش از برپایی قیامت. پس زمانی که زمین از حجّت خالی بماند در توبه بسته شود و هر کس تا آن زمان ایمان نیاورده باشد، ایمانش برای او سودی ندارد، این ها بدترین خلق خدا هستند و اینها هستند که قیامت بر آنها فرا می رسد.

در این روایت، چهار نکته مهم وجود دارد:

۱. ضرورت وجود حجّت خدا روی زمین، برای شناساندن حلال و حرام خدا؛
 ۲. رحلت حجّت خدا، چهل روز مانده به قیامت؛
 ۳. برداشته شدن در توبه بعد از رحلت حجّت خدا؛
 ۴. وجود انسان هایی پس از حجّت خدا تا پایان عمر دنیا و پیش از برپایی قیامت؛ اگر چه این زمان بسیار کوتاه است و نسل انسان به زودی از بین می رود.
- این نکته از عبارتهای آخر روایت که می فرماید: «بعد از رحلت حجّت خدا، در توبه بسته می شود و آنان بدترین خلق خدا هستند و قیامت بر آنها فرا می رسد»، استفاده می شود.

بنابراین ادّعای کسانی که معتقدند آخرین کسی که از دنیا می رود، امام است، درست نیست؛ بلکه کسانی خواهند بود که بعد از رحلت امام علیه السلام و قبل از طلوعه قیامت و آثار مهیب آن، در دنیا زنده بمانند و قیامت بر آنها فرا رسد. البته آیه ذیل نیز دلیلی روشن بر اثبات این مدّعا می باشد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۸، ح ۱؛ بصائر الدرجات، ص ۴۸۴.

بِسْكَارِي وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ^۱؛

ای مردم! از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز، امر عظیمی است. روزی که آن را می‌بینی [آن چنان وحشت سر تا پای همه را فرا می‌گیرد که] مادران شیرده، کودکان شیرخوارشان را فراموش می‌کنند و هر بارداری، جنین خود را بر زمین می‌نهد و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است!

در این دو آیه، نشانه‌ها و مقدمات شروع رستاخیز بیان شده است. مردم در آستانه قیامت، در وحشت عظیمی فرو می‌روند و سر از پا نمی‌شناسند. هم‌چنین آیه، نمونه‌هایی از بازتاب این وحشت عظیم را در چند جمله بیان کرده می‌گوید: ﴿يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾؛ روزی که زلزله رستاخیز را مشاهده کنید آن چنان وحشت سر تا پای همه را فرا می‌گیرد که مادران شیرده از کودک شیرخوارشان غافل می‌شوند..

﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا﴾؛ و هر بارداری [در آن صحنه باشد] جنین خود را سقط می‌کند.

﴿وَتَرَى النَّاسَ سُكَارِيٍّ وَ مَا هُمْ بِسُكَارِيٍّ﴾؛ سومین بازتاب این که: مردم را به صورت مستان می‌بینی؛ در حالی که مست نیستند!

﴿وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾؛ ولی عذاب خدا شدید است؛ که این چنین هول و وحشت به دل‌ها افکنده و انسان‌ها را از خود بی‌خود ساخته است.^۲

این آیات ممکن است اشاره به پایان جهان که مقدمه رستاخیز است، باشد. در این صورت «زنان باردار، یا کودکان شیرخوار» مفهوم اصلی خود را خواهد داشت.^۳

۱. سوره حج: ۱ و ۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۸.

۳. همان، ص ۹.

در این آیه، کلمه «مرضعه» مخصوص زنی است که پستان خود را به دهان کودک شیرخوارش نهاده و در حال شیر دادن است. بنا براین تعبیر فوق در آیه، نکته خاصی دارد؛ زیرا می‌گوید: شدت وحشت زلزله رستاخیز آن قدر زیاد است که حتی اگر مادر پستان در دهان کودک شیرخوارش داشته باشد، چنان متوحش می‌شود که بی اختیار، پستان از دهان کودکش بیرون کشیده، فراموشش می‌کند! و جمله «تَرَى النَّاسَ سُكَارَى»؛ مردم را به صورت مستان می‌بینی؛ اشاره به این است که پیامبر اسلام ﷺ که مخاطب به این جمله می‌باشد (و احتمالاً مؤمنان بسیار قوی‌الایمان که قدم جای قدم‌های او نهاده‌اند) از این وحشت عظیم در امانند؛ زیرا می‌گوید: مردم را به این حالت می‌بینی، یعنی خودت چنین نیستی.^۱

در تفسیر المیزان به همین مضمون تصریح دارد و می‌نویسد:

ظاهر آیه این است که این زلزله، قبل از نفخه اولی صور که خدا از آن در آیه «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^۲ خبر داده است، واقع می‌شود؛ چون آیه مورد بحث، مردم را در حال عادی فرض کرده که ناگهانی و بی‌مقدمه، زلزله ساعت رخ می‌دهد و حال ایشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت که آیه شریفه شرح داده، در می‌آیند و این، قبل از نفخه اولی است که مردم با آن می‌میرند، نه نفخه دوم، چون قبل از نفخه دوم، مردم زنده‌ای روی زمین وجود ندارد.

بعضی مفسران گفته‌اند: این آیه، شدت عذاب را تمثیل کرده است نه اینکه واقعا همانطور که فرموده، تحقق یابد و معنایش این است که: اگر در این میان، بیننده‌ای باشد که صحنه را ببیند، به چنین حالی در خواهد آمد.

۱. همان، ص ۱۰.

۲. سوره زمر: ۶۸. و صیحه‌ای در صور [اسرافیل] بدمند تا جز آن که خدا [بقای او] خواسته دیگر هر که در آسمانها و زمین است، همه مدهوش مرگ شوند، آن گاه صیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلایق همه [از خواب مرگ] بر خیزند و نظاره [واقعه محشر] کنند.

الزَّلْزَلَةُ «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» ای هولها بحیث لو أَلْقَتْ الْمَرْضِعَةَ الرُّضِيعَ ثَدْيِهَا أَنْزَعَتْهُ مِنْ فَمِهِ وَنَسِيتَهُ لِدَهْشَتِهَا «وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا»
جنینها

در مجمع البیان آمده است:

از این جا معلوم می شود که زلزله در همین دنیا است؛ زیرا شیر دادن و وضع حمل کردن، مربوط به زندگی این دنیا است و اگر مقصود از «یوم» خود قیامت باشد، مقصود این است که آن روز، چنان سهمگین است که اگر مادری شیر ده و باردار باشد، از شدت ترس، از شیر دادن غافل می ماند و وضع حمل می کند. اگر چه در قیامت که همان آخرت است، بار داری و شیر دادن وجود ندارد.^۱

در تفسیر المیزان نیز درباره کسانی که این آیه را تفسیر به قیامت کرده و در نتیجه آن را به نحو تمثیل می دانند، چنین آمده است:

و لیکن این حرف صحیح نیست؛ برای این که با سیاق آیه که سیاق انذار به عذاب ناگهانی و بی سابقه است، نمی سازد و شنونده از انذار به عذابی که از آن آگاهی ندارد و تنها به او بگویند: اگر کسی آنجا باشد، چنین و چنان می شود، آن طور که باید نمی ترسد.^۲

۱. تفسیر القرآن الکریم (شبر)، ص ۳۲۳.

۲. ترجمه مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۱۸۱.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۴۷۹.

سخن پایانی

جا دارد نظرات بزرگان را، درباره وضعیت جهان پس از حضرت مهدی علیه السلام بررسی کنیم؛ اما به جهت اینکه بنا بر اختصار و عدم اطاله کلام است، تنها با کلام شیخ بزرگوار، مرحوم مفید (قدس سره) این نوشتار را زینت بخشیده و پایان می‌دهیم:

شیخ مفید در کتاب/ارشاد می‌نویسد:

و ليس بعد دولة القائم لأحد دولة إلّا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك فلم ترد به على القطع و الثبات و أكثر الروایات أنه لن يمضى مهدى هذه الأئمة عليهم السلام إلّا قبل القيامة بأربعين يوماً يكون فيها الهرج و علامات خروج الأموات و قيام الساعة للحساب و الجزاء؛ پس از دولت قائم علیه السلام برای هیچ کس دولتی نیست، مگر آنچه که روایت بر آن وارد شده است. اگر خدا بخواهد، فرزندانش به حکومت می‌رسند و این روایت، قطعی و یقینی نیست و در بیشتر روایات آمده است که مهدی این امت، چهل روز قبل از قیامت از دنیا می‌رود. سپس هرج و مرج می‌شود و نشانه‌های بیرون آمدن مردگان از قبرها و فرا رسیدن قیامت برای رسیدگی به حساب اعمال مردم و جزای آنها خواهد بود.

خدایا! به همه دوستان اهل بیت که طالب نصرت و یاری آخرین حجّت تو هستند، توفیق رجعت و یاری آن حضرت را عنایت فرما.

پروردگارا! برای پیروان راستین اهل بیت پیامبر عالم برزخ را روضه‌ای از روضات بهشت خود قرار ده.

خداوندا! اضطراب و ترس ما را جز لطف تو برطرف نمی‌کند؛ چون در جهل

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: الاعلام الوری، ص ۴۶۶. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۶۷، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۴، الإیقاظ، ص ۳۹۷، الغیبه شیخ الطوسی، ص ۲۴۳ [به نقل از حمیری].

و نادانی غوطه‌وریم و ما را به برهان‌های قنی نیاز نیست؛ اگرچه تمام فنون استدلالی را بدانیم. این پریشانی ما را به احسان و نور هدایت خود برطرف فرما. خدایا! معبودا! به حق محمد و آل محمد روز رستاخیز که روز پاداش و کیفرها است، به پویندگان راه حق و حقیقت، لقای ذات و صفات خود را از باب لطف عنایت فرما.

الحمد لله ربّ العالمین
و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

قد ذاب من الفراق لحمی و دمی و اشتدّ من الشوق إليکم ألمی
کم أشرب غصتی بسدمی و دمی کم أصیرُ یا لیت وجودی هدمی^۱

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

۱. مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۰۲؛

گوشت و خونم از فراق آب شد و از شوق شما دردم شدید شد
چقدر اندوه و غصه‌ام را با اشک و خون بخورم؟ تا کی صبر کنم؟ ای کاش نیست می‌شدم!

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

مفاتیح الجنان.

۱. ابن ابی الدنيا، من عاش بعد الموت، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.
۲. ابن اثیر، عزّ الدّین، نہایہ، قم، مؤسسہ مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۳. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن الکرّم، اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابہ، تہران، پاساژ مجیدی.
۴. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، مقدمہ ابن خلدون، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۵. ابن عربی، محمد بن عبد اللہ بن ابوبکر، احکام القرآن، بی جا، بی تا.
۶. ابن منظور، ابوالفضل، لسان العرب، جمال الدین محمد بن مکرم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷. ابو عبد اللہ، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی تا.
۸. ابی الحسن علی بن ابراہیم، تفسیر قمی، نجف، مکتب المہدی، ۱۳۸۷ق.
۹. احمد بن حنبل، مسند، مؤسسۃ الرسالۃ، بیروت، بی تا.
۱۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمہ، تبریز، مکتبۃ بنی ہاشمی، ۱۳۸۱ق.
۱۱. اردبیلی، عبدالغنی، تقریرات فلسفہ، امام خمینی، دوم، تہران، مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵ش.
۱۲. اکبری، محمد رضا، عصر شکوہمند رجعت، قم، مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۸۷ ش.
۱۳. آلوسی بغدادی، ابوالفضل شہاب الدین سید محمود، روح المعانی، اول، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۴۱۵ ق.
۱۴. امینی، احمد، الغدیر، بیروت، دارالکتب العربی.
۱۵. بحرانی، سید ہاشم، البرہان، مؤسسہ بعثت.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، مصر، ادارۃ الطباعۃ المنیریۃ، بی تا.
۱۷. بروجردی، سید علی اصغر، طرائف المقال فی معرفۃ طبقات الرجال، قم، مکتبۃ آیت اللہ مرعشی، ۱۴۱۰ ق.

۱۸. بریتیش و فورن، کتاب مقدس، لندن، دارالسلطنه، ۱۹۴۵ م.
۱۹. ثعلبی، تفسیر ثعلبی، اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.
۲۰. جوادی آملی، عبدالله، امام مهدی موجود موعود، تحقیق و تنظیم سید محمد حسن مجید، قم، اسراء، ۱۳۸۷ ش.
۲۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (معاد در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۰ ش.
۲۲. جوهری، ابو نصر، صحاح، بیروت، دار العلم، ۱۴۰۷ ق.
۲۳. حرّ عاملی، الإیقاظ من ההجعه بالبرهان علی الرجعه، قم، دارالکتب العلمی، بی تا.
۲۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، قم، ۱۴۰۲ ق.
۲۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت، بی تا.
۲۶. حسینی استرآبادی، محمد باقر (میرداماد)، الرواشح السماویه، اول، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ ق.
۲۷. حسینی تفرشی، سید مصطفی، نقد الرجال، اول، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۸ ق.
۲۸. حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، اسماعیل، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۲۹. حلّی، حسن بن علی بن داوود، رجال ابن داوود، نجف، ۱۳۹۲ ق.
۳۰. حلّی، حسن بن یوسف، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۱. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الاثر، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ق.
۳۲. خونی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر آثار شیعه.
۳۳. راب، اکهن، گنجینه ای از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران، ۱۳۵۰ ش.
۳۴. رازی، ابو الحسین، معجم مقاییس اللغه، بیروت، دارالکتب العلمی، ۱۴۲۰ ق.
۳۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات، تهران، مکتبه مرتضویه.
۳۶. راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، تصحیح و تعلیق حاج شیخ اسدالله ربانی، قم، مصطفوی، ۱۳۹۹ ق.
۳۷. رفیعی قزوینی، میرزا ابو الحسن، رجعت و معراج، سوم، انتشارات کتابفروشی اسلام، بی تا.
۳۸. رفیعی قزوینی، میرزا ابوالحسن، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، تهران، الزهراء، ۱۳۶۷ ش.
۳۹. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۰. سبحانی، جعفر، معاد انسان و جهان، مکتب الاسلام، ۱۳۷۳ ش.
۴۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، اول، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۳۶۹ ش.
۴۲. سبحانی، جعفر، منشور عقاید امامیه، اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶ ش.
۴۳. سبزواری، ملّا هادی، شرح منظومه، انتشارات دار العلم.
۴۴. سلیمیان، خدامراد، بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، سوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش.
۴۵. سید بن طاووس، علی بن موسی، الملاحم و الفتن، بی جا، بی تا.

۴۶. سید بن قطب، هفدهم، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۴۷. سیوطی، جلال الدین، العاوی للفتاوی، بی جا، ۱۳۵۳ق.
۴۸. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، مطبعة أنوار المحمدیه، بی تا.
۴۹. شاه آبادی، محمد علی، رشحات البحار، نهضت زنان مسلمان، تهران، بی تا.
۵۰. شبر، عبد الله، تفسیر شبر، ۱۹۶۶ م.
۵۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰ ق.
۵۲. شهمیری، حسین، رجعت، بازگشت بزرگ در هنگام ظهور، قم، معارف، ۱۳۸۶ ش.
۵۳. شیخ طوسی، الامالی، اول، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ق.
۵۴. شیخ طوسی، مصباح المتعبد، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، بی تا.
۵۵. شیخ کلینی، اصول کافی، ترجمه و شرح شیخ محمد باقر کره‌ای، اول، اسوه، ۱۳۷۰ش.
۵۶. شیخ مفید، تصحیح الاعتقادات الامامیه، دوم، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق.
۵۷. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۸. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد، دوم، مؤسسه آل البيت(ع)، ۱۴۱۴ ق.
۵۹. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المسائل السرویه، دوم، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۶۰. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، سوم، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۶۱. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، دوم، مکتبه المرجع الدینی صافی، ۱۴۲۸ ق.
۶۲. صدر الدین محمد، اسفار اربعه، شیرازی، سوم، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.
۶۳. صدر، سید محمد، تاریخ ما بعد الظهور، بیروت، دارالتعارف.
۶۴. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، الخصال، ۱۴۰۳ - ۱۳۶۲ ش، منشورات جماعه المدرسین قم.
۶۵. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، عیون اخبار الرضا علیه السلام، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۲۹۰ق.
۶۶. صدوق، محمد بن علی بن حسین، علل الشرایع، قم، مکتبه الداوری.
۶۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین، فضائل الشیعه، قم، اعلمی، بی تا.
۶۸. صدوق، محمد بن علی بن حسین، کمال الدین و تمام النعمه، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۹۰ ق.
۶۹. صدوق، محمد بن علی بن حسین، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ ش.
۷۰. صدوق، محمد بن علی بن حسین، من لایحضره الفقیه، دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۷۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ش.
۷۲. طارمی، حسن، رجعت از دیدگاه عقل، قرآن، حدیث، نهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ش.
۷۳. طاهری و رسی، احمد علی، رجعت یا حیات دوباره، اول، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴ش.
۷۴. طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، رجا، ۱۳۶۳.

۷۵. طبرسی، ابن علی الفضل ابن الحسن، مجمع البیان، اول، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۲ ق.
۷۶. طبرسی، ابن منصور احمد بن علی، احتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی، اول، اسوه، بیتا.
۷۷. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۷۸. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸.
۷۹. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامة، قم، دار الذخائر، بی تا.
۸۰. طبسی نجفی، محمد رضا، الشیعة و الرجعة، نجف اشرف، الآداب، ۱۳۸۵ ش.
۸۱. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی جا، بی تا.
۸۲. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، تبیان، بیروت، مکتب الاعلام الاسلامی.
۸۳. طوسی، شیخ ابی جعفر محمد بن حسن، کتاب الغیبة، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری و بهزاد جعفری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۸۴. عثمان، ابو عمر، السنن الواردة فی الفتن، اردن، بیت الافکار الدولیه، بی تا.
۸۵. عروسی حویزی، ابن جمعه، نور الثقلین، تصحیح رسولی محلاتی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۸۶. عسکری، سید مرتضی، عبد الله بن سباء، ششم، توحید، ۱۴۱۳ ق.
۸۷. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران، علیمه، ۱۳۸۰ ق.
۸۸. الغضائری، احمد بن الحسین، رجال ابن غضائری، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ ق.
۸۹. فخر رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر، تفسیر کبیر، سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ ق.
۹۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی فخر ولی، ابراهیم سامرائی، قم، دارالهجرة، ۱۳۶۴ ش.
۹۱. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، بی جا، بیتا.
۹۲. قرطبی انصاری، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۹۳. قزوینی، محمد کاظم، الامام المهدی من المهدی الی الظهور، قم، محلاتی، ۱۳۸۰ ش.
۹۴. قزوینی، مجتبی، بیان الفرقان، مشهد، طوس، بی تا.
۹۵. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
۹۶. ققازی، ناصر بن عبد الله، اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنی عشریه، قاهره، دار الحرمین.
۹۷. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، انتشارات کتابخانه سنائی، بی تا.

۹۸. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودة لندی القریبی*، اول، تحقیق علی جمال اشرف حسینی، دارالأسوة، بی تا.
۹۹. کشی، محمد بن عمر، *رجال کشی*، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
۱۰۰. کورانی، علی و دیگران، *معجم احادیث الامام المهدي (عج)*، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق.
۱۰۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال*، چاپ سنگی.
۱۰۲. متقی هندی، *کنز العمال*، بیروت، مؤسسه الرساله.
۱۰۳. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۰۴. مروزی، حافظ ابو عبد الله نعیم بن حماد، *الفتن*، قاهره، توحید، ۱۴۱۲ ق.
۱۰۵. مصری، احمد امین، *فجر الاسلام*، بیرو، دار الکتب العربی، ۱۹۷۹ م.
۱۰۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *رسائل فی الغیبه*، تحقیق آل جعفر، دوم، دار المفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۱۰۷. مکارم شیرازی، ناصر، *پیام قرآن*، مدرسه امیر المؤمنین، ۱۳۷۴ ش.
۱۰۸. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش.
۱۰۹. مکارم شیرازی، ناصر، *حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام*، قم، انتشارات مطبوعات هدف، بی تا.
۱۱۰. منتظری، حسینعلی، *اسلام دین فطرت*، تهران، نشر سایه، ۱۳۸۷ ش.
۱۱۱. موسوی اصفهانی، سید محمد تقی، *مکیال المکارم*، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، اول، ایران نگین، ۱۳۸۱ ش.
۱۱۲. موسوی خمینی، روح الله، *صحیفه نور*، تهران، دفتر حفظ و نشر آثار امام، بی تا.
۱۱۳. میبدی، احمد بن ابی سعد رشید الدین، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تحقیق علی اصغر حکمت، پنجم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.
۱۱۴. نجاشی، احمد بن علی، *رجال نجاشی*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
۱۱۵. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *کتاب الغیبه*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.
۱۱۶. نهاوندی، علی اکبر، *عقبری حسان*، بازآفریده و تحقیق سید ابوالحسین حسینی تهرانی، پیام مقدس، ۱۳۸۴ ش.
۱۱۷. نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، نجف، صدریه، بی تا.
۱۱۸. هلالی، سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس*، قم، الهادی، ۱۴۱۵.
۱۱۹. یزدی حائری، علی، *الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب*، چهارم، قم، مؤسسه مطبوعاتی حق بین، ۱۳۹۷ق.